

افغانستان در مسیر تاریخ

نویسنده: میر غلام محمد غبار

دیجتال سازی و تنظیم: انتشارات محسن

پست الکترونیک: mohsinpubs@gmail.com

ویبلاگ: http://mohsinpubs.blogspot.com

تاریخ: ثور ۱۳۹۱ (می ۲۰۱۲)

ششـم

افغانستان در طي متاركه ۳۵ ساله

(۱۸۴۳-۱۸۷۸)

مردم افغانستان بعد از راندن انگليسها از كشور , زمينه تشكيل يك دولت مركزى وحدت سياسى ، تامين استقلال واسترداد خاكهاى از دست رفته افغاني را آماده ساختند . خصوصاً كه با مرگ رنجيت سنگ دولت متزلزل پنجاب ا زحفظ ولايت شرقي افغانستان عاجز شده و در برابر فشار انگليس بدوستي و سازش با افغانستان متمايل گرديده بود .استفاده از چنين زمينه‌ئي البته كار يك دولت آگاه و فعال وصميمي و رهبران انقلاب مانند وزير محمد اكبر خان ، نايب امين الله خان لوگرى،محمد شاه خان غلجائي و غيره هم بود . اما چنين نشد مردم برهبران انقلاب اعتماد كردند ، رهبران انقلاب بوزير محمد اكبر خان اعتماد نمودند ووزير اكبر خان تحت تاثيرعاطفه خانداني وپدر فرزندي قرار گرفت .اينست كه‌بعد از نثار خون هزاران نفر افغا ن وطن پرست يكدسته سرداران وشهزاده‌گان گريزى و فرارى -كه وطن را در برابر شمشير دشمن ترك كرده و بدولتهاى خارجي پناه برده بودند -از هندوستان وايران در كابل و قندهار بالاى سرير حكومت ريختن گرفتند . پس امير دوست محمد خان مجدداً به تخت كابل نشست و سردار كهند لخان و برادران در مسند حكومت‌قندهار تكيه زدند .

در زمان سلطنت امير دوست محمد خان:

اميردوست محمد خان قبل از حركت از كلكته بجانب افغانستان ، در مذاكره با گورنر جنرال هند قبول كرده بود كه حكومات محلي هرات و قندهاررا خارج‌دايره قلمرو خود بشناسد . همچنين وعده داده بود كه بدون دولت انگليس با هيچ دولت خارجي ديگر ارتباط مستقيم بهم نرساند . اما اين تنها نبود وقتيكه امير دوست‌محمد خان در سال ۱۸۴۳ بكابل رسيد , رهبران انقلاب را كه انگليسها براى سر هر يك جايزه تعيين كرده بود ، به انواع مختلفي ا زپا در آورد : نايب امين الله خان‌لوگرى دشمن شماره يكم استعمار خارجي ، بحكم امير دوست محمد خان.در مكافات خدمات تاريخي و ملي خود مصادره و تاراج و در زندان ارگ‌بالاحصار محبوس شد و بعد از تحمل آلام زندان امير در۱۸۵۷ به‌عمر۷۲ ساله‌گي بمرد. محمد شاه خان غلجائي مرديكه انگليسها او را بنام «دشمن بزرگ» ياد ميكردند ,در ۱۸۴۷ بواسطه سوقيات نظامي امير دوست محمد خان مورد هجوم و تاراج قرار گرفت و با زن و فرزندان خود در كوه هائي كه بين لغمان‌و نورستان است ، فرارى و متوارى گرديد . قلعه بديع آبادلغمان او كه محبس گروگانان واسراى‌انگليسي‌بود به‌حكم امير منهدم شد . وزير اكبر خان در دربار امير وزير نظرامير نهگداشته شد تاقادر به هيچ حركت سياسى و يانظامي در برابر دولت انگليس نباشد.سردار سلطان احمد خان كه در زمان استيلاى دشمن درافغانستان ، شانه بشانه ملت و رهبران ملي جنگيده بود ، از مداخله در اموردولت مطرود و در قندهار نفي‌شد و بالاخره از آنجا نيز در سال ۱۸۵۵ بحكم امير در كشور خارجي ايران تبعيد گرديد .همچنين تمام رهبران ملي تحت نظارت و مراقبت قرار گرفتند و بمرور زمان نام و نشان ايشان عامدآو قاصدابر افتاد . حتى سردار شمس الدين خان و نواب محمد زمانخان‌وسردار محمد عثمان خان و سردار شجاع الدوله‌خان كه اشخاص معتدلي بودند ، نيز از اين روش اميربى نصيب نماندند. از بين تمام اين

رهبران انقلاب تنها یکنفر روحانی (میرحاجی بن میرواعظ) طرف سازش امیر قرار گرفت و آرام ماند .

برعکس امیردوست محمدخان تمام قلمرو خود را بین پسران متعددی که داشت تقسیم کرد . در مناسبات قبیلوی یك‌وجیزه مشهوری بود که گفته میشد : در بین قبیله بی قوم ، و دربین‌قوم‌بی برادر ودربین برادران بی پسر نباشی . پس امیردوست محمد خان هم که منسوب بیك قبیله و دارای ۲۰ برادر بود ، ١٤ زن گرفت و ٥٢پسر ودختر بدنیا آورد . ازآنجمله سردار محمد اکرم خان حکمدار هزاره جات، سردارمحمد افضل خان حاکم زرمت و کتواز، سردار شیر علی خان کرم ، سردار محمد اعظم‌خان حاکم لوگر، سردارغلام حیدرخان حاکم غزنی ، سردار محمد امین خان حاکم‌کوهستان، سردار سیف‌الله خان حاکم گرشك و سردار فتح محمد خان (نواسه) حاکم قلات‌شدند. بعد از الحاق ولایات شمالی سردار محمد اکرم خان و باز سردار محمد افضل خان والی آنولایات گردیدند . حکومت تاشقرغان هم بدو نفر سردار محمد امین خان و محمد شریف خان داده شد که هر یك متناوباً دوسال در دوسال فرمان روائی کنند . سردار محمد اسلم خان حاکم‌آقچه وسردار محمد زمانخان حاکم سرپل گردیدند .بعد ازالحاق قندهار و هرات آنولات نیز به پسران امیر ، سردار غلام حیدر خان وسردار محمد امین خان و سردار شیرعلی‌خان‌داده‌شد.

این تنها نبود ، اردوی مختصر افغانستان نیز در بین پنج پسر امیر تقسیم گردید : دو فوج به سردار محمد اکبر خان ، یك فوج به سردار شیر علی خان ، یك فوج به سردارمحمدامین‌خان، و یك فوج به سردارمحمد شریف خان داده شد .لهذا احتیاج به تمرکز قوا ووجود سپهسالاری باقی نماند . معاش این عساکر بحساب مالیات مناطقی که در جا گیر و تیول بسران امیر بود ، حساب گردید . این سیستم ملوك الطوایفی امیر دوست محمد خان بمراتبی از ملوك الطوایفی قدیم بدتر بود ،زیرا هر شهزاده در هر محلی که حکمران بود ، مالیات و عایدات آنمحل‌را درتیول و جاگیر خود داشته ، در وضع‌وجمع‌آوری‌مالیات ودرتطبیق مجازات و استثمار از دهقان و مالدار ، دست آزادی داشت ، ومعناً‌پادشاهی کوچك‌بشمار میرفت، و هیچ‌مقام‌بازپرسی ازآنان وجود نداشت .به اینصورت گویا افغانستان بعد از غسل انقلاب لباس مستعمل سابق را پوشید و ۲۰ سال دیگر رو به انحطاط رفت . در طی این مدت یکقدم در راه انکشاف تمدن‌وفرهنگ، زراعت‌و صناعت ، تجارت و عمارت برداشته نشد . حتی از نظر اداره ، حکومت متشکل و قانون وادارات لازمه وجود نداشت . اداره عدلی در دست قاضی و محتسب ،حفظ امنیت شهری در دست کوتوال و امور مالی در دست دبیر و مستوفی بود و بس. بعد از سالها در بار امیر دارای یکنفر شاه آغاسی(شیر دل خان)و قشون او دارای یکنفر جنرال (فرامرز خان) گردید .

تجارت افغانستان در دورهٔ امیر دوست محمد خان نسبت بدوره دولت ابدالی بسیار تنزل کرد، زیرا ساحه کشور کوچکتر گردید، معهذا صادرات افغانستان به هند و روسیه ، و واردات روسیه و هند بافغانستان‌دوامداشت و همچنین بمقدار کمتری با ایران تجارت بعمل می آمد . صادرات افغانستان درین ممالك پشم وپوست باب ، کرك و برك ، کرباس هراتی و پوستین ، خنجر و ظروف سفالین ، نمد و قالین ، میوه وحبوب، هنگ ورودنگ ، اسپ و غیره بود ، واردات از روسیه و هند فلزات ، منسوجات پشمی‌وابریشمی و نخی ، چاقو و عینك ، چای و قند ،تفنگ و تفنگچه لیس وچرمه وکلاباتون، ادویه ومصالح دیگ ،تنباکو وصندوق ، ظروف چینی و آهنی ،ریگ طلا، کاغذ و قلف و غیره بود . قیمت واردات از هند آنچه که براهای راست داخل شهر های افغانستان میشد (باستثنای تجار کوچی و غیره) سالانه در حدود «سه و نیم ملیون» روپیه معادل «۳۵۰هزار پوند» میشد ، قیمت

صادرات افغانستان بهند نیز تقریباً بهمین مقدار پول میرسید . البته ارزش صادرات افغانستان بروسیه و واردات افغانستان از روسیه کمتر ازین بود .

و اماامیر دوست محمد خان بر تجار مخصوصاً تجار خارجی سخت میگرفت ، مالیات گمرکی از واردات وامتعه ترانزیتی بعلاوه بارانه متعدد وگزاف بود، تجار ارمنی بسبب همین فشار ، کابل وتجارت خودرا ترک کردند .بعلاوه خاندان امیر خودنیز به تجارت پرداختند ، ودرصف تجار بزرگ کشور (از قبیل ملارحیم ، غلام قادرخا ن ، بدرالدین بخارائی ، گوپال داس شکار پوری وناظر خیروخان)قرار گرفتند ، ازقبیل بی‌بی‌خجو خانم امیر،سردار ولي محمد والی بلخ پسر امیر، سردار امیرمحمد خا ن برادر امیر ، سردار محمد عثمانخان، سردار شاه دوله خان و سردار عبدالغنی خان برادرزاده‌گان امیر که اینهمه تجار بزرگ و ملاك بزرگ بودند ، امیر دوست محمد خان که همه چیز را برای خاندان خود میخواست در صدد تاراج ناظر خیرو خان تاجر برآمد واو ازچنگ امیر در بخارا فرار کرد، اماامیر نگذاشت وبااو از در وصلت داخل شد ودخترش رابزنی گرفت، تاناظر رام وامیدوار شدواز بخارا بدربار داماد آمد ،امیر تمام دارائی او راضبط کرد، وناظر در هندوستان فرار نمود .

چون تجارت محدود و تولید تنزل کرده بود ، مالیات نیز کسر فاحش نمود . تمام مالیات قلمرو امیر دوست محمد خان بیشتراز هشت ملیون روپیه نبود ، که از آنجمله فقط یك ملیون روپیه عایدات گمرکی میشد .زیرا امیر از هر نوع ارتباطتجارتی باخارج مثل ارتباط سیاسی میترسید . معهذا یگانه خدمت امیر دوست محمد خان در افغانستان،همانا تامین وحدت سیاسی کشور ولو در قالب کوچکتر است. زیرا بعد از سقوط زمانشاه ابدالي و تسلط برادران وزیر فتح خان در افغانستان (بشمول خود امیر دوست محمد خان)، به علاوه ضیاع ولایات شرقی و جنوبی کشور بدست سکهه و انگلیس ، ولایات شمالی و غربی افغانستان‌هم توسط حکومات محلی بدخشان و تخار و بلخ‌و میمنه، و هرات و قندهار از دولت مرکزی مجزا وخود مختار شده بودند . امیردوست‌محمد خان در مدت ۲۰ سال‌تمام این ولایات را مجدداً بدولت مرکزی مربوط و متصل ساخت .سپاه منظم امیر دوست محمد خان عبارت از یك فرقه پنجهزار نفری بود که ۵۰ توپ و ۲۰۰زنبورك داشت . این فرقه بعد ها به ۱۲ هزار نفر رسید . افرادسپاه‌سواره‌ماهانه نه روپیه پخته و پیاده شش روپیه کابلی نقد معاش میگرفت . (روپیه پخته نقرئین کابل برابر شصت پیسه مسی، وروپیه خام‌برابر پنجاه پیسه مسي بود . چنانیکه در اوزان «من پخته کابل»برابر هشت سیر ، و یك خروار پخته مساوی هشتاد سیر بود ، در حالیکه «من خام» برابر دو نیم چارك پخته، و یك خروار خام مساوی ۶۰ و دو نیم سیر پخته میشد.) البته سپاه غیر منظم امیر دوست محمد خان به۲۰هزارنفرمیرسید.

د رهر حال بعد از انکه‌امیر دوست محمد خان در ۱۸۴۳ مجدداً پادشاه شد ، وزیر محمد اکبر خان اداره پدر را بدید و درك نمود که امیر از دولت انگلیس مرعوب شده و قادر به‌هیچ‌اقدام‌دلیرانه برای اعاده‌ولایات شرقی‌و از دست رفته کشورنیست. پس خود بشکل یك قوت دست چپی در دربار پدر قرار گرفت و رجال رشیدو فاتح افغانی هم دردو راوحلقه بستند . وزیر که از تخلیص نایب امین الله خان عاجز بود، محمد شاه خان غلجائي وسردارسلطان احمد خان و سایر رجال ملی را از دستبردامیر نگهداشت ، ویکبارهم‌سردار سلطان احمدخان ناراض‌را که کابل راترك کرده و با قشون سرداران‌قندهار بر ضد امیر عسکر کشیده‌بود، با امیر آشتي و رجعت داد . وزیر اکبر خان در توسعه و تنظیم قلمرو پدر پرداخت و بامیان و دایزنگی ودایکندی‌را در ۱۸۴۴ باآرامش به‌مرکز متصل ساخت. وزیر بنام رسیدگی از امور ننگرهار و

لغمان که ظاهرا درتیول و جاگیراوبود ، بشرق کشورسفر نمود . در اینجا وزیر اکبر خان به اجتماع‌قشون داوطلب پرداخت و از طرف محمد شاه خان و غلجائی ها تائید گردید . وزیر علنا سوقیات تاکناره سند و استرداد ولایات شرقی افغانستان راشعار داد ، زیرا اومیدید که دولت سکهه زیر ضربات انگلیس خورد شده میرودواینك‌سلطه انگلیس در سواحل چپ رود سند کشیده میشد ، وگر از طرف افغانستان تعافل بعمل می آمد هرائینه قوای انگلیس با عبور از دریای سند تمام ولایات ساحلی افغانستان را اشغال مینمود . ولی امیر دوست محمد خان به عجله‌فرامینی به عنوان روسای‌عشایر افغانی ارسال و آنان‌را ازهمراهی‌باوزیر اکبر خان باز داشت .

وزیر اکبر خان که خودش را عقیدتاً محکوم اوامر پدر و پادشاه میدانست ، با تاثر از شرق بکابل برگشت ، اما بیکار ننشست و کتباًبا وزیر یار محمد خان حکمدار هرات در تماس آمد ، و توسط او راه روابط دوستانه را با ایران باز کرد . بالاخره این ارتباط منجربه‌این‌شدکه‌وزیر یار محمد خان‌دختر خود «بوبوجان»را به وزیر اکبر خان داد و «گوهر» دختر کاکای وزیر اکبر خان را برای سعید محمد پسر خود گرفت . وهم هر دو وزیربادولت قاجاری ایران‌موفق به‌عقد یك‌قرار داد دفاعی گردیدند . هر دو وزیر تعیین کرده بودند که طرفین از دو جبهه در سال ۱۸۴٦ به قندهار حمله کرده‌و آن حکومت برزخ را از بین بردارند تا کابل و هرات با هم اتصال یابد . اینست که وزیریار محمد خان به‌گرشك‌حمله‌کرد ووزیر اکبر خان از کابل در صدد حمله به‌قندهار برآمد . اما امیر دوست محمد خان که پابند تعهدات خود با انگلیس‌راجع به استقلال قندهار بود از حرکت وزیر اکبر خان جداً جلوگیری نمود ووزیر یار محمد خان هم به هرات برگشت . در ۱۸۴٦ مردم تگاوبرهبری معاذالله‌خان وصاحب زاده جانان و صاحبزاده فتح خان بر ضد امیر دوست محمد خان قیام‌کردند، و قشون اعزامی امیر را با برادرش نواب جبار خان در طی شباخونی در هم شکستند . مگروزیر محمد اکبرخان شخصاً به تگاورفته ، صاجمزاده‌ها را در جنگ بکشت و مالیات را معیین نموده بکابل برگشت .

در همین سال بود که‌مردم‌اشپان و ماماخیل در ننگرهار بر ضدامیر قیام‌نمودند. امیر مجبور بود که وزیر محمداکبر خان را برای اطفای قیام اعزام کند. وزیر اکبر خان چنین چیزی‌را طالب بود ، لهذا فورا به جلال آباد کشیده ، قیام کننده‌گان را به مدارا در جای شان نشاندوخود باز در صدد تجمع قوا بغرض مارش در سواحل‌سند و استرداد ولایات از دست رفته افغانی بر آمد . زیرا پنجاب در تزلزل افتاده و قشون انگلیس حکومت سکهه را مغلوب ساخته بود . البته امیردوست محمد خان چنین چیزی نمیخواست و در پی جلو گیری از فعالیت وزیر بر آمد . در چنین وقتی وزیر اکبر خان دچار تب‌ملاریائی‌گردید وتوسط گولی های زهر آگین یك طبیب‌هندی مسموم شده و در ظرف چند ساعتی بنفع دولت انگلیس چشم از جهان پوشید .(زمستان ۱۲٦۳قمری مساوی ۱۸۴٦)میت وزیر براه کابل به بلخ منتقل و در روضه مزارشریف مدفون گردید .

با مرگ وزیر اکبر خان ، در کابل از تمام رهبران بزرگ انقلاب خالی‌گردید. زیرا میر مسجدی خان ووزیر اکبر خان‌مسموم عبدالله خان مقتول ، نایب امین الله‌خان محبوس ، سردار سلطان احمد خان و یکعده قهرمانان دیگر ازدربار رانده شده بودند . بعد از مرگ وزیر ، محمد شاه‌خان هم‌امیر را ترك کرد و در جلال‌آباد باقوائی که‌قبلا بغرض استرداد خاکهای مشرقی کشور و جلوگیری از نفوذ انگلیس فراهم شده بود، علناً برضد امیر دوست محمد خان قیام کرد. مرگ وزیر تمام مردم و رجال وطن پرست افغانستان را متاثر ساخت . زیرا همه او را مرکز آمال و استقلال کشور می

دانستند نه پدر او راکه همیشه دربرابر تجاوزات انگلیس عقب میکشید . خصوصا در مرگ وزیر (به غلط) افواه شد که امیر او را بواسطه اختلاف نظر سیاسی که بین پسر و پدر وجود داشت ، مسموم نموده است . لهذا موقعیت امیر در نظر مردم تنزل نمود و طرف انزجار عمومی قرار گرفت . پس امیر فوراً برادر عینی وزیر «سردار غلام حیدر خان» را که در غزنه مقابل انگلیس جنگیده بود ، باعنوان ولیعهدی جانشین وزیر اعلان کرد . گفت که او آمر سپاه افغانی و مختار امور دولت و سیاست است . همچنین دوفوج عسکر متعلقه وزیر را با حکومت ننگرهار و لغمان به غلام حیدر خان داد ، در حالیکه امیر قبلا عنوان ولیعهدی خود را از ترس اعتراض انگلیس بوزیر اکبر خان نداده بود ، در هرحال این نقشه امیر عجالتاً برای او سودمند افتاد ، طرفداران وزیر در دور ولیعهد جمع شدند ، و اتصالا اورا طبق طرح وزیر اکبر خان به عسکر کشی در سواحل سند و استرداد ولایات افغانی تاکید میکردند . امیر دوست محمد خان هم در زیر فشار آرای عامه مجبور بود که سر رضا بجنباند ، گرچه هرگز جرئت چنین اقدامی نداشت.

تنها کسیکه اعتماد به امیر نکرد ، همان محمد شاه خان غلجائی بود که در قلعه بدیع آباد لغمان نشسته ومیگفت امیر دوست محمد خان طرفدار دولت انگلیس است و لیاقت پادشاهی افغانستان را ندارد . مردم غلجائی بین کابل و ننگرهار و هم جبار خیلها در عقب این مرد ایستاده بودند. پس تصادم بین طرفین امر حتمی شده بود . اینست که امیر در ۱۸۴۷ قشون بر ضد محمد شاه خان سوق کرد ، اما در برخورد نخستین قشون امیر در هم شکست . امیر که پادشاهی خود را در خطر میدید مجدداً در تهیه یك سپاه قوی بر آمدو در اپریل ۱۸۴۸ شخصاً بایك قشون منظم و غیرمنظم ۲۵ هزار نفری بولایات ننگرهار مارش نمود . ولیعهد باسپاهی به لغمان کشیده برادر محمد شاه خان (دوست محمد خان) را در قلعه بدیع آباد زیر محاصره قرار داد .

جنگ بین محمد شاه خان وامیر دوست محمد خان در علاقه های ننگرهار ، وبین غلام حیدر و دوست محمدخان در لغمان طول کشید . در چنین وقتی عبدالعزیزخان رئیس جبار خیل ها که در یك صف با محمد شاه خان میجنگید ، از قشون محمدشاه خان جدا شد و به امیر پیوست . این حرکت قوای محمد شاه خان را در هم شکست و اومنهزماً به کوه «کاشمن» کشید . اما امیر شخصا تعقیب کرد و کاشمن را محاصره نمود . دوست محمد خان که از شکست برادر شنید ، دل از دست داد و قلعه بدیع آباد از طرف ولیعهد مسخر گردید . دوست محمد خان توانست خودش را در کاشمن نزد برادر محصور برساند . چون دفاع از یك کوه بی غله و دانه ممکن نبود ، محمد شاه خان به ناچار باآل وعیال خود از کاشمن به «فراچغان» رفت وبه جبال دست نارس - بین لغمان و نورستان - پناهنده شد . بدینصورت داستان قهرمان دیگری پایان یافت.

همزمان با این وقایع حادثات عمده ئی بنفع افغانستان در پنجاب و سواحل سند اتفاق افتاد ، ولی امیر دوست محمد خان ازاین حادثات برای کشور افغانستان استفاده ئی ننمود. درهمین سال ۱۸۴۸ دولت پنجاب که زیر ضربات نظامی و سیاسی انگلیس خمیده بود ، سر برداشت و برای نجات خود دست به شمشیر برد . درملتان «مول راج» دونفر انگلیس رابکشت ، در چج هزاره «چترسنگه» قیام نمود ودر پشاور سپاه ساخلوی سکهه بر ضد نفوذ انگلیس برخاست. نماینده انگلیس جارج لارنس بازن خود به سردار سلطان محمد خان پناهنده شد و او هر دو را بقوای سکهه تسلیم کرد . قیام کنندگان پنجاب که از قدرت انگلیس مطلع بودند ، برای پیروز شدن علیه دشمن بدولت افغانستان رجوع و پیشنهاد کردند که اگر افغانستان به آنها کمك نظامی نماید ، دولت پنجاب حاضر است که نه تنها ولایات پشاور و دیره جات را به افغانستان مسترد نماید بلکه قسمتی از آنروی سند را نیز به افغانستان خواهد گذاشت .

سوقیات در شرق: امیر دوست محمد خان دیگر قادر نبود که از تقاضای مردم سرپیچی کند ،لهذا امر تجهیز سپاه داد و با ۱۵ هزار سوار و پیاده داخل دهنه خیبر شد . این صیدادر افغانستان وسواحل سندو پنجاب باغریو مسرت و تحسین استقبال شد و امیر دوست محمد خان در کمال آرامی ازبین هزاران نفر افغان جنگاور گذشته وارد پشاور گردید . کلنل هربرت ادوارد قلعدار انگلیسی اتک همینکه صدای سپاه افغانی راشنید به عجله قلعه را ترك گفت وقشون افغانی داخل اتك گردید. اینوقت بود که خود بخود تمام ولایات از دست رفته افغانی - پشاور و دیره جات حتی سندو بلوچستان و کشمیر -در انتظار ورود پادشاه افغانستان دیده دوخته و دیگرمعارضی وجود نداشت ، سکهه و انگلیس در سر تاسر پنجاب بگردن هم افتاده وفرصت سربالا کردن نمی یافتند ، و آوازه غلبه مردم افغانستان بر قشون به اصطلاح «شکست ناپذیر» امپراطوری انگلستان هنوز در سر تا سر هندوستان طنین می انداخت .

افغانها در اتك سوقیات سپاه افغانی را در مقابل انگلیس و حمایت از پنجاب از امیر دوست محمد خان تمنی کردند. پس امیر یك قشون کوچك پنجهزار نفری تحت قیادت پسر خود سردار محمد اکرم خان در میدان جنگ گجرات (واقع بین نهرسند و نهرجیلم) سوق نمود. تااینوقت شیرسنگه سپاه انگلیس را در جنگ «چیلیانواله» در هم شکسته و اینك در گجرات مشغول تعبیه نظامی بود . امیر دوست محمد خان باده هزار عسکر و هزاران نفر افغان داوطلب بشکل تماشاچی در اتك استراحت کرده بود . جنگ گجرات در ۲۱ فروری ۱۸۴۹ بعمل آمد و از همه پیشتر سردار محمداکرم فرار کرد. فرار این شخص معناً اردوی سکهه رادر هم شکست وقشون انگلیس تغلب جست . معهذا قوای چتر سنگه و شیر سنگه یك ماه دیگرمردانه در برابر سپاه انگلیس جنگیدند ودرعین حال منتظر ورود امیر دوست محمدخان بودند، اما امیردوست محمد خان از اتك نجنبید تا اینکه قوای سکهه بکلی تار و مار شد . چتر سنگه و شیر سنگه که ازامدادامیر دوست محمدخان نا امید گردیدند ، بالاخره به سر والتر گلبرت تسلیم شدند . سپاه سکهه خلع سلاح شد و قشون انگلیس فارغ البال گردید . انگلیسها متیقن بودند که امیر دوست محمد خان در برابر آنها دست به شمشیر نمیبرد . پس لاردکف سپهسالار انگلیسی به گلبرت امر داد که با قشون مکمل در پشاور و علاقه های آن فرو ریزد .

اماامیردوست محمدخان همینکه مارش دشمن را بدید، علی الرغم خواسته های مردم وسپاه افغانی پشت به سند کرد و راه کابل برداشت و دل ملتی را در هم شکست . امیر دوست محمدخان دراین مراجعت، سردار سلطان محمد خان و سردار پیر محمد خان برادران خود را که تا اکنون در دربار سکهه میزیستند با خود بکابل آورد ، البته برای آنکه انگلیس آنها را بورخ امیر نکشد . سپاه انگلیس که میدان را خالی دید خودش را جانشین دولت سکهه درسواحل راست سند اعلام کرد : این همان قضیه حیاتی کشور افغانستان است که بعد از مرور یکصد و چند سال هنوز به نام «پشتونستان» در برابردیدگان مردم افغانستان قرار دارد.

پشتونستان:

پشتونستان یعنی سرزمینی که از چترال تابحر در طول هشتصد میل در کناره راست دریای سند با تقریباً شش ملیون نفوس افتاده و جز طبیعی افغانستان است . از ۱۸۱۰ تا ۱۸۲۳ مقارن خانه جنگهای برادران محمد زائی در افغانستان ، حکومت سکهه پنجاب به تحریك حکومت انگلیس قسمتی ا زاین منطقه را در دو طرفه رود سند اشغال نمود . در ۱۸۳۸ حکومت انگلیسی توسط معاهده مثلث لاهور انتزاع حصص مغلوبه را رسما از شه شجاع فراری اعتراف گرفت . اما مردم افغانستان با کشتن

شه شجاع و انهدام اردوی انگلیس در ۱۸۴۱ مفاد این معاهده را ابطال نمودند . در مقابل ، امیر دوست‌محمد گذاشت که انگلیس تا ۱۸۵٤ ولایات سند و بلوچستان را اشغال نماید و هم بعد از امحای حکومت سکهه و عقب کشی امیر دوست محمد خان از کجرات واتك در۱۸۴۹، خودش را وارث و جانشین سکهه در ولایات مغصوبه از افغانستان اعلام نماید .

واما انگلیس با این‌ولایات افغانی‌درطول صد سال چه کرد ؟او در قدم اول از تجزیه و تقسیم آغاز نمود و بنامهای : چترال ، سوات ، دیرو با جور(در شمال)ریاست های :قلات ، مکران، خاران، لاسبیله، سیبی ، پشین دوکی، شوره‌رود(بنام«بلوچستان برتانوی») (درجنوب) —سر حد محکوم : دیره جات ، پشاور ، هزاره و اتك— سرحد آزاد:تیراه، وزیرستان شمالی ، وزیرستان جنوبی ، وکرم (دروسط)—تمام این مناطق را تقسیم کرد . ارتباط و یا اداره انگلیس توسط«ایجنسی» های متعددی با این علاقه‌ها حفظ میشد ، چون :ایجنسی دیره جات ، ایجنسی پشاور ، ایجنسی هزاره ایجنسی اتك، ایجنسی ملاکند ، ایجنسی خیبر ، ایجنسی کرم ، ایجنسی وزیر ستان شمالی و جنوبی ، ایجنسی کویته ، ایجنسی لورالائی‌و ایجنسی ژوب وچگی.

سیاست ووظیفه این ایجنسی ها مبنی بود بر : تولید نفاق داخلی ، جلوگیری از هر نوع انکشاف امور اجتماعی‌اعم‌از مدنی و فرهنگی و اقتصادی و غیره ، اعمار قلاع نظامی ، سیستم سرك سازی ، خریدن نقاط حاکمه وشاهراه های عمومی وغیره، و در صورت‌مقاومت کوفتن مردم باشدت تمام تر و با اسلحه فایق تر توپ و تفنگ‌و آخراً طیارات جنگی ، وهم‌محاصره‌نمودن اقتصادی تاجائیکه ازرفت وآمد مردم ومواشی شان در چراگاه هاباآتش وخون جلوگیری بعمل می‌آمد . انگلیس توسط‌معاهده‌دیورند تمام سرحدات آزاد را ازافغانستان جدا وبین «خط دیورند»وخط سرحداداری یا حدود سرحد محکوم ، محصور نمودند .باز بواسطه‌امتداد سرکها قلب سرحدات آزاد را نیز شگافته‌و ازسرحد محکوم تا «خط دیورند»راه خود را باز کردند . لهذا سر حد آزاد مثل عقاب درقفس افتاد .به این معنی که سر حد افغانستان و هند یعنی «خط‌دیورند» سرحد اصلی حکومت انگلیسی هند نبود ، بلکه سر حد حکومت مذکور خطی بود که در دامان جبال تادریای‌گومل کشیده شده وبنام «سرحد محکوم» مسماست . بین‌خط این سرحد محکوم و«خط دیورند »یك منطقه مستقلی موجود شد که «سرحدات آزاد» نامیده میشد . چهار دریای : کابل ، کرم ، توچی و گومل که از بین جبال سرحد آزاد عبورمیکند، شاهراه های اصلی است که افغانستان موجوده رابه دریای سند و ماورای آن رهنمونی میکند .وهم غیر ازراهی که‌بین قندهار کویته موجوداست ، بزرگترین راه مواصلات افغانستان و هندوستان راه خیبر است ، همچنین کوتل‌پیوار کرم ،راه وادی توچی در شمال وزیر ستان وراه گومل درجنوب وزیرستان . ازجمله این چهار راه تنها راه کرم بودکه سرحد محکوم رابه «خط دیورند »متصل‌میساخت، راه های دیگر همه ازمنطقه‌مستقله عبور مینمود .

حکومت انگلیس این‌منطقه‌را بشکل شکار گاه اردوی هند در حالت قروغ قرار داد ، وخواست که سپاه‌انگلیس وقتاًفوقتاً در این شکار گاه‌نه تنها مانوره نظامی‌بلکه ستاژعملی نماید .لهذا درطی صد سال صد جنگ خورد و بزرگ با این مردم دلیر بعمل آورد . قشون انگلیسی‌در ۱۸۵۰ بالای بهادر خیل ووزیرستان در ۱۸۵۳ برسر افریدی ها ، در ۱۸۵۵ براکاخیل ها ، در ۱۸۵۹ بالای کرم ، و در ۱۸۶۰ بر سر مسعودی ها حمله‌نمودندواز۱۸۵۰ تا ۱۹۰۸تنها با افریدی ها هشت جنگ بزرگ،و از ۱۸۵۱ تا ۱۸٦٤ با مهمندی‌ها شش جنگ بزرگ نمودند . از مشاهیر این جنگها یکی هم جنگ «امبیله»در ۱۸۶۳و دیگری جنگ«میزار»در ۱۸۹۷(بعد از عقد معاهده دیورند) است که‌تامالا کند ، مهمند ،تیراوار کزئی ،افریدی وغیره مشتعل گردید و

تاسال‌دیگر دوام نمود . انگلیسها تا روزبر آمدن از هندوستان ـ بغرض تسخیر کوه های خیبر و سلیمان ـ شمشیر ا زدست نگذاشتند ، و در طی هر جنگی از ششهزار تا شصت هزارسپاه بکارانداختند. بااین مساعی‌که امپرتوری انگلیس بخرچ‌دادبایستی دیگر ازسرحد آزادو مردم آزاد نام و نشان در دنیا نیماند و اگر براعظمی میبودهم مسخر میگردید .ولی اینطور نشد ، انگلیس در هر جنگ با سر حد آزاد از صد نفر تاهزار نفر کشته‌بیشتر درمیدان جنگ میگذاشت ودر برابر هرحمله ئی‌حملات‌متقابل بازمی یافت . درطی صدسال تنها مهمندی ها ۲۵ بار برسر انگلیس هاریختند و وزیری هادر مدت نیم قرن ده‌بار برانگلیسها هجوم نمودند .

نتیجه این دفاع بی نظیر افغانها این بود که امپراتوری انگلیس از تسخیر مستقیم تمام ولایات شرقی افغانستان مایوس و ناکام گردید . پس مجبور بود که از چترال تا بحر حق آزادی مردم‌وخود مختاری داخلی روسای محلی را اعتراف کند وبا در دست گرفتن چنین روسای به قیمومت خود دوام دهد . سلطه مستقیم‌انگلیس در وسط این منطقه طولانی منحصر برولایات پشاور و دیره جات(صوبه سرحد شمالمغربی) و در جنوب این منطقه منحصر به علاقه های سیبی و پشین و دوکی و شوره روت («بلوچستان‌برتانوی») بود .

خوب انگلیسها در این دو حصه مفتوحه خود چه‌کردند ؟ اینها هر دو حصه رادر حالت عقب افتاده گی حفظ کرده واز ریفورمهای ناقصی که درهندوستان بعمل مـی آمد ، هم محروم نگهداشتند ، و حتی این مردم از ان حقوق سیاسی کمی‌که مـردم هندوستان داشت نیزبی بهره ماندند. این در نصف اول قرن بیستم بود (۱۹۳۲)که تازه «حقوق» اتباع هندوستانی انگلیس ، بمردم این سرزمین داده‌شد . معهذا اقتصاد صوبه سرحد در دست اقلیت های غیر افغان باقیماند . در طول و عرض این منطقه وسیع فقط یك فابریکه میوه و یك فابریکه چینی سازی موجود شد و بس . از نظر فرهنگ در تمام مکاتب‌این منطقه‌تنهاچهار ونیم هزار شاگرد میتوانست تحصیل کند و آنهم در دسترس متمولین و اشراف بود . این در قرن بیستم‌بود (۱۹۱۳) که کالج اسلامی پشاور توسط نوابها وفیودالهاتاسیس گردید .البته بعد ازآنکه‌در صوبه‌سرحد کابینه های به‌اصطلاح آنروز کانگرسی ازخود افغانها بمیان آمد، ریفورمهائی عملـی گردید ،از ۱۹۳۷معارف توسعه یافت و در ۱۹۵۰ کالج اسلامی پشاور به یونیورستی تبدیل گردید. درراس کابینه «داکترخان»برادر عبدالغفار خان مشهور قرارداشت ـ آنکه در ۱۹۵۸ کشته شد ـ ووزیر معارف قاضی عطاالله خان مشهور بود که بعد ها در محبس سیاسی پاکستان از بین‌رفت.

گر چه‌انگلیسها ولایات متصرفه افغانی را در سواحل سند بشکل غیر منکشف نگهداشتند ولی‌از جلوگیری جنبش و نهضت های سیاسی این مردم عاجز بودند. جنبش‌های سیاسی اینها از همان‌قرن نزده هم آغاز کرده و در قرن بیستم خصوصاً بعد از جنگ اول بین‌المللی‌بیشتررفت . انگلیسها که از این جنگ‌فاتح بر آمدند در بدل خدمات هندوستان ، روش انتقامی در پیش گرفتند . صوبه سرحد که خواهی نخواهی تحت اداره حکومت انگلیسی‌هند بود ، مجبور به داچسپی گرفتن در امور هند گردید . اولین جلسه عمومی افغانهادر «اتمان‌زائی» تحت رهبری عبدالغفار خان‌تشکیل وبرضد روش انگلیس احتجاج شد . خان عبدالغفار خان با سایر رهبران افغانی داخل زندان انگلیس گردید .متعاقباًافغانستان جنگ سوم را با انگلیس اعلام کرد و اعلامیهٔ در پشاور منتشر ساخت که وعده داخل شدن در پشاور میداد . در۱۹۲۱ هنگامیکه رهبران افغانی صوبه سرحد محبوس بودند ، شعبه‌ئی از «جمعیت‌خلافت» در پشاور افتتاح شد و این‌همان‌جمعیتی‌بودکه بعدازجنگ اول بین‌المللی از طرف‌رهبران‌سیاسی ومسلمان هندمولوی محمد علی خان وشوکت علی خان تاسیس شده بود . در ۱۹۲۲

هنگام ورود پرنس‌اف ویلز ، مردم پشاور مظاهره مخالفانه کرده وعدهٔ محبوس دادند . در تحریك خلافت هند و و مسلمان متحد شدند وگاندی قیادت تحریك «عدم تعاون» را در هند بدست گرفت . ولی بعدازظهور رژیم مصطفی کمال، «تحریك خلافت» دیگر موضوع نداشت ، اما تحریك «عدم تعاون» در هند باقیما . و مردانی چون چندرابوس وامثالش فعالیت های بسیاری کردند. البته انگلیسها خ‌موش ننشستند وتوانستند که توسط امثال «شردهانند» خصومت مذهبی را بین هندو ـ مسلمان مشتعل سازند ، تاجائیکه متعصبین گفتند هندوستان مال هندوان است و مسلمانان هند ناچاراند که تبدیل مذهب نمایند و یا از هندوستان منصرف گردند . مسلمانان هم بمدافعه قیام کردند و کشت و خون زیادی بعمل آمد و در نتیجه اتحاد هند و ومسلمان از بین رفت وانگلیس مطمئن گردید .

بعد ها عبدالغفار خان ـ به تعقیب فعالیت های حاجی ترنگزائی ـ در ۱۹۲۴ «انجمن اصلاح افاغنه» را تشکیل کرد . رفقا و همکاران اینمرد محمد اکبر خان خادم، میان احمد شاه خان، قاضی عطاالله خان (مولف دپشتنو تاریخ)، جعفرشاه خان کاکاخیل عبدالکریم خان وغیرهم بودند . این انجمن در ۱۹۲۹ تشکیل جلسه داد و در ۱۹۳۰ «خدائی خدمتگاران» یعنی «سرخ پوشان» ـ لباس نسواری داشتند ـ متشکل گردید. اما باوجود این فداکاری های که مردم و رهبران سیاسی صوبه سرحد نشان دادند و در پشاور و بنو وکوهات وديره‌اسمعيل وغیره باانگلیس تصادم کردند و حتی افریدی ها در پشاور حمله نمودند و کشته و محبوس بسیاری دادند ، از استحصال نتیجه مطلوب که آزادی ملی بود محروم ماندند . زیرااینها که از افغانستان جدا نگهداشته شده بودند ، در مبارزات بزرگ ضد امپراتوری تنها و لهذا ناچار بودند که به قوه های مبارز هندوستان چشم بدوزند . درحالیکه در رأس مبارزات ملی دو قوت کانگرس و مسلم لیك قرار داشت و هیچ یك بمنافع خاص و ملی افغانهای صوبه سرحد پابندی نداشتند . کانگرس هندوستان وسیع تر میخواست و مسلم لیك طالب کشورجداگانه مسلمان نشین بود . البته کانگرس که متحد و قویتر بود نظر انگلیس را بیشتر جلب میکرد ، در حالیکه مسلم لیك زیرتاثیراکثریت و طرفدار انگلیس دست و پا میزد ، زیرا اعضای متنفذ وقویتر لیگ عبارت از فیودالهای بزرگ ،نوابها ،جاگیرداران وخان هانی بودند که خود ارتباطی با منافع توده های مردم نداشتند . به همین جهت مسلمین نیز در دسته جات متعددی چون کانگرسی ولیکی وجمعیت العلمائی و غیره منقسم شدند . پس افغانهای صوبه سرحد نسبت به مسلم لیك بیشتر به کانگرس چشم دوختند . گرچه عبدالغفار خان محبوس بغرض پیوستن به مسلم لیك مراجعه هم کرد، ولی لیکی ها نپذیرفتند و کانگرس با آغوش باز از افغانها استقبال کرد .

اینست که در بین افغانهای مبارز افتراق و جدائی و تجزیه قوا در یك مرحله بسیار نازکی پیدا شد ،واجانب ازاین وضع برای منافع خود استفاده کردند ، درحالیکه ملت افغان ضرر فراوان کشید . افغانها قسماً کانگرسی و قسماً لیکی شده، ملیون کمزور گردیدند و در بین سرخ پوشان اختلاف بمیان آمد . در مقابل ، مسلم لیك در جلسه بزرگ الله آباد بریاست شاعر مشهور داکتر اقبال ، شعار «پاکستان» را بمیان آورد که بعد ها این شعاردر ۱۹۴۰ تصویب شد. کانگرس هم در ۱۹۴۶ جواهر لال نهرو را در سرزمین افغانهای صوبه سرحد اعزام نمود ، گرچه نهرو در گشت وگذارخود از طرف افغانها پذیرائی خوب نشد . در هر حال لوئی مونت بیتن جانشین لاردویول در ۳ جون ۱۹۴۷ تقسیم هندوستان را اعلان کرد و افغانهای صوبه سر حد در حالت اضطراب باقیماندند . رای گیری فرمایشی یعنی اختیار یکی از دو کشور هند و و مسلمان (هندو پاکستان) در پشاور از ٦ تا ۱۷ جولائی همین سال آغاز وانجام یافت . درحالیکه رای مردم برای الحاق به افغانستان و یازندگی مستقل خواسته نشد .مردم

آزادی خواه صوبه سرحد بااین رای گیری مقاطعه کردند. پاکستان نه‌اینکه در مقابل رای دهنده‌گان قران و کتاب‌هند و رمقابل نمود بلکه برای رای گیری تقلب در پیش گرفت و مجال رای دهی برای مردمان پنجابی و هندی که در این صوبه‌میزیستندفراهم کرد. معهذاازتقریباً سه ملیون نفوس سرحد کمتر از سه صد هزار آدم رای گرفته شد وبدین‌ترتیب درمقابل هند، پاکستان «اکثریت» بدست آورد. حکومت انگلیس هم حکم الحاق صوبه سرحد را به پاکستان صادر نمود . در ١٤ اگست موجودیت پاکستان بشمول ولایات سند ،بنگال، پنجاب، بلوچستان و صوبه سرحد (پشاور و دیره‌جات) اعلان شد . در حالیکه دولت افغانستان هنوز در روی میز سبز مشغول نوته بازی و عملا به حیث تماشاچی باقیمانده بود .

دولت پاکستان که‌ازاین وضع دولت افغانستان سوء استفاده نموده بود ،جسارت یافت و متعاقباً دست به امحای هویت ملی افغانها و ادغام آنها در ملیت پنجاب زد پس کابینه ولایتی صوبه‌سرحد که متکی به اکثریت‌پارلمانی بود لغو شد ، آزادی خواهان افغان در چهار سده گلوله باران گردید خان قلات و خان باجور و نواب امب معزول و محبوس شد ،احزاب ملی از بین رفت ورهبران مردم در زندان جا گرفت ، مهاجرین پنجابی در مناطق افغانی فرو ریخت و بالاخره «سرحدات‌آزاد عهد انگلیسی» هم «جزلاینفك» پاکستان اعلان شد .درنهایت «صوبه سرحد» در «یك یونت پاکستان غربی» بشکل یك اقلیت غرق‌گردیده و در زیر خطر امحای ملیت افغانی قرار گرفت . گرچه هنوز سرنوشت آینده این سرزمین و مردم افغانی آن مجهول است ، ولی‌این قدر مسلم و معلوم است که تمام‌اراضی و مردمی که از چترال تا بحر افتاده‌اند ، افغان بوده‌اند و در آینده‌نیز افغان خواهند بود . این مردم از طریق مبارزه‌میتوانند خویش را از سلطه اجانب برهانند .

تامین‌ولایات‌شمالی: درهرحال‌وقتیکه‌امیردوست‌محمدخان‌بعدازجنگ‌گجرات‌ازساحل سندبکابل‌برگشت‌وخاکهای‌افغانی‌رارایگان‌بدشمن‌گذاشت،طرف‌تنفرمردم‌قرارگرفت‌واو برای‌تلافی‌این‌شکست متوجه‌وحدت‌سیاسی‌کشورازجبهه شمال گردید ، خصوصاً که میدانست انگلیسها از ١٨٤٦ به اینطرف گرفتار حل قضیه پنجاب بوده واکنون مشغول بلعیدن ولایات شرقی افغانستان میباشند وفرصت تحمیلات بیشتری نسبت به او ندارند. پس امیر درسال ١٨٥٠ سپاه مختصری بقیادت سردار محمد اکرم خان به جبهه شمال اعزام نمود واو بدون معارضی از راه بامیان تابلخ رسید، زیرا روسای محلی این ولایات برعکس هرات وقندهار دعوی استقلال نداشته ودر طول ایام استیلای انگلیس در افغانستان ، همیشه روابط وعلایق خودرا بطرفداری دولت مرکزی صمیمانه حفظ نموده بودند.پس تمام فیودالها وروسای محلی که از آغاز تسلط برادران وزیر فتح‌خان در افغانستان تاکنون بحیث حکام محلی در مناطق خود میزیستند، ازولایات تخارستان (قطغن) وبلخ یکی پی دیگری نزد سردار آمده اطاعت خود را بدولت مرکزی اظهار وتادیه مالیات راقبول نمودند. سردار این فیودالها را در حکومات محلی باقی گذاشت از قبیل : شاه مرادخان در تخارستان، ایشان اوراق خان دربلخ ، میرصدور درآقچه، میر حکیم خان در شبرغان، بابه‌بیگ خان در ایبك (سمنگان)، غضنفرخان در اندخوی ، کنجلی خان درتاشقرغن (خلم)، محمود خان در سرپل وغیره . خودسردار اکرم‌خان نیز بحیث والی عمومی ولایات شمالی دربلخ مقیم گردید .

اما این امنیت طول نکشید و بزودی جنگهای فیودالی آغاز گردید، زیرا روش امیر دوست محمدخان این بود که حکومات محلی افغانستان همه بین پسران خودش منقسم باشد، در حالیکه سایر فیودالها به چنین چیزی تن نمیدادند وهم ازتحمیلات

بی‌سرحد فرزندان امیر وآزردگی دهقان ومالدار استفاده کرده، بقیامهای متعددی پرداختند . چنانیکه در سال ۱۸۵۱ شورش متحده روسای محلی درآقچه ومتعاقبا شورش محمود خان سرپلی بعما آمد وبقوت خاموش ساخته شد. درهمین سال بود که‌وزیر یارمحمد خان مشهور د ولایت هرات بمرد وامور آنولایت مغشوش‌گردید.
امیر دوست محمدخان بعد از آنکه سردار محمداکرم خان دربلخ مستقر گردید ،فرزند دیگر خود سردار محمد شریف خان راهم سرباری محمد اکرم‌خان ساخت، ومتعاقبا فرزندان دیگر خویش راچون سردارغلام‌حیدرخان،سردار محمد امین خان و سردار شجاع الدوله خان (برادر زاده) در ولایت بلخ اعزام نمود. البته اعاشه این قدر سردار متساوی الحقوق برذمت مردم گرانی مینمود، خصوصا که سردار غلام حیدر خان در مراجعت خود به‌کابل ، دونفر فیودال بزرگ بلخ وآقچه را (ایشان اوراق خان وایشان صدور خان) باخاندان شان بکابل آورده، جای شان را به‌برادران خود سردار ولی محمدخان وسردار محمد زمانخان داد .
بعد از مرگ سردار محمداکرم خان، سردار محمد افضل خان برادرش والی ولایات شمالی گردید . درسال ۱۸۵۲ مردم شبرغان بقیادت میر حکیم خان قیام کردند. سردار محمد افضل خان این شورش را سرکوب کرد . درعین زمان مردم توخی وهوتکی در قلات قیام نمودند وبعد از جنگهای متعددی باسردارشیرعلی خان بالاخره مصالحه کردند. در ۱۸۵۳ درسر تصرف قلات بین امیر دوست محمدخان و برادران قندهاری جنگ واقع گردیده وبا شرط منهدم کردن قلعه جنگی قلات‌مصالحه برقرار شد. در ۱۸۵٤ مجددا مردم توخی وهوتك قیام کردند وقشون امیر آنانرا مجبور به‌مصالحه کرده وقلعه منهدم قلات را دوباره بساختند. سردار کهندل خان وسردار مهردل خان درهمین سال بمردند. برادران باقیمانده از ترس تجاوز امیر دوست محمدخان ، سردار رحمدل خان را به‌ایران فرستادند که پشتیبانی دولت قاجاری را حاصل نماید. این حرکت قندهار هم امیر وهم انگلیس را ازمداخله ایران در افغانستان نگران ساخت . لهذا انگلیس برای آنکه امیر دوست محمد خان در انهدام سرداران قندهار دست آزاد داشته واز عقب خود مطمئن باشد ، امیر را دعوت نمود که در جمرود با نمایندگان انگلیس ملاقات ومعاهدهٔ دوستانه‌ئی امضاء نماید .

معاهدهٔ جمرود : سرجان لارنس گورنر پنجاب ازطرف لارد دالهوزی گورنر جنرال هند اختیار عقد چنین معاهده‌ئی را داشت . امیردوست محمدخان ولیعهد خود سردار غلام حیدرخان را در ۱۸۵۵ به‌جمرود فرستاد که‌بعد از مذاکره مختصرمعاهده سه فقره‌ئی ذیل در تاریخ ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ به‌امضاء رسید :

ماده اول ــ مابین آنریبل ایست اندیا کمپنی وجناب امیر دوست محمدخان والی کابل وآن ممالك افغانستان که درقبضه اومیباشد ، وورثای امیر مذکور صلح ودستی دوامی خواهد بود .

ماده دوم ــ آنریبل ایست اندیا کمپانی معاهده مینماید که احترام آن علاقه‌جات افغانستان را که حالا درتصرف امیر مذکور میباشند، بکنند وابدا درآنها مداخله ننمایند .

ماده سوم ــ جناب امیر دوست محمدخان والی کابل وآن علاقه جات افغانستان

که حالا درقبضه او میباشند، عهد مینماید ازطرف خود واز طرف ورثای خود علاقه جات آنریبل ایست‌اندیا کمپانی را احترام نماید وابدا درآنها مداخله ننمایند، وبا دوستان آنریبل ایست‌اندیا کمپانی دوست باشند و بادشمنان کمپانی مذکور دشمن باشند.

۸ـ این اولین عهدنامه دولت محمدزائی است که انگلیس دیکته کرده ونماینده‌مختار امیر دوست‌محمد خان بدون چون وچرا وحتی بدون تصحیح یك‌کلمه آن امضاء نمود، یعنی استقلال افغانستان غالب باولایات سواحل راست سند وبلوچستان وغیره‌رسما بدشمن مغلوب تسلیم گردید، وراه بدبختی کشور ونفوذ استعمار انگلیس درافغانستان باز شد . درحالیکه معاهده خاینانه لاهور وقندهار راکه انگلیس برشه شجاع تحمیل کرده بود قبلا ملت افغانستان باشمشیر وخون شسته وازبین برده بودند .

الحاق قندهار : درهمین سال ۱۸۵۵ وضع قندهار مغشوش تر گردید . زیرا بعداز مرگ سردار کهندل‌خان وسردار مهردل خان بین ١٤ نفر پادشاهان کوچك این ولایت مجادله درسر حصول اقتدار ومال آغاز گردید. این سرداران متعدد چون‌رحمدل خان، محمد صدیق خان، عبداله‌خان، سلطانعلی خان، محمدعمر خان، محمدعثمان‌خان، غلام محی الدین خان، محمدعلم‌خان، غلام محمد خان طرزی، میرافضل خان، عبدالرسول خان، عبدالاحد خان، منوردل‌خان وشیرعلی خان که بهترین اراضی واختیارات اداری ولایت قندهار را تاگرشك وزمینداور وحدود فراه تصاحب کرده بودند ـ بجان هم افتادند، تا جائیکه درخارج شهر قندهار ودر داخل شهر و دربازار وکوچه شب وروز آتش جنگ مشتعل بود. چون خانه عموم اینها در داخل شهر بود، از بالای بامهای‌شان بخانه همدیگر آتشباری میشد ومردم بیگناه بسیاری تلف میگردید . پس مردم وهم خودشان از این خون ریزی بستوه آمدند. سردار سلطان احمدخان مجاهد که به‌حکم امیر دوست محمدخان از کابل اخراج شده واینك در قندهار بحیث یك مهمان بی‌غرض میزیست مثل مردم ازاین بربادی یك حصه کشور متاثر بود. او ومردم به‌سرداران قندهارکه‌همه‌پدروپسروبرادروکاکازاده‌ی‌همدیگربودند‌مشوره‌دادندکه‌برای‌حل‌وفصل‌این مجادله امیر دوست محمدخان حکم قرار داده شود. سرداران پذیرفتند و ازامیر دوست‌محمد خان تقاضای حکمیت کردند. امیر دوست محمدخان که طبق قرار داد جمرود خودش را از طرف انگلیس مامون میدانست با یکعده پسران وقشون خود به‌قندهار رفت و برای حکمیت درخارج شهر منزل گزید. مذاکرات طول کشید وامیر بنام زیارت خرقه روزی داخل شهر شد ودیگر خارج نگردید . سپاه اوشهر را در دست گرفتند وامیر حکومت قندهار را به ولیعهد خود سردار غلام حیدرخان سپرد . بدینترتیب ولایت قندهار بمرکز کشور ملحق شد ودر دست سرداران قندهار به‌جزباد نماند. ولی امیر دوست محمدخان امر کرد که ازمالیات سالانه ولایت بعد از وضع مصارف نظامی سالی یك ملیون وششصد هزار روپیه بنام معاش به‌این سرداران‌متمول وزمیندار داده‌شود. تنها سه‌نفر از سرداران قندهار (شیر علی خان، سلطانعلی خان ومحمد علم خان) معاش امیر را نپذیرفته وبه‌ایران رفتند . از آن بعد امیر بکابل برگشت وآرام گرفت، درحالیکه سردار سلطان احمدخان مشهور را نیز از قندهار به‌ایران تبعید نموده‌بود. زیرا او پیشنهاد میکرد که بایستی امیربرای استرداد ولایات شرقی افغانستان داخل اقدامات گردد . در ۱۸۵٦درائر فشارپسر امیر (سردارمحمد اسلم‌خان حاکم‌دایزنگی)،

مردم دایزنگی قیام کردند، ولی بزودی صلح بر قرار شد .

حمله ایران به هرات : درهمین سال بود که در ولایت‌هرات وقایع تازه‌ئی رخ‌داد. بعد از مرگ وزیر یارمحمد خان والی هرات (در ۱۸۵۱) ولایت هرات مغشوش گردیده وسید محمدخان پسر وجانشین وزیر که مرد مدهوشی بود از اداره ولایت عاجزآمد ومردم بشوریدند. مردم چون ازامیر دوست محمدخان مایوس بودند، سردار کهندل خان را ازقندهار برای اشغال حکومت هرات دعوت کردند. اما دولت قاجاری ایران بنام حمایت از سعید محمدخان عسکر سوق ودر امور هرات مداخله کرد. لهذا کهندل خان به‌قندهار وقشون دولت ایران به‌مشهد باز گشتند. مگر مردم هرات باز برهبری نایب عیسی قیام کرده سعید محمد را در ۱۸۵۵ اعدام نموده وحکومت را به‌شهزاده یوسف ابدالی دادند . دولت قاجاری به‌بهانه خون خواهی سعید محمد در اکتوبر ۱۸۵۶ مجددا سپاهی به‌هرات فرستاده وشهر هرات را در محاصره کشید. شهزاده یوسف ونایب عیسی که استمداد ازکابل کرده وجواب رد از امیر دوست محمد خان گرفته بودند، بغرض مذاکره بامراد مرزا قوماندان دشمن یکی بی دیگری در سپاه ایران رفتند ، ولی هردو ازطرف قوای دولت ایران کشته‌شدند . قشون دشمن هم‌بر شهر بی‌دفاع هرات مسلط گردیدند .

معاهده دوم : اینوقت بود که دولت انگلیس ازخیال تجزیه ولایت هرات ـ مثل تجزیه قندهار ـ درگذشت ودر صدد مذاکره باامیر دوست محمدخان برآمد. امیر دوست محمد خان به لارد دالهوزی جواب داد که نمیتواند به‌هند آید ولی درجمرود ملاقات ومذاکره ممکن است. پس ملاقات امیر ولارنس در جمرود در جنوری ۱۸۵۷ بعمل آمد. در این وقت انگلیس بادولت قاجاری در حالت جنگ قرار داشت و هرات هنوز در دست قشون قاجار بود. معاهده ذیل بین افغان وانگلیس ازطرف سردار محمد اعظم خان پسر امیر وجان لارنس امضا شد (٦ جنوری ۱۸۵۷) :

۱ـ چون حکومت ایران خلاف تعهدات خود هرات را اشغال ودرامور داخلی افغانستان دست درازی کرده است ، جنگ بین ایران وانگلستان دوام خواهد داشت، وبرای آنکه امیر دوست محمدخان بتواند ازولایات کشور دفاع نماید، کمپنی هند شرقی حاضر است که تا اختتام جنگ ماهانه صدهزار روپیه (ده هزار پوند) بارعایت موادآتی به‌امیر دوست محمدخان بپردازد .

۲ـ امیر دوست محمدخان بعلاوه اردوی کنونی خود یك سپاه منظم سیزده هزار نفری ویك سپاه پیاده ۱۸ هزار نفری آماده خواهدنمود .

۳ـ اخذ پول معینه وحمل آن به‌افغانستان در اختیار امیر دوست محمدخان است .

٤ـ نمایندگان انگلیسی در ولایات ثلاثه افغانستان (کابل ، قندهار وبلخ) بغرض نظارت درمصرف وتقدیم راپور های جنگی بدولت خود، مقیم خواهند شد. ، تنها در امور داخلی حق مداخله ندارند وصیانت آنها ذمه امیر دوست محمدخان خواهد بود.

۵ـ یکنفر نماینده کابل در پشاور مقیم خواهد شد .

٦ـ بعد از اختتام جنگ با ایران، پول مندرج ماده اول قطع خواهد شد .

۷ـ پس از قطع پول، منصبداران انگلیسی افغانستان را ترك خواهند گفت. اما اگر مقتضی باشد یکنفر نماینده مسلمان در کابل مقیم خواهد گردید .

۸- امیر دوست محمدخان افسران انگلیسی را در ورود وخروج ازافغانستان بواسطه محافظین کافی حفظ خواهد نمود .

۹- آغاز پرداخت پول از جنوری خواهد بود .

۱۰- سه‌صد هزار روپیه پرداختی در قندهار ودو صد هزار روپیه در کابل مربوط به‌این قرار دادنی، بلکه پیشکشی کمپنی هند شرقی است . ششصد هزار روپیه پرداخته شده دیگر درکابل ، برای مقصد جداگانه ومربوط به‌قرار دیگریست .

۱۱- این عهدنامه ناقض عهد نامه دوستی ۳۰ مارچ ۱۸۵۵ (بین امیر دوست محمدخان وانگلیس) نخواهد بود. امیر دوست محمد خان در ایام جنگ وصلح، پیشنهاد ایران ویا متفقین اورا که برسد بدولت انگلیس اطلاع خواهد کرد .

۱۲- بر علاوه چهارهزار تفنگ که سابقا داده شده، چهار هزار تفنگ دیگرنیز از طرف حکومت انگلیس در موضع تل بمامورین امیر دوست محمدخان تحویل داده میشود .

امیر دوست محمدخان باعقد این معاهده یکبار دیگر دولت انگلیس را درامور داخلی افغانستان دست آزاد داد وپیش خیمه نفوذ انگلیس را برای آینده پذیرفت. زیرا امیر درسیاست همیشه متکی بغیر بود نه‌به‌ملت افانستان، وهم از پیشبینی های سیاسی وتشخیص مصالح آینده کشور عجز داشت. امیر بعد ازاین قرار داد بکابل برگشت وخاری در راه خلف خود (امیر شیرعلی خان) بکاشت .

طبق این معاهده در مارچ ۱۸۵۷ نمایندگان انگلیس از راه شترگردن ـ پاکتیا وارد غزنی شده از آنجا میجر هنری لمسدن وداکتر بیلو در ۲۲- اپریل در قندهار و غلام حسین در کابل رسیدند. یکعده دیگرهم خاموشانه به‌بلخ رفتند. در حالیکه جیمز اوترم وقشونش درایران جبله وبوشهر را اشغال کرده وحکومت قاجار در مارچ همین سال توسط عهدنامه پاریس تخلیه هرات راگردن نهاده بود. قشون ایرانمتعاقبا هرات راتخلیه کرد. درعین زمان سردار سلطان احمدخان که‌دوسال پیشتر به امرامیر ازقندهار به‌ایران تبعید شده ودرآنجا مقیم بود بایك مذاکره دوستانه باحکومت ناصرالدین شاه قاجار به‌هرات برگشت وبا استقبال گرم مردم زمام حکومت هرات را بدست گرفت. مردم این شخص مجاهد را دوست داشتند ولی امیر دوست محمدخان اورا دشمن میدانست وانگلیسها نظر به‌گذشته ازاو درهراس بودند. معهذا انگلیسها کوشش کردند که اورا در دام دوستی خود پابند نمایند وآنگاه بگذارند که هرات را مجزا از افغانستان ومستقل نگهدارد . بهمین جهت یك هیئت سیاسی بریاست میجر «تیلر» در ۱۸۵۷ به‌هرات اعزام کردند. این هیئت تا ۱۸۵۸ سعی نمودکه سلطان احمدخان را رام سازد ، ولی ممکن نشد. سردار که از دشمنان سر سخت انگلیس بود از هرگونه ارتباط باانگلیس خود داری نمود وهیئت مذکور را رجعت داد. در حالیکه سردار یك هیئت ظاهرا علمی روس را بنام هیئت «خانیکوف» در هرات گرم پذیرفت وبعد از چندی مرخص نمود: همچنین سردار ارتباط دوستانه خود را باحکومت قاجار که‌دم از مخالفت انگلیس میزد، حفظ نمود .

هنوز انگلیس چاره‌ئی در مقابل سردار سلطان احمد خان نسنجیده بود که با حادثه مهیبی در هندوستان مقابل شد وچند سال مشغول ماند. همچنین امیر دوست محمدخان با قیامهای مردم قطغن وحرکات نظامی امیر مظفرخان پادشاه بخارا دچار

گردید و فرصت دیدن بطرف هرات نیافت . در همین سال ۱۸۵۷ بود که یك جوان ۲۰ ساله کنری بنام سید جمال الدین بدربار امیر دوست محمدخان پیوست ولی البته این درباری نبود که بتواند از لیاقت های رجال افغانستان بنفع کشور استفاده کند. درهر حال همینکه آتش انقلاب ملی وتاریخی هندوستان فروزان گردید، مردم‌افغانستان وطبقات مختلف آن از امیر دوست محمدخان خواهش کردند که برضد دشمن سپاه کشیده ولایات از دست رفته افغانستان رادرکنار ههای رودسند مسترد نماید. زیرا دیگر قشونی از انگلیس در پنجاب نمانده بود، وبهمین سبب بود که لارنس گورنر پنجاب خود بحکومت انگلیس پیشنهاد کرد تا ولایت پشاور وعلاقه های آن بدولت افغانستان مسترد شود .

امیر عبدالرحمن خان در صفحه ۷۶ کتاب «پندنامه دنیا ودین» خود (که‌نسخه دست خطی خود امیر در کتابخانه موزه کابل قیداست) صادقانه دراین موضوع اززبان سردار محمد اعظم خان پسر امیر دوست محمد خان چنین مینویسد : «... عموی م (محمد اعظم خان) وارد بامیان‌شد، من پیش اوکل لشکر را کشیدم وخود هم رفتم بدیدا‌ر هم خرسند، وهم از سختی های راه وبی‌مهری های دولت انگلیس بسیار بیان کرد بامن ، که در فلان ملاقات که همراه ابوی مرحوم خود (امیر دوست محمد خان) در جمرود رفته بودم و واسته (واسطه) دوستی پدر خود من شده بودم که دروقت بلوای هندوستان (انقلاب ۱۸۵۷ هند) هرقدر پدرمن را مردم گفتند که : هم‌شما نیك نام‌میشوید وهم پنجاب باز مثل پیش ماتحت حکم افغانستان میشود،وهم بودهمینطور، که اگر حکومت امیر مرحوم در آنوقت میشد، وهیچ‌شکی نبود بگرفتن پنجاب. پدر خودرا من گفتم که شما وعدهٔ دوستی را کردید (باانگلیس) حال بدنام میشوید اگر ملك را بگیرید هم بدنام خواهید شد درعالم . بنابران مردم خودرا از دست اندازی وشر وشور مانع شد پدرمن . من بان خیال طرف هندوستان رفتم (او از امیر شیرعلی خان شکست خورده بود) اما چونکه ملاحظه کردم که دولت انگلیس وقت را دیده دوستی میکند نه دوستی شان قایم است نه‌دشمنی شان . از «بنو» وارد «صوات» شدم واز ....»

در تقاضای عسکر کشی از امیر دوست محمدخان به‌پنجاب مردم ومتنفذین روحانی واشراف وافسران ملکی ونظامی افغانستان یکدل ویك زبان بودند، حتی سردار سلطان محمد خان وسردار پیرمحمد خان برادران امیر حکام سابق پشاور . مگر امیر دوست محمد خان که نمیخواست شمشیر بروی انگلیس بکشد، رای یك پسر خود (محمد اعظم خان) را مدار اعتبار قرارداد ودر جای خود . نیث یك‌تماشاچی خشك ماند وفرصت احیا وتمامیت ارضی واستقلال افغانستان از دست‌رفت .انگلیسها که امیر را ازهمه دقیق‌تر شناخته بودند، پیشنهاد لارنس را راجع به اعاده ولایت پشاور به افغانستان حتی در حالت احتضار خود درهند، نپذیرفتند. پس خواسته های جدی مردم افانستان ــ به‌علت اعتقاد به‌اینکه جهاد در برابر دشمن بدون امر واجازه امیر المومنین ناروا است ــ عقیم گردید. در عوض این‌همه انگلیسها نوشتند که : «این وفاداری امیر دوست محمدخان نسبت بعهود انگلیس، هند آنگلیسی را در تابستان منحوس ۱۸۵۷ (هنگام انقلاب ملی هندوستان) از بزرگترین بحرانی نجات داد، ورنه یك کلمه امیر دوست محمدخان تمام افغانها را باموجی ازهیجان درسراسر

درههای ثروتمند پشاور ودیره جات میریخت ، ومجددا ازطرف افغانها تصاحب میگردید. اما این «کلمه» را تلفظ نکرد.» (۱)

انگلیسها در سایه این اهمال امیر دوست محمد خان توانستند که انقلاب هند را تاسال ۱۸۵۸ خاموش نمایند. در بهار همین سال لمسدن وبیلو از قندهار بهند برگشتند. سال دیگر (۱۸۵۹) در ولایات تخارستان وبدخشان قیامهای متعددی برضد اداره امیر دوست محمد خان بعمل‌آمد. یکنفر فیودال بزرگ قطغن (میراتالیق خان) ازاین اوضاع استفاده کرده ودر سرقیام مردم تخارستان وبدخشان قرار گرفت . امیر دوست محمد خان باجدیت این قیامها را در اندراب وغوری وتالقان ورستاق تاسال ۱۸۶۰ توسط اعمال قوه بقیادت پسر ونواسه خود (سردار محمد اعظم خان وسردار عبدالرحمن خان) خاموش وقلعه جنگی تالقان را با خاك برابر نمود، وفیودالهای بدخشان را (میر یوسف علی خان حاکم رستاق ومیرشاه خان حاکم فیض آباد) منقاد ساخت . همچنین قشون بلخ توانست که در طی یك تصادم سر حدی درساحل آمو، قوای بخارا را به سختی بکوبد ودر آنطرف آمو براند .

الحاق هرات : واما سردار سلطان احمد خان زمامدار هرات که خودش را به سلطنت افغانستان مستحق تراز امیر دوست محمدخان میدانست ، در سال ۱۸۶۱ باسوق قشون ولایت فراه را اشغال کرد ودر صدد شدکه قندهار راموردحمله قرار داده وراه تسخیر کابل را بازکند. البته تسلط این شخص در افغانستان نه‌تنها باعث انهدام سلطنت امیر دوست محمد خان بلکه سبب خوف حکومت انگلیسی هندوستان نیز میگردید. دولت انگلیس که عملا از اشغال افغانستان محروم ومایوس گردیده بود، بناچار راضی بود که درراه تحکیم یك دولت دوست خود در افغانستان (دولت امیر دوست محمدخان) دیگر موانعی ایجاد نکند، تا از اینطریق دراین کشور نفوذ خود را پخش کند. چنانیکه لارد کننگ قبلا این نظررا بدولت انگلیس توصیه کرده بود. پس امیر دوست محمدخان از این فرصت — مثل فرصت الحاق قندهار — هوشیارانه استفاده نموده وباتمام قوای نظامی (۱٦ هزار عسکر و۳۲ توپ) به استقامت هرات بحرکت افتاد . تاوقتیکه امیر در قندهار میرسید پیشدار او فراه را تسخیر کرده بود. امیر درسال ۱۸٦۲ وارد علاقه هرات گردید . سردار سلطان احمدخان هرات راتحکیم کردوبرای یك جنگ طولانی حاضر شد. جنگ دوقوت غیرمساوی از اگست ۱۸٦۲ تامی ۱۸٦۳ دهماه طول کشید. درطی همین مدت بودکه استوبك نماینده انگلیسی از ایران به‌امیر دوست محمدخان رسما اطلاع داد که درجنگ هرات، که یك قضیهٔ داخلی افغانستان است، حکومت ایران بحکم معاهده پاریس (۱۸۵۷) مداخله نمیکند .

امیر دوست محمدخان در تشدید محاصره وتولید قحطی در شهر بسیارکوشید. اما سردار سلطان احمدخان مردی نبود که دست از شمشیر باز دارد. او حملات خود را پیهم در خارج شهر برسر اردوی امیر فرود می‌آورد و برمیگشت . در این ضمن خانم سردار که دختر امیر بودبمرد (جنوری ۱۸٦۳) وبین طرفین متارکه کوتاهی‌برای تدفین او در گذرگاه بعمل آمد. پسران امیر در این مراسم شرکت کردند ولی امیر از شمول در تعزیه دختر خویش خود داری کرد. جنگ‌تشدید شدودوام نمود. سردار سلطان احمد خان درنتیجه بیماری شدیدی بمرد (در ٦ — اپریل ۱۸٦۳). مراسم‌تدفین

---

(۱) — افغانستان اثر تتلر

این سردار نیز مانند مراسم تدفین خانمش عملی گردید. اماجنگ توسط پسران سردار (شهنواز خان، اسکندرخان وعبداله خان) تجدید شد. بالاخره شهر هرات درمی ۱۸۶۳ بر رخ امیر دوست محمدخان گشاده شد وبااینکار او وحدت سیاسی افغانستان موجوده تامین گردید . امیر دوست محمدخان در جون ۱۸۶۳ درشهر هرات بازندگی وداع کرد. بعد از مرگ امیر برای چندین سال جنگ داخلی بین پسران امیر درسر حصول تخت سلطنت دوام داشت تاشیر علی خان اقتدار را بالاخره بدست گرفت. مالیات هرات درینوقت سالانه نیم ملیون افغانی بود، در حالیکه در وقت وزیر یارمحمد خان نهصد هزار روپیه مالیات سالانه ولایت سیستان وهمین قدرمالیات ولایت غور هم بهرات میرسید .

درزمان سلطنت امیر شیرعلی خان (۱۸۶۳ـ۱۸۷۸):

افغانستان د ردوره تسلط برادران محمدزائی از آغاز تاعهد امیر شیر علی خان درزیر یک‌اداره ملوك الطوایفی خاندانی ـ درمدت بیشتر ازنیم قـرن کوفته میشـد ودهقان زیر فشار استثمار شدید فیودالی قرار داشت . اینست که زمینه مبارزات و زد وخورد های داخلی آماده بود. فیودالها واشراف رقیب ازاین زمینه بنفع خود استفاده کرده، آتش جنگهای داخلی را فروزان نگهمیداشتند ودولت مرکزی را در تزلزل می انداختند .

سیاست استعماری انگلیس نیز در افغانستان از فیودالهای کهنه واختلال کشور حمایت مینمود و در شکل بهترین خود حامی سیستم بوروکراتیك نظامی بود وبس. دولت انگلیس در حالیکه شاهراه های خارجی افغانستان راضبط کرده واورا ازسواحل بحر در فاصله های دوری رانده بود، اتصالا درباز کردن طرق منطقه نفوذ ودر دست گرفتن تجارت افغانستان میکوشید . امیر شیر علی خان هنگامی در تخت افغانستان نشست که دولت انگلیس قبلا جنگ بزرگی را با معاهدات خفه کننده برپدرش‌تحمیل کرده بود (برمبنی محاصره سیاسی واقتصادی افغانستان) وهنوز این سیاست ادامه داشت. همچنین امیر در داخل کشور یکدسته برادران وبرادرزاده‌گانی داشت که در تمام ولایات افغانستان حاکم ومسلط بود و هر حصه کشور را میراث پدر میشمردند. پس افغانستان در دوره امیر شیرعلی خان به‌عبور از مراحل مختلفی مجبور بود . این مراحل درسه دوره منقسم میشود : دوره اختلال و جنگ های خاندان شاهی، دوره استقرار دولت مرکزی وریفورم های اجتماعی ، ودوره تجاوز سیاسی و نظامی انگلیس در افغانستان .

دوره جنگهای داخلی : امیر شیر علی‌خان در سیاست داخلی تحکیم مرکزیت دولت ونشر تمدن جدید، و در سیاست خارجی استقلال افغانستان را میخواست . او شخص بسیار سریع الاشتعال و خودرای بود. او نمیتوانست در حل قضایای مشکل متین و خونسرد باشد. امیر شیرعلی خان بعد از مرگ پدر در ۱۲جون ۱۸۶۳ در هرات بعمر ٤١ سالگی پادشاهی خودش را که ولیعهد پدر بود اعلان کرد. امابرادرانش این اعلان را قلبا نپذیرفتندودر صدد مخالفت برآمدند. سردار محمد افضل خان‌برادر بزرگ امیر والی ولایات بلخ ومیمنه، پسر او سردار عبدالرحمن خان والی ولایات تخارستان و بدخشان ، سردار محمد اعظم خان برادر بزرگ دیگر امیر والی پاکتیا و

اینك درهرات موجودبود. سردار محمدشریف خان والی فراه ، سردار محمد امین‌خان والی قندهار وسردار محمد حسین خان والی ایالت مرکزی هزاره‌جات بودند. همینکه امیر به‌کابل حرکت کرد، سردار محمد اسلم‌خان از عرض راه به‌هزاره‌جات وسردار محمد اعظم خان به‌زرمت فرار کردند. اما مردم هزاره بطرفداری امیر شیر علی خان قیام کرده، سردار محمداسلم خان ومحمد حسین خان ومحمد حسن خان (برادران اعیانی) رامحاصره کردند. تایك غندسواره سردار محمد افضل خان ازبلخ رسیده آنانرا نجات داده ودر بلخ ببرد .

وقتیکه امیر شیرعلی خان در قندهار رسید، سردار محمد امین خان خوب پذیرائی نکرد ودر حین حرکت امیر به‌غزنی از آذوقه رسانی سرباز زد. همچنین در دسمبر ۱۸۶۳ امیر شیرعلی خان از کابل به حکومت انگلیس درهند سلطنت خود را اعلام نمود ، ولی انگلیسها تا ششماه دیگر از جواب تشریفاتی نیز امتناع ورزیدند. از همین وقت امیر احساس کرد که با دوجبهه مخالف داخلی و خارجی مقابل است. اما ششماه بعدتر که مردم مهمند بقیادت سلطان محمدخان پسر سعادت خان مجاهد برضد انگلیس قیام کردند، انگلیسها مجبور به مراجعه به‌امیر شیرعلی خان گردیدند. امیر با فرستادن قشون، مردم مهمند رابجای نشاند. سلطان محمدخان به باجور رفت وانگلیس آرام گردید . آنگاه محمدرفیق خان لودی نماینده امیر شیرعلی خان به پشاور رفت و ملاقات دوستانه کرده وبرگشت . بمعهذا انگلیسها در برابر امیرنقش بی اعتنائی بازی میکردند .

در کابل سردار محمد سرور خان پسر سردار محمد اعظم خان وسردار جلال الدین‌خان پسر وزیر اکبرخان بغرض کشتن امیر شیرعلی خان داخل توطئه شدند. ولی امیر کشف کرده وآنها را درمزار وزرمت تبعید نمود. خود امیر برای تصفیه خاندان مخالف خویش به زرمت عسکر کشید . سردار محمد اعظم خان به هندوستان فرار کرد وانگلیسها اورا پذیرفته وروزانه صدکلدار برایش تعیین کردند. این‌فرصتی بدست داد که انگلیسها بتوانند اختلافات داخلی افغانستان را دامن بزنند . چنانیکه محمد اعظم خان ازپا ننشست تا ازبین نرفت . بعد از سوقیات زرمت نوبت به‌بلخ رسید وامیر شیر علی خان خود در ۱۸٦٤ سپاه کشید تاسردار محمد افضل خان را که از تادیه مالیات سر پیچیده بود ازبین بردارد. پیشدار امیر سردار را درمحل باجگاه بشکست وسردار محمد افضل خان طبق میثاق امیر تسلیم شد. امیر به‌بلخ رفت وبرگشت و در عرض راه سردارد را علی الرغم میثاق خود محبوس نمود. سردار عبدالرحمن خان پسر او نیز به بخارا فرار کرد .

درسال ۱۸٦۵ امیر شیرعلی خان برای تصفیه قندهار عسکر کشید . سردار محمد امین خان بمقابله پیش آمد ودر جنگی که‌بین طرفین — میانه قلات وقندهار — واقع شد، سردار محمدعلی خان پسر امیر باکاکای خود سردار محمدامین خان وهشت هزار عسکر قندهاری یکجا کشته شدند.امیر اعصاب خودش‌را ازدست‌داده وبه‌قندهار رفت وانزوا گزید. سردار محمد اعظم خان به‌عجله از هندوستان براه چترال وبدخشان به‌قطغن آمد وسردار عبدالرحمن خان از بخارا رسید. هردو متفقا بکابل حمله کردند. سر دار محمد ابراهیم خان پسر امیر مغلوب وکابل مسخر شد. سردار عبدالرحمن‌خان

بعد از تجهیز سپاه به غزنی سوق شد وامیر شیرعلی خان بمقابله پیش آمد. جنگ طرفین در سید آباد وردك بعمل آمد. تعداد کشته شدگان طرفین دراین جنگ پنجهزار نفر وتعداد مجروحین یکهزار وششصد نفر بود. سردار شیرعلی خان بن سردار مهردل خان قندهاری در وظیفه عسکری تغافل کرد وامیر شیر علی خان منهزماً به قندهار رفت. مستوفی او مرزا عبدالرزاق خان درمیدان جنگ اسیر گردید . درمی ۱۸۶۶ غزنی بدست سردار عبدالرحمن خان سقوط کرد وسردار محمد افضل خان محبوس به پادشاهی افغانستان اعلان شد . به اینصورت دو پادشاه دريك اقليم فرمانروا گردید و توده های مردم دربین دو قوت حاکمه متخالف منقسم وبیشتر از پیش کوفته شدند .

امیر محمد افضل خان (۱۸۶۶- ۱۸۶۷) : بمجردیکه این دولت غیر رسمی اعلام شاهی امیر محمد افضل خان را بهحکومت انگلیسی هند اطلاع داد، فورا جواب شناسائی وتبریك شنید ومتعاقبا نماینده سیاسی انگلیس - مثل دوره امیر دوست محمدخان - در کابل مقیم شد، در حالیکه پادشاه رسمی افغانستان هنوز در افغانستان موجود وطرف قبول اهالی واقع بود. امیر شیر علی خان از قندهار عسکر کشید و در قلات از سردار محمد اعظم خان وعبدالرحمن خان شکست خورد و به هرات کشید. قندهار هم در دست سرداران مذکور افتاد. امیر شیر علی خان از هرات بهبلخ رفت وباسردار فیض محمد خان در ۱۸۶۷ بهکابل سپاه کشید . سردار عبدالرحمن خان در پنجشیر جلو این سپاه را گرفت و در جنگ بازارك سردار فیض محمد خان کشته شد. قشون‌امیر ۱۷۰۰ نفرکشته وزخمی درمیدان گذاشت وامیر شیر علی خان به هرات رفت .

امیر محمد اعظم خان (۱۸۶۷- ۱۸۶۸) : امیر محمد افضل خان در اکتوبر۱۸۶۷ درکابل بمرد ودر عوضش سردار محمد اعظم خان به پادشاهی نیمهٔ افغانستان اعلام شد. سردار عبدالرحمن خان بهبلخ عسکر کشید و در مقابل او امیر شیرعلی خان ازهرات بهقندهار فرود آمد. مردم قندهار که از ظلم پسران امیر محمد اعظم خان‌بجان رسیده بودند به استقبال امیر شیرعلی خان شتافتند . قندهار تسلیم وپسران امیر محمد اعظم خان رانده شدند. نورمحمد نوری مورخ همعصر این دوره درکتاب گلشن امارت راجع به روش پسران امیر محمد اعظم خان در قندهار چنین مینویسد :

«ذکر ظلم پسران سردار محمد اعظم خان (محمد سرور خان، محمد عزیز خان معروف به «نادر» ومحمد عمر خان) چون سخن به ده موشك (از دهات زمینداور در ساحل راست رود هلمند) افتاد لازم است که از خصلت آنگربه سیره تان (سرداران ثلاثه مذکور) چیزی برنگارم مصرعه : ای تو مجموعه خوبی زکدامت گویم . نبذی از آن اینکه محمد سرور خان ومحمد عمر خان چون به امر والد خود در قندهارماندند، دست تعدی وظلم را بحدی دراز کردند که امن وامان ازملك برخاسته وخشك وتررا دریکجا بهآتش جور واعتساف میسوخت : آتش اندربیشه چون‌افتد نه‌ترماند نه‌خشك. وقید بخانه ساختند کهزنها ومردان رادر آن کشیده وبسیار عفاف مقید اززنادرحبس زائیدند. شخصی عروسی کرده عروس را بخانه خود میبرد، محمد عزیز خان عروس را بهجبر وزور گشتاند و ... سپاه راچنان تسلط داد که بههیچ وجه بازخواست از آنها نهمیکرد، تمام امورات‌سپاه وپلتن (کندك) وتوپخانه‌از اهل‌حرفت بهبیگارمیگرفت

وبه‌ادنی بهانه‌خانه های رعیت را تاراج میکرد... سردار محمد عمرخان یکنفر ملای زمینداوری را در قندهار بخواست وبه‌توپ پراند (زیرا عسکری را که جبرا بزن او تجاوز کردن میخواست کشته بود) ....» (۱)

۲امیر شیر علی‌خان بعد از فتح قندهار بکابل سپاه کشید وامیر محمد اعظم‌خان بمقابلهٔ شتافت. ولی در غیاب او محمد اسمعیل خان از چاریکار بکابل حمله کردومردم بنام امیر شیر علی خان تسلیم شدند. در محل کیچه مرسل قشون امیر محمد اعظم خان نیز برضد اوقیام کردند. امیر محمداعظم خان به تخارستان فرار کرد وباسردار عبدالرحمن خان یکجا شد . امیر شیر علی خان هنوز در کابل نیامده بود که امیر محمداعظم خان وسردار عبدالرحمن خان باقشون تازه دم به‌خط غزنی در حرکت افتادند. امیر شیر علی خان در سپتمبر ۱۸۶۸ در محل ششگاو باقشون مخالف رزم داد وغالب شد. سرداران هردو تابنو فرار کردند و حکومت انگلیسی هند آنان را دعوت به اقامت در هند نمود . اما ایشان از راه سیستان به‌مشهد رفته و از آنجا سردار عبدالرحمن خان به بخارا وباز به‌سمر قند رفت . سردار محمد اعظم خان راه تهران برداشت اما در عرض راه بیمار شد وبمرد و در بسطام دفن شد. سردار محمد اسحق خان پسر محمداعظم خان نیز از بلخ به‌ماورالنهر فرار کرد. بدینصورت دست انگلیس از داشتن رقبای قوی در مقابل امیر شیرعلی خان خالی ماند. برعکس‌سلطنت امیر شیرعلی خان از این تاریخ (۱۸۶۸) تا ۱۸۷۸ بعد از پنجسال خانه جنگی ها ده‌سال دیگر در افغانستان مستقر ماند وامیر شیر علی خان فرصت اصلاحات در کشوریافت.

دوره ریفورم : قرن نزدهم در کشور های مستقل اسلامی یکقرن نهضت های اجتماعی و سیاسی بود که بیشتر بشکل عکس العمل در برابر تجاوزات استعماری اروپائی ها بوجود آمد. چنانیکه در ترکیه ازنصف اولِ این قرن اصلاحات نظامی و مدنی عملی شد ودر نصف دوم آن پروگرامهای اصلاحی ترتیب وتقویه گردید . همچنان در نصف دوم قرن نزدهم در ایران نهضت اصلاحی بمیان آمد. گرچه این نهضت‌ها بجائی نرسید و رهبران نهضت در هر دو کشور چون رشید پاشا ومدحت پاشا و مرزا تقی‌خان ناکام ازبین رفتند ،معهـذازمینه برای یك‌انقلاب‌اجتماعیِ‌آینده، هموار شده میرفت. همزمان بانهضت ایـن کشور هادرافغانستان نیزازنصف دوم‌قرن‌نزدهم راه اصلاحات گشاده گردید.

یکی از پیش قدمان این نهضت سید جمال الدین بود که در ۱۸۳۸ در اسعدآباد کنر تولد شد و در ۱۸۵۷ بدربارامیر دوست محمدخان پیوست وپس ازمرگ امیر در دربار امیر شیرعلی خان باقیماند. البته دربار امیر دوست محمدخان استعداد استفاده ازاین مرد انقلابی نداشت ، ولی امیر شیر علی خان توانائی آنرا داشت که از چنین شخصی بنفع کشور استفاده نماید. سید درسن نزده سالگی بدربار آمد و یازده سال باقیماند، در حالیکه قبلا از ۱۸۵۵ تا ۱۸۵۷ تقریبا سه سال درهند و عراق وشام وحجاز سفر کرده واز علوم اروپائی وفلسفه جدید بهره‌ور گردیده بود. امااقامت سید در دربار افغانستان مصادف ایامی بودکه امیردوست محمدخان وامیرشیرعلی‌خان مشغول تامین ولایات داخلی وخانه‌جنگی ها بوده، مجال توجه به افکار ونظریات سید نداشتند. بعد از آنکه امیر شیر علی خان درطی پنجسال مجادله توانست مملکت را

---

(۱) تاریخ گلشن امارت طبع کابل سال ۱۳۳۵ شمسی صفحه ۱۲۷ـ ۱۲۸

تامین کند، رقبا را براند وفرصت اصلاحات بدست آرد، در اثر تحریك مغرضین سیاسی امثال محمد رفیق خان لودی وغیره بین امیر شیرعلی خان وسید جمال الدین بهم خورد ،زیرا سید درعهد امیردوست محمدخان چندی معلم‌سردار محمد اعظم خان رقیب آینده امیر شیر علی خان بود. پس همینکه درسال ۱۸٦۸ سردار محمد اعظم‌خان شکست‌آخرین ،خورد وبه ایران پناهنده شد، امیر شیرعلی خان چنین تلقین گردید که سید پناه‌گاه طرفداران سردار محمد اعظم خان خواهد شد. در حالیکه سید جدا حامی دولت مرکزی بوده ودر مرگ امیر دوست محمدخان ، او سردار محمداعظم‌خان را در هرات واداشت که به برادر کوچك خود امیر شیر علي خان بیعت کند .

در هر حال سید که تمایل امیر شیرعلی خان را بخارج شدن خود از افغانستان احساس کرد، پذیرفت وطبق امر امیر قول داد که از راه ایران عبور وسردار محمد اعظم خان را ملاقات نکند . سید در روز وداع با امیر شیرعلی خان درارگ بالا حصار کابل، تمام نظر وپروگرام اصلاحی خودرا که در طومار طویلی نوشته بود، به‌شاه تقدیم نمود. شاه بخوشی پذیرفت و وعده تطبیق آنرا در مملکت داد .

سید از آن بعد در هندوستان، مصر ،اسلامبول ، ایران ، روسیه، فرانسه،لندن وجرمنی بمسافرتهای متعددی پرداخت و فعالیت های متنوعی نمود. او درطی این فعالیت ها گاهي تدریس مینمود وکنفرانس ها میداد، گاهي مقالات ورسالات وجریده مینوشت ،وگاهي به‌تشکیل حزب‌ومبارزه بایکات‌مردم‌رارهبری میکرد. اوبارجال‌سیاسی وعلمی اروپا تماس های بسیار میگرفت و بنفع مشرق زمین فعالیت میکرد . سید در افغانستان که زیر سیستم ملوك الطوایفی کوفته میشد، دولت قوی مرکزی میخواست - در ایران وترکیه که دولت های مرکزی موجود بود، رژیم دیموکراتیك طلب میکرد، درهندوستان ومصر که زیر سم ستور استعمار اروپالگدمال بود، مبارزه ملي وضد استعمار را مشتعل میساخت و در کشور های اسلامي آسیا وافریقا بغرض تمرکز قوا در مقابل اروپای متجاوز اتحاد اسلام (پان اسلامیزم) را شعار میداد. این عالم شرقي وفیلسوف اسلامي یك ادیب ونویسنده فاضل، یك مرد سیاسی و انقلابی ویك خطیب آتشین نفس متهور وبی‌باکی بود که توجه عمیق مراکز سیاسی وعلمی اروپا را بخود میکشید . او از هر مستعمره و هر کشور استبدادی راندمیشد وپشت سلاطین مستبد اسلامي از هیبت این مردی که تنها کتابی وقلمی دردست و جبن و دستاری دربر داشت، میلرزید . ناصرالدین پادشاه مستبد ایران بدست یکی از پیروان این شخص کشته شد. داکتر تقی ارانی (ایراني) دراین مورد چنین‌مینویسد:

«... تخم انقلاب سیاسي نیز بوسیله مرزا اقاخان کرماني وسید جمال الدین افغاني وغیره کاشته میشود که صدای آن اول دفعه بوسیله تیر مرزا رضا کرمانی قاتل ناصر الدین شاه بلند میشود و بفریاد های مشروطه طلبی منتهی میگردد.» (۱)

همچنین سید در هند ومصر وترکیه نهضت هاي جدید سیاسی بوجود آورد. بالاخره این مرد بزرگ افغانی در ۹ مارچ ۱۸۹٦ درشهر اسلامبول - بمرض خناق وتداوی یك داکتر شبیه‌ناك به‌عمر ۵۸ سالگی دیده از دنیا ببست وباقدردانی جم غفیری ازمردم ترکیه در قبرستان شیوخ دفن گردید، در حالیکه ازکثرت هجوم‌مردم

---

(۱) کتاب علم الروح ، تالیف داکتر تقی اراني ، چاپ ایران سال ۱۳۳۰شمسی، صفحه ۲۰٤

۱۸ نفر در زیر پایهای مشایعین مرده بودند. مزار سید در ۱۹۲٤ از طرف یك امریکائی (مستر چارلس گیرین سفیر سابق در چین) اعمار گردید . نعش سید در ۱۹٤٤ به افغانستان منتقل ودر قبرستان مخصوص او در کابل مدفون شد .

واما امیر شیر علی خان بعد از استقرار سلطنت درصدد تطبیق پروگرامهای اصلاحی در افغانستان برآمد ودر مدت ده سال در انکشاف امور اقتصادی، فرهنگی، پیشه وری ومخصوصا اسلحه سازی وپرورش حیوانات توجه نمود. چون مساعی دولت، امنیت داخلی را برقرار کرده بود ساختمان راهها پیش رفت وتسهیلات تجارتی فراهم شد، تاجائیکه توان گفت برای بار اول در جامعه فیودالی افغانستان زمینه روئیدن جنین سرمایه داری آماده گردید. امیر شیرعلی خان برای انکشاف تولیدات زراعتی کشورهم بذل مساعی نمود، وآن اینکه از فشار وسنگینی تحمیلات رسمی حکومت برشانه دهقان بکاست. مرزا یعقوب علی خان خافی نویسنده همزمان امیر شیرعلی خان در جلد اول تاریخ خود (پادشاهان متاخر افغانستان) مینویسد که قبلا ۱ در سه ماه اول سال شمسی ثلث مالیات آینده زمین بطور پیشکی از طرف دولت حواله وتحصیل میگردید، در حالیکه محصولات زمین سه ماه بعدتر برداشته میشد. همچنین معاش سپاه ومامورین دولت بالای مالیه دهندگان حواله میگردید وبا فشار و ظلم از مردم حصول میشد. تحصیل مالیات ازمردم توسط محصلین نظامی وتحصیلداران رسمی بعمل می‌آمد. این همه بار دوش زارع ودهقان میگردید . همینطور درشهر ها پیشه ور وکسبه ومردم زیر تحمیلات افراد سپاه وبیگاری افسران اردو قرار داشتند. این روش باعث آزار دهقان وپیشه وروسد پیشرفت حرفت وزارعت بود.

امیر شیر علی خان مناشیری صادر ودساتیری وضع نمود که : عوارض ومالیات زمین تارسیدن محصولات زمین، پیشکی گرفته نشود ــ وقتیکه محصول فرا میرسد خود مالیه دهنده مالیات را تحویل کرده رسید رسمی حاصل نماید ، ولی محصل و تحصیلدار بالای مالیه دهندگان نرود ــ معاشات افسر وعسکر ومامور دولت بالای مالیه دهندگان حواله نشود ، واین معاشات نقد از خزانه دولت پرداخته آید ــ همچنان بعد از این سپاه دولت نمیتواند در داخل شهر های کشور اقامت کند ، یعنی محل بود وباش دایمی اردو خارج شهر باشد تابمردم زیاده روی بعمل نیا یـد .

وقتیکه امیر شیر علي خان شهر مستحکم شیر پور را درشمال شهر کابل در سال ۱۸۷۰ بنیاد نهاد، بیشتر از پنجسال روزانه ششهزار نفر کارگر وتقـریبـا یکهزار نفر معمار ونجار درتعمیر آن مشغول شدند. اجرت استادان روزانه واز کارگران (که عسکر بودند) ماهانه پنج روپیه اضافه بر اصل معاش شان نقد از خزانه دولت پرداخته میشد، در حالیکه قبلا اعمار ساختمان ها ورامها همه بشکل اجباری «بیگار» بر دوش دهقان وسایر مردم تحمیل میگردید . این شهر درساحه دو هزار جریب زمین در دورادور تپه بیماهر وبادیوار های خارجي وداخلی به‌بلندی ۲۰ فوت وقشله نظامی‌اعمار گردید. عرض‌دیوارها مستعد گردش توپ‌بود و گل‌آن درزیر پای فیل پخته میشد. اما هنوز شهر آباد نشده ودیوار های شرقی وغربی تکمیل نگردیده بودکه جنگ دوم انگلیس وافغان آغاز گردید وشیر پور ناتمام ماند، وبعدها به‌مرور زمان منهدم شد .

از این بعد امیر شیرعلی خان متوجه تنظیم دستگاه دولت شد وقوة اجرائیه‌در سال ۱۸۷٤ مرکب از وزرای ذیل گردید :

صدر اعظم (سید نورمحمد شاه فوشنجي ـ بعد از مرگ او در ۱۸۷۷ مستوفی حبیب اله خان)
وزیر حربیه (حسین علی خان سپهسالار)
وزیر خارجه (ارسلاح خان غلجائی ـ بعد از مرگ او در ۱۸۷۷ مرزا شاه محمد خان)
وزیر داخله (عصمت الله خان ـ حشمت الملك)
وزیر مالیه (مستوفی حبیب الله خان وردکی)
وزیر خزائن (احمدعلی خان تیموری)
سرمنشی شاه (مرزا محمد حسن خان دبیر الملك)

در ذیل ادارات جدید حکومت یکی هم ادارات پسته ومخابرات بودکه در مرکز وولایات تاسیس شد ویك شعبه آن در پشاور نیز دایر گردید . شورای دولت‌عبارت بود از ۱۲ نفر اعضای انتصابی ازطرف شاه که شکل دایمی داشت . بقول خافی این شورا موظف بود که در تمام‌امورمملکت غور کرده ورای بدهد. بعلاوه این تشکیلات برای بار اول امیر شیر علی‌خان انعقاد مجالس کبیر مشورتی (لویه جرگه) را در موارد مهم امور کشور امر داد. خافی میگوید (جلد اول صفحه ۵۹) اولین لویه‌جرگه ازطرف امیر شیرعلی خان در سال ۱۸٦۵ بشمول دو هزار نمایندگان تمام مناطق وطوایف افغانستان تشکیل گردید، تا درمورد مخالفت های برادران امیر چون سردار امین‌خان وسردار محمد شریف خان غور کرده ورای دهند که امیر شیرعلی خان باایشان چه‌نوع رفتاری در پیش گیرد. ریاست این جرگه بزرگ را شخص شاه بدوش داشت . طبق فیصله جرگه امیر بعد ازیك اخطار کتبی به قندهار سوقیات نموده ، سردار محمد امین خان برادر خودرا درمیدان جنگ بکشت و قندهار را تامین کرد .

در زمینه فرهنگ امیر شیرعلی خان دومکتب بطرز جدید یکی ملکی ودیگرنظامی تاسیس کرده و مطبعهٔ لیتوگرافی به اهتمام مرزا عبدالعلی خان دربالا حصار کابل دایر نمود. درهمین مطبعه بود که از سال ۱۸۷۵ جریده مشهور ونخستین افغانستان بنام «شمس النهار» در ۱٦ صفحه ماه دوبار یا سه‌بار منتشر گردید. نماینده این جریده درخارج حاجی محمدحسن خان مهتمم داگخانه افغانستان در پشاور (مدیر پسته) بود. رسالات مربوط بعالم عسکری وتکت های پسته نیز در همین مطبعه به‌چاپ رسید. در حالیکه قبلا کتب طرف احتیاج یانسخ قلمی بود ویا چاپ مطابع هند. امور نظامی افغانستان درعهد امیر شیرعلی خان آنکشاف نمود واردوی افغانی تحت نظم ودسپلین قرار گرفت. گرچه این اردو ازنظر سوق الجیشی در قدمه های اولین و ابتدائی بوده تشکیلات بالاتر از غند وجود نداشت ، معهذا شکل وضع الجیشی آن منکشف میگردید وصنوف ثلاثه (پیاده، سواره وتوپچی) در مناطق عمده نظامی موقع گرفته بود. تربیه نظامی بواسطه تعلیم‌گاه ها وتعلیمنامه ها بعمل می‌آمد. درعقب اردو کارخانهای توپ ریزی، تفنگ وباروت سازی با مگازین های غنی استاده بود. بعلاوه توپ وتفنگ خارجی واسلحه سابق وطنی ، اینك از کارخانه توپ ریزی کابل ماهانه یك توپ بیرون می‌آمد و تفنگ وکرچ وباروت بمقدار بیشتری از کارخانه‌ها استحصال میگردید . گرچه بعضی مواد ابتدائی آن محتاج به آوردن از راه پشاور بود .

در توحید وانسجام قوماندہ وتجهیز وتشکیل سپاه زحمت کشیده شد. قشله های عسکری تعمیر ومعلمین خارجی استخدام گردید . اما این استخدام از هندانگلیسی بعمل آمد که بامنافع ملی کشور وفق نمیکرد. از آنجمله بود سردار بهادر غلام نقشبند، عبدالمجید وفتح‌علی خان افسران هندی که امیر شیر علی خان در هنگام سفر هند با خود بکابل آورد وایشان را در تعلیم وتربیه اردوی افغانی دست داد. حتی یکی از جنرالهای اردو درکابل کریم بخش هندوستانی بود. اردوی منظم افغانی در زمان امیر شیرعلی خان مشتمل بود بر ۵۷ غند پیاده نظام (مساوی ۳۴ هزار وچند صدنفر) ،۲۰غندسوار ه (۱۱هزار وچند صدنفر) و۲٦ باتریه توپ کوهی‌وسواری وفیلی ۱۵۰۰ نفر). روی‌همرفته‌این‌اردوی‌تقریبا۵۰هزارنفری ومنظم‌که‌بشکل‌عمری‌ودایمی استخدام میشد، درکابل وننگرهار، پاکتیا وقندهار ، هرات ومیمنه ، بلخ ونقاط سرحدی افغانستان مقیم بود. معاش افراد پیاده اردو ماهانه هفت روپیه بود که از خزانه دولت نقد پرداخته میشد. ازافراد سواره معاش اسپ برمعاش فرد افزو ده میگردید که اغلب دو چند معاش پیاده میشد . در اردو مثل دربار یونیفورم (کلاه، پتلون، کرتی وبالاپوش) قبول شد. روی همرفته اصلاحات زمان امیر شیرعلی خان برقدرت اقتصادی وقدرت دولت افزود . دولت برتانیه با افزونی این قدرت مخالف بود .

امیر شیرعلی خان بغرض تمرکز دولت مرکزی در سال ۱۸۷۳ توسط نایب‌محمد علم والی بلخ، آخرین حاکم محلی میمنه (میرحسین خان) راکه هنوز شبه خودمختاری محلی را حفظ میکرد، قهرا در پایتخت آورد و آنولایت را زیر اداره مستقیم دولت مرکزی قرار داد. نایب محمد علم فیودالهای محلی کوچك را تحت فشار گرفت وپول زیادی از این راه اندوخت . این والی در زرع اراضی خود از تحمیلات بیگاری دریغ نکرد ومحصولات زمین خود را بالای افراد سپاه بفروخت . او ازاین تجارت سود شخصی بسیار برده همچنین او برای حفظ جان خود یك کندك سواره بنام «رساله پری» تشکیل نمود. وقتیکه نایب محمد علم بکابل احضار شد، خواست بواسطه تقدیم تحفه ها بدربار (طلا واسپها) خودش را ازمظالمی که کرده بود تبرئه نماید . ولی اتفاقا در اثر ضربت لگد اسپی بیمار شد و در ۱۸۷٤ بمرد. همین شخص شدید بود که در تامین بدخشان وسرکوبی فیودالهای محلی فعالیت بسیاری نشان داد .

دوره تجاوز سیاسی انگلیس : سیاست خارجی امیر شیر علی خان صلح‌خواهانه ومسالمت آمیز بود . او دعوی ارضی باهیچ همسایه حتی انگلیسها نداشت . هدف اساسی او حفظ تمامیت خاکهای موجوده افغانستان بود وبس. زیرا امیر شیرعلی میدانست که هرگونه تصادمات سیاسی ونظامی بادول همسایه مانع اجرای نقشه‌های اصلاحی اودر افغانستان وباعث ضعف دولت او میشد ، پس صادقانه از سیاست مسالمت آمیز پیروی میکرد وجزء احترام استقلال افغانستان ازهمسایه‌ها چیز دیگر نمیخواست . درحالیکه روسیه وایران نیز (به استثنای قضیه سیستان) در صد د مزاحمت به این سیاست افغانستان نبودند. واما دولت انگلیس چنین چیزی نمیخواست زیرا اساسا «علت» تجاوز نظامی انگلیس رادر افغانستان (جنگ اول) هنوز زنده و پایدار تلقی میکرد . این «علت» همان تخیل تسلط بریکی از مهمترین سنگر های نظامی آسیای وسطی یعنی کوه‌های هندوکش بود. انگلیسها این سلسله کوه‌های بزرگ را «سرحد علمی» هند انگلیسی نام گذاری کرده ویکبار برای رسیدن به این

«سرحد علمی» (!) تقریباً ۴۰ سال پیشتر ، ۴۰ هزار عسکر وافسر خود را در افغانستان از دست داده بودند. اما این شکست نمیتوانست نصب العین اساسی انگلیس را ازبین ببرد. منتهی در انگلستان برای تامین این مقصد دونظریه وجود داشت. یکی نظر حزب لبرال بود که میخواست باطرد نظریه حمله در افغانستان ، به جلوگیری از نفوذ روس دراین کشور بپردازد ودر عمل افغانستان راتحت نفوذانگلیس قرار دهد. گلیدستون رهبر این پارتی بود. نظر دوم مخصوص حزب محافظه کار بودکه سیاست پیشروی «فارووردپالیسی» را در افغانستان با اشغال قندهار وهرات تعقیب میکرد . این کشمکش سیاسی لندن وقیام ملی هند سبب شدکه از ۱۸۵۷ تا ۱۸۷٤ حکومت انگلیس موقتاً فشار بیشتری در افغانستان وارد نکند. ولی این‌سیاست دیر نپائید ودر ۱۸۷٤ به‌سیاست پیشروی مبدل شد تا آنکه به جنگ دوم انگلیس وافغان منجر گردید .

وقتیکه امیر شیرعلی خان در ۱۸۶۳ پادشاهی خودش را اعلام نمود، انگلیسها بشکل تماشاچی باقیماندند. ولی همینکه جنگهای داخلی افغانستان مشتعل گردید وامیر شیرعلی خان در هرات رفت، انگلیسها در ۱۸۶۷ نوته دادند که اگر امیر تمایلی به ایران نشان دهد حکومت انگلیس علنا به‌تقویه رقبای امیر (برادران و برادر زاده هایش) خواهد پرداخت . در حالیکه امیر شیرعلی خان باقوت داخلی خود این خانه جنگی ها را خاتمه داده ودر ۱۸۶۸ از تاجپوشی دوم خود به‌حکومات‌انگلیسی هند وروسی آسیای مرکزی اعلام نمود. اینبار انگلیسها در ۲ نوامبر ۱۸۶۸ جواب مثبت دادند وتهنیت گفتند وهمچنین دوازده هزار تفنگ وششصد هزار روپیه تحفه فرستادند . زیرا انگلیسها دیدند که سلطنت امیر شیرعلی خان مسلم گردیده است. پس درسال ۱۸۶۹ اورا درهند دعوت نمودند تاحساب آینده را بگیرند. متعاقبا لاردمیو عوض لارنس به‌هند رسید واین دعوت تکرار شد. این وقت کابینه لبرال گلیدستون رویکار بود .

امیر شیر علی خان باسید نور محمد شاه خان، جنرال حسین علی خان ،ارسلان خان، عصمت الله‌خان ، مرزا محمدنبی دبیر، شاه آغاسی شیردل خان، شهزاده عبداله کوچك ویك فرقه عسکر به‌هند رفت ودر ۲۷ مارچ ۱۸۶۹ در امباله بالاردمیو ملاقات ومذاکره کرد. امیرکه میدانست معاهدات پدرش (۱۸۵۵ و ۱۸۵۷) دست وپای افغانستان را درمقابل انگلیس بسته است، در اولین صحبت خود اعلام کرد که : برای تصدیق معاهدات پدر درهند نیامده است. سید نور محمد شاه پروژه جدیدی به‌هیئت انگلیسی (میو وایسرا، دنیبر سپهسالار وستین کار وزیر خارجه هند) پیش کرد. امیر شیرعلی خان هم برای عقد یك‌قرار داد جدید باحکومت انگلیس حاضرشد. دراین مسوده در عهد نامه‌های امیر دوست محمدخان چنین تعدیلاتی بعمل آمده بود: دوستی دولتین دوجانبه بوده، دوست ودشمن یکی دوست ودشمن اندیگری است ـ درموقع خطر (حمله احتمالی خارجی درهند) مشوره هردو دولت مدارا اعتبار است ـ انگلیس افغانستان مدافع را باأسلحه وپول کمك خواهد نمود ـ افغانستان ازانجنیران انگلیسی استفاده خواهد کرد ـ مگر گرفتن کمك نظامی از انگلیس بسته به اراده پادشاه افغانستان است ـ کمك انگلیس به افغانستان مستمر ودایمی خواهد بود ، البته دروقت خطر طبق تعیین امیر افغانستان این کمك افزون خواهد شد ـ دولت

انگلیس سلطنت افغانستان را در خانواده امیر شیرعلی خان با شناختن ولایت عهدی سردار عبداله خان پسر امیر تصدیق مینماید .

اما حکومت انگلیس که دست آزاد در افغانستان میخواست وبر معاهدات یك جانبه امیر دوست محمدخان تکیه میکرد، ازقبول چنین قرار دادی سربلز زد، زیرا دیگر حرفی از حمایت سیاسی افغانستان در این پروژه وجود نداشت . پس لاردمیو لزوم عهد نامه جدید را ردکرد وبرای بدست آوردن فرصت عجالتا مکتوبی بعنوان امیر شیرعلی خان نوشت وگفت: دولت انگلیس درامور داخلی افغانستان مدا خله نمیکند - اقدامات مخالف سلطنت شمارا ناگوار تلقی مینماید -برای تقویه سلطنت شما وقتا فوقتا امداد خواهد نمود - همچنین حکومت انگلیس در بلاد افغانستان نماینده اروپائی (انگلیسی نژاد) تعیین نخواهد کرد .

امیر شیرعلی‌خان درك کردکه انگلیسها نمیخواهندباعقد قرارداد‌آبرومندانه خود شانرا پابند سازند. لهذا هیچ‌نگفت وبعداز معاینه یك‌نمایش نظامی انگلیس به افغانستان برگشت .امیر شیرعلی خان درکابل ازنماینده موقتی ایران مرزاابوالحسن خان به‌خوشی استقبال نمود، وهم سفیر انگلیس عطامحمد خان درکابل وارد ومقیم شد . درهمین سال بودکه مذاکرات انگلیس وروس بالای قضیه بیطرفی افغانستان شروع شدوتاسال ۱۸۷۳ دولت روس قبول‌کرد که افغانستان را خارج منطقه نفوذ خود بشناسد وسرحد شمالی افغانستان را ازسر قول تاقریه خواجه صالح قبول و مناطق ساحل چپ دریای آمو را ازبدخشان تامیمنه جزء اصلی خاکهای افغانستان اعتراف نمود. معهذا انگلیسها از فشار مخفی وعلنی خود در افغانستان نکاستند وبعد ها فعالیت های سیاسی خودرا تشدید نمودند . این فعالیت های مخرب بواسطه اشتباهات امیر شیرعلی خان پیشتر میرفت وآن اینکه امیر در خط سیاست خوشباور وبی احتیاط بود. اوعقیدتاً به‌مسلمانهای هندی اعتماد برادرانه داشت ولهذا بزودی دربار او مرکز فعالیت جاسوسی دولت انگلیس گردید، قاضی قادر وجاسوس مشهور درقضایای سیاسی واداری ، افغانستان دست یافت، وافسران هندی در اردوی‌افغانی نفوذ رسمی حاصل کردند، از قبیل جنرال کریم‌بخش ، سردار بهادرغلام‌نقشبند ، فتح علی وعبد المجید . بعلاوه درنفس خاندان امیر عناصر انگلیس پرست موجودشد چون سردار ولی محمدخان لاتی وسردار محمد حسن خان وسردار محمد اسلم خان برادران امیر وسردار شیرعلی خان بن سردار مهر دل خان وسردار عبدالله خان‌بن سلطان احمدخان بنی اعمام امیر ویکعده سرداران دیگر .چنانیکه سردار محمداسلم خان دریك فرصت نازك خانه جنگی سپهسالار کاری امیر فرامرز خان رابکشت ، و سردار محمدحسن خان وسردار محمد حسین خان درارگ بالاحصار توطئه‌کردند که امیر را دریك مهمانی برادرانه با مهمانخانه یکجاتوسط پیپهای باروت درهوا بپرانند. سردار محمد اسمعیل خان برادرزاده امیر بانماینده انگلیس «منشی بختیار هندی» بساخت ودر داخل پایتخت علم بغی برافراشت. سردار ولی محمدخان وسردار شیرعلی خان کسانی بودند که‌علناً برضدمردم‌ودولت‌افغانستان‌بطرفداری قشون‌انگلیس‌جنگیدند وولایات قندهاروکابل رابدشمن‌سودانمودند. معهذاامیرشیرعلی‌خان تاآخر عمرازخاندا ن پرستی بلزنماند. یکی ازحکام مشهور اوسردار فتح محمدخان برادر زاده اش درهرات بود که بقول یعقوب علی خافی (جلداول ص۱۶۵ پادشاهان متا خر) هر لباسیکه میپوشید بوزن پنج من هرات گلا باتون کارشده بود و جز این کاری از او ساخته نبود .

امیرشیرعلی خان اشتباه مهمی که درسیاست خارجه مینمود این بود که او سیاست استعماری اروپائی هارا مردانه تلقی میکرد ، واین تلقی پایه پالیسی خارجی

اورا تشکیل مینمود . او ازدولت انگلیس همیشه شکر رنجی داشت که چرا درفلانه قضیه دروغ گفته واز قرار دادهای امضا ء شده سر باز زده است .

همچنین او همیشه بدولت زاری روس اعتماد داشت که دروغ نمیگوید واز قو ل خود برنمیگردد. لهذا درسنجش های خود خطاکرد. امامهمترین اشتباه امیرشیرعلی خان درطول زندگی این بود که اوهنگام خطر خارجی اعتماد خودرا بالای ملت‌شکست ناپذیر افغانستان باخت. همین اشتباه بودکه تمامیت ارضی واستقلال افغانستان را در خطرانداخت . یکی از اشتباهات سیاست داخلی امیر شیرعلی خان این بود که او بلاوجود فرزندان بزرگی که داشت چون سردار محمد یعقوب خان (آنوقت‌هنو ز شخصیت او ازبین نرفته بود)و سردار محمد ایوب خان، طفل کوچك هفت ساله خودش را «ولیعهد افغانستان» اعلان کرد، زیرا مادر اورا از زنان دیگر خوددوست‌تر داشت. این قضیه سبب شدکه درسال ۱۸۷۰ سردار محمدیعقوب خان ازپایتخت‌فرار کرد وهرات رابکمك مردم بگرفت وسردار فتح محمدخان حاکم هرات را در رزم بکشت . انگلیس ها بسرعت ازاین جریان داخلی استفاده کرده وبه‌تحریك محمد یعقوب خان پرداختند ، چنانیکه قشون امیر شیرعلی خان بقیادت سپهسالار فراموز خان همینکه برای سرکوبی سردار محمدیعقوب خان در اسفزار رسید، سپهسالا ر به‌توطئه جنرال کریم بخش هندوستانی وسردار محمد اسلم خان برادر امیر کشته شد وکریم بخش مقام وکالت سپهسالار را دردست گرفت. سردار محمد اسلم خان ازطرف قشون دستگیر ودرکابل اعزام ومحبوس شد. برادران محمد اسلم خان به حمایت اوبرخاستند وبرای کشتن امیر شیرعلی خان توطئه کردند. امااین تو طئه مکشوف وبرادران محمد اسلم خان محبوس گردیدند . بعدها محمد اسلم خا نومحمد حسین خان بدست دو بـرادر دیگر خود محمدحسن ومحمد صالح خان درزندا نامیر کشته شدند .

سردار محمدیعقوب خان که این کشمکش را درسلطنت پدر بدید از کـرده پشیمان شد وبکابل آمد وتسلیم پدر گردید. اما شیرعلی خان اورا در ۱۸۷۴ د ر زندان بالاحصار به سختی محبوس نمود، زیرا نارت بروك وایسرای هند دراین مورد نامه‌ئی به امیر فرستاده وگفته بودکه : امیدواریم شما آن عهدی راکه کرده اید و طبق آن محمدیعقوب خان ازهرات بکابل آمده، نشکنید. دراینصورت شمانیك نام‌مانده ودوستی انگلیس راباخود خواهیدداشت . تردیدی نیست که‌این نامه بمقصد اشتعال درخانواده شاهی افغانستان نوشته‌شده وفاقد اعتبار بود. زیرا سردار محمدیعقوب خان هنوز هیچگونه سازشی به انگلیسها نداشت. ولی امیرشیرعلی خان را این‌نا مه مشتبه ساخت وبه فرزند آنقدر سخت گرفت که‌قوای روحی وجسمی اوتباه وبیك‌مرد شکسته وازبین رفته‌ئی تبدیل شد. درهرحال امیر به نارت بروك نوشت که: من نمی فهمم شماچرا سپارش پسر مرامیکنید ؟ پسری که اعمالش سبب انفعال من است. محمد ایوب خان نیز درهرات به حمایت برادر محبوس قیام کرد ،ولی امیر شیرعلی خان سپاهی سوق‌واورامغلوب نمود. این سردار نیز به ایران فرار کرد و مجدداً اختلاف خانگی تازه گردید.

درعین حال قضیه تجاوز ایران درسیستان افغانی ونزاع سرحدی در خط جنوب مغربی افغانستان پیش شد. دولت انگلیس که باهردو کشور افغانستان وایران سرو کار داشت وایران طبق معاهده پاریس (۱۸۵۷) منعقد باانگلیس مجبور بودکه د ر قضا یابین افغانستان وخودش ،حکمیت انگلیس را بپذیرد ، لهذا حکومت انگلیس در قضیهٔ سیستان نیز«حکم» تعیین گردیدوهیئت «گولت‌سمت وریچاردپالك »در۱۸۷۲وارد سیستان شد. سید نورمحمد شاه خان فو شنجی در این قضیه افغانستان رانمایندگی میکرد ونماینده ایران مرزا معصوم خان وباز مرزا ملکم خان بود. سیستان‌که آبخوره

از دریای هلمند داشت ، جز وادی هلمند محسوب شده بواسطه یك سلسله جبا ل ازکشور ایران جداگردیده ودرتاریخ بیشتر از یکهزار سال زیاده تر متعلق افغانستان وجزء اداره ولایت هرات ولاش وجوین افغانی بود. خصو صا که ازوقت احمدشاه ابدالی سیستان جز لا ینفك افغانستان بشمار میرفت .مگردر حین اختلال دا خلی افغانستان قسمتی از آنرا ایران (به‌تحریك انگلیس)اشغال کرد وبه قاین ضمیمه ساخت . ازآن بعد دعوی سیستان پیش‌شد. هیئت گولد سمت بعداز مذاکرات بسیار بانماینده افغانی وایران بالاخره فیصله خودرابنفع ایران وضرر افغانستان صا د ر کرد. طبق‌این فیصله ایران بعلاوه تصاحب بهترین قسمت سیستان ، در طول ۵۰ میل درآب هلمند افغانستان نیز شریك گردید البته اعتراضات سید نورمحمد شاه‌در این مورد بی جواب گذاشته شد واو خواهی نخواهی در تهران رفته قرار دادگولد سمت رامبادله نمود. امیرشیرعلی‌خان‌ازاین حکمیت انگلیس برنجیدودر کشیدگی‌های سیاسی بین افغانستان وانگلیس افزود .

در ۱۸۷۳ حکومت انگلیس بغرض مفاهمه‌ورفع کشیدگی سیاسی ناشی‌ازحکمیت گولد سمت ، از امیرشیرعلی خان دعوت رسمی بمسافرت درهندنمود . ولی امیربارای گیری از اعضای دربار سفر خودش را درهند ویاآمدن نماینده انگلیس را درکابل رد کرد وفرستادن نماینده خودرا درهند وعده داد. اینست که‌سید نورمحمد شاه خا ن مرد مجرب دربار کابل در اپریل ۱۸۷۳ عازم سمله شد. درماه جولائی مذاکره اوبا نارت بروك گورنر جنرال‌وایچسن وزیرخارجهٔ‌هندآغازگردید. حکومت‌انگلیس‌پیشنهاد میکرد که دولت‌افغانستان درسیاست خارجی خود باید از دولت‌انگلیش مشوره بگیرد وهم‌برای معاینه سرحدات افغانستان یك هیئت موقتی انگلیس را ودر بلخ وهرات وقندهارونمایندگان سیاسی ونظامی انگلیس را بشکل دایمی قبول کند. دربدل آن دولت انگلیس حاضر است‌که درصورت حمله خارجی درافغانستان امداد نماید واین امداد بسته بقضاوت انگلیس خواهد بود. نماینده افغانی این‌پیشنهاد انگلیس را رد وتصریح کردکه دوستی انگلیس باپادشاه افغانستان تضمین شود وهمچنین امد اد انگلیس مربوط به مطالبه وتعیین امیر شیرعلی خان باشد. راجع به اقامت‌نمایندگان انگلیس در ولایات افغانستان گفت که این مربوط به شخص امیر است . پس انگلیسها درسپتمبر نامه ئی به امیر شیرعلی خان نوشته ومطالبات خودرا دران تذکر دادند وهم تقدیم پانزده هزار تفنگ ویك ملیون روپیه امدادی راپیش کشیدند .نماینده افغانی بدون آنکه قرار قطعی داده باشد قبلا در اگست به افغانستان برگشته بود . امیرشیرعلی خان گرچه تفنگ های امدادی راقبول کرد اماامداد نقدی رادر هند معطل نمود ونگرفت . همچنین اوپیشنهاد ات انگلیس رامبنی برمحدود ومشروط بود ن روابط خارجی افغانستان واقامت نمایندگان انگلیسی درشهر های کشو رنپذیرفت.

متعاقبا در همین سپتمبر نارت بروك به امیر شیرعلی خان نوشت که درنتیجه مذاکرات انگلیس وروس ،دولت‌روس‌موافقت‌کرده است که ادعائی دربدخشان‌افغانستان نداشته وآنرا جزء خاك افغانستان بشناسد : لارد اجازه عبور دونفر نماینده انگلیسی را ازراه افغانستان به‌هند،درمراجعت ازروسیه وایران- نیز از امیرشیرعلی خا ن خواهش کرد. اماامیر شیرعلی‌خان این‌تقاضای‌آخری نارت بروك راردکردوبربدگمانی های سیاسی طرفین افزود .

در سال ۱۸۷٤ دولت روس اشغال خیوه را تکمیل کرد و در انگلستان طرح «فاروردپالیسی» در محاذ افغانستان تصویب شد . در حالیکه پیشنهاد این پیشروی از سال ۱۸۶۵ از جانب طرفداران آن (از قبیل‌لارنس، امسدن وراینسن) بعمل آمده‌بود. در ۱۸۷٤ بارتل فریزر لزوم نفوذ سیاسی انگلیس‌را درافغانستان‌طرح‌کرد. از این بعد دستگاه سیاسی و نظامی انگلیسی در برابر افغانستان بشکل تازه وجدی تری

بکار افتاد . صدر اعظم انگلیس دیزرائیلی ووزیر هند سالسبری ،وایسرای آینده هند لارد لیتن را موظف بتطبیق این طرح جدید در افغانستان نمودند . انگلیسها نخست در ۱۸۷۵ توسط ج.ب. کالی با خان قلات عهدنامهٔی خفیه ببستند . متعاقباً قلات و کویته را مرکزنظامی بساختند و قندهار تحت آتش مستقیم انگلیس قرار گرفت . در حالیکه طبق معاهده ۱۸۴۱ بامیر نصیر خان والی قلات, کویته و شال جز افغانستان باقیمانده بود . البته‌امیرشیرعلی خان از این روش انگلیس که بدون اطلاع او بعمل آمده بود آشفته تر گردید ، و در ۱۸۷۶ دعوت وایسرای هند را در مجلس لقب‌گذاری ملکه انگلیس (امپراتریس‌هند) در هندوستان رد نمود ، زیرا این مجلسی مخصوص شهزاده‌گان هند بود ، نه از پادشاهان مستقل کشور های خارجی .

متعاقباً لیتن وایسرای جدید هند ، در همین سال نامهٔی به امیر شیر علی خان نوشت که یک‌هیئت انگلیسی بریاست‌پیلی بغرض مذاکره در کابل می آید . امیر شیر علی خان‌بامذاکرات انگلیس آشنا بود و میدانست که در هر مذاکره.او حلقه های سیاسی بشکل دامی گسترده است که سعی میشود طرف را در یکی نی در دیگر آن گیر اندازند .پس‌امیر این‌پیشنهاد لیتن‌را رد نمود و گفت ورود هیئت انگلیسی در کابل مواجه با خطر از طرف‌مردم‌خواهد گردید. وایسرای هند که چنین‌دیدعطامحمد سفیرخودرا احضار کرد. عطا محمد به‌لیتن توضیح نمودکه پادشاه‌افغانستان‌به سبب های‌ذیل ازحکومت انگلیس ناراحتی و آزرده است :

(حکمیت انگلیس را در مورد سیستان به ضرر افغانستان میداند . اشغال‌کویته را از طرف انگلیس، تجاوزانگلیس بیک پارچه خاک افغانستان تلقی میکند . حمایتی که‌انگلیس ازسردار محمد یعقوب‌خان پسرامیر نشان‌داده است،مداخله انگلیس‌درامور داخلی افغانستان میشمارد. از جریان مذاکرات و روش انگلیسی در کانفرانس سمله متاثر است . طرز مکاتبه و مخاطبه کمشنر انگلیسی پشاور را غیر مودبانه میداند.)

عطا محمد گفت که امیر شیرعلی خان خواهان مطالب زیر است:

(نماینده انگلیسی نژاد در افغانستان نیاید . در امور داخلی کشور او مداخله نشود .قرارداد های‌سابق انگلیس و افغان بشکل دوجانبه و اتحاد دفاعی مشترک تعدیل وتجدید گردد .یعنی درعوض جملهٔ «دوست ودشمن برتانیه ، دوست‌ودشمن افغانستان است» این عبارت آورده شود :

«دوست‌ودشمن‌هردودولت، دوست‌و دشمن هر دودولت شناخته میشود.» در مکاتبات القاب و عناوین شاهانه نسبت به پادشاه افغانستان استعمال‌شود.)

لیتن بمقتضای سیاست پیشروی میخواست‌که بنام جلوگیری از نفوذ دولت روس ، قشون انگلیس در کوه های هندوکش و قلب افغانستان مستقر گردد و در قندهار هرات و بلخ نفوذ انگلیس محکم‌شود.اوکابل‌وغزنی رامثل کویته میخواست بشکل‌پایگاه‌های‌نظامی انگلیسی در آورد ،شنوار و مهمند را از ننگرهار مجزا سازد ، پیشین و سیبی عوض قندهار به «بلوچستان انگلیسی» ضم شود ، و شاهراه های خیبر و کرم و بولان در دست انگلیس باشد . زیرا لیتن اصلا بوجود یك دولت افغانستان بیطرف عقیده‌نداشت‌و میگفت که افغانستان یابدولت انگلیس تکیه کند و یا بدولت روس ، در غیر آن این مملکت باید تجزیه و تقسیم گردیده بکلی از بین برده شود . لهذا لیتن به‌عطامحمد گفت که امیر شیرعلی خان خواهان حفظ موازنه‌بین روس و انگلیس است و میگویدکه من زیر نفوذ هیچ‌کدام آنها نمیباشم ، در حالیکه افغانستان ازدانه گندمی بین دوپلهٔ آسیا بیش نیست وگرانیها بخواهند، افغانستان در دمی‌از صحنه جهان محو میشود . پس به عطا محمد خان هدایت داد که مطالب‌ذیل را بشکل اخطار به‌امیرشیرعلی خان خاطر نشان نماید :

(افغانستان بدون اطلاع بدولت انگلیس بادول خارجی مخصوصاً روسیه‌ارتباطی

بهم نرساند . اقامت نماینده‌گان انگلیسی نژاد را در کابل و هرات و سرحدات کشور بپذیرد . راه رفت و آمد مامورین انگلیسی را در افغانستان با قبول مسئولیت حفاظت ایشان باز گذارد . هیئت های اعزامی انگلیس وقتاً فوقتاً اجازه ورود در افغانستان داشته باشد . پادشاه افغانستان به همسایه های خود مطلب از اراضی مغصوبه افغانستان ازطرف انگلیس در جبهه شرق کشوراست حمله ننمایند. انگلیس سرحدات افغانستان راحفظ وسپاه اوراتقویه مینماید.)

لیتن گفت که اگر امیر شیر علي خان این شروط را میپذیرد ، پس نماینده خودرا برای مذاکره به پشاور بفرستند ، وگراین شروط را نمی پذیرد ، اعزام نماینده لازم نیست ،در آنصورت دولت انگلیس با دولت روس مذاکره و موافقه خواهد کرد تا افغانستان از روی نقشه جهان محو گردد و روسیه برای چنین موافقتی بهتر از امیر شیر علي خان حاضر است . امیرشیرعلي خان بعد از اظهارات عطا محمد سفیر انگلیس تمام مقاصد سوءودامنه دارانگلیس را درك کردوازموافقت و دوستی آبرومندانه دولت انگلیس بکلي مایوس گردید .امیر به عطا محمد گفت که افغانستان چنانیکه لیتن گفته دانه گندمی بین دوپله آسیانیست ،بلکه افغانستان شاهین ترازو بین دوپله ترازو ست که بهر پله ئی میل کند، پله دیگرراپهوا میبردارد .

معهذا امیر شیر علي خان کوشش آخرین خود را بخرچ داد تا اگر بتواند در نقشه دشمنانه انگلیس تعدیلی بعمل آید . لهذا در جنوری ۱۸۷۷ يك هیئت سیاسی بریاست سید نور محمد شاه خان صدر اعظم بنام مذاکره در پشاور فرستاد . عضو مهم این هیئت میر اخور احمدجا نخان بود . این هیئت را در پشاور پیلي نماینده و ایسراپذیرفت و مذاکره آغاز گردید . پیلي شرایط سابق الذکرلیتن را پیش کشید . صدر اعظم اقامت نمایندگان انگلیسی را در افغانستان رد کرد وگفت مردم افغانستان وجود نماینده انگلیسی نژاد را در کشور خود خطر استقلال ملی تلقی مینمایند . پیلي گفت اگرشرایط انگلیس پذیرفته نشود، درآنصورت برتانیه خودش راتنها پابند معاهده ۱۸۵۵(منعقد با امیر دوست محمد خان) میداند و بس ، و هم برای حفظ هند بدون مشوره با امیر شیر علي خان دست به اقدامات مقتضی خواهدزد . صدر اعظم میدانست که مطلب او از اقدام مقتضی ، مداخله در قندهار و هرات است . زیرا هنگام عقد معاهده ۱۸۵۵ هنوز این ولایات جز قلمرو تحت نفوذ امیر دوست محمد خان شناخته نشده بود . پس جواب داد که بر علاوه معاهده ۱۸۵۵ معاهده ۱۸۵۷ نیزموجود است که در ماده هفتم آن گفته شده :در افغانستان بدون یکنفر نماینده غیر انگلیسی (مسلمان) دیگر مامور از انگلیس نخواهدآمد -واین ماده تاکنون منسوخ نشده است، همچنین وعده کتبي لارد میوحاکم هند موجود است که وعده داده است برتانیه در آزادی و خود مختاری تمام افغانستان هیچ نوع مداخله نمینماید . لارد نارت بروك نیز تثبیته داده است که سرحدات افغانستان از طرف روس و انگلیس شناخته و تصدیق شده است . پس حکومت افغانستان متیقن گردید که در قلمرواو - چنانچه لارد گرانویل حدود آنرا درنامه ۱۷ اکتوبر ۱۸۷۲ خود معیین کرده است، هیچ حکومت خارجي مداخله نمیکند . آیا معنی تمام این مکاتیب این بود که انگلیس بخواهد خودش در حدود معین شده افغانستان حکومت براند ؟

این مذاکرات صدر اعظم افغانستان با نماینده انگلیس از ۳۰ جنوری ۱۸۷۷ تا اواسط مارچ طول کشید و در طی مذاکره صدر اعظم ثابت نمود که اصرار حکومت هند در اقامت نماینده های انگلیسی نژاد بضرر شاه و حکومت انگلیس است ، و برای حفظ ارتباط طرفین نماینده مسلمان انگلیس خوبتراز عهده کار بدرشده میتواند. پیلي برای حق داشتن حکومت انگلیس در تعیین هیئت های انگلیسی در افغانستان معاهد ۱۸۵۷ و تعهد امیر دوست محمد خان را پیش کشید . صدر اعظم جوا بداد که آنوقت انگلیس

با ایران در حالت جنگ بود وامروز جنگی در بین نیست که وجود هیئت های انگلیسی را در افغانستان التزام کند . پیلی گفت در صورت رد شدن این خواهش وایسرا دیگر در موقع خطر داخلی و خارجی امدادی از جانب انگلیس بعمل نخواهد آمد . صدراعظم گفت این روش نیز متناقض مواد قرار داد های سابقه است . پیلی گفت پس طرح کردن بقیه مواد پیشنهادی وایسرا بیسود است . صدر اعظم جواب داد که امید است دولت برتانیه احساسات گذشته را شرافتمندانه حفظ نماید .

به اینصورت به غرض استهدا ازدولتین مجلس مذاکره ملتوی گردید ولیتن در ۱۵ مارچ به پیلی خبر داد و گفت که :(اگر امیر شیر علی خان خودش را از وجود نماینده برتانیه در کابل محروم میسازدجای تاسف است ، افغانستان در عهد این پادشاه متوقف مانده و اوضاع مردم مشکوك و شورشی ووضع حکومت ضعیف است ،معهذا برتانیه مایل نیست که قرار داد جدیدی بر یك همسایه دل ناخواه خود تحمیل کند ، گرچه قرار داد های قدیم کهنه شده و اعتبار خود را باخته و گرقرار داد جدیدی امضا نشود طرفین بموقعیت سابق خود بر خواهند گشت ، منتهی امیر باید متوجه باشدکه عدم قبول نماینده انگلیسی دال بعدم دوستی اوبمقابل برتانیه خواهدبود. همچنین روش امیر شیر علی خان در عدم قدر دانی ازامداد برتانیه و امتناع از عبور افسران انگلیسی ازراه افغانستان وتحریك امیر بنام جهاد درکشور همه دلیل بر نظر غیردوستانه امیر است . با این مراتب برتانیه در مقابل افغانستان خیال دشمنی و مداخله در امور داخله آن ندارد و تازمانیکه امیر شیر علی خان پا بند قرار داد های سابقه باشد استقلال و حکمرانی او با نزاکت احترام خواهد شد.)

صدر اعظم گفت که راجع به عقد یك قرار داد جدید باید پرسید چه تفاوتی بین قرار داد قدیم وجدید خواهد بود . اگر تفاوتی در بین نباشد تجدید آن بیسود است و اگر تفاوتی داشته باشد اعتماد مشکل است که این قرار داد جدید نیزمثل قرارداد های سابق باز منسوخ نشود . پیلی گفت قرار دادجدید از آن جهت که امیر افغانستان از مذاکرات امباله و سمله ناراض است. صدرا عظم جواب دادکه برعکس شاه از آن مذاکرات کمال رضائیت دارد .

در طی همین مذاکرات بود که صدر اعظم ناگهانی در بستر نزع افتاد و در ۲۶ مارچ ۱۸۷۷ بشکل مرموزی چشم از جهان پوشید. و افغانستان یك سیاستمدار صادق و مجرب و آگاه از رموز سیاست برتانوی را از دست داد . لارد لیتن که منتظر فرصد بود به عجله ختم کانفرانس پشاور را یك جانبه اعلان کرد . امیر شیر علی خان میت صدر اعظم را توسط ولیعهد استقبال کرد ودر قبرستان «شهدای صالحین» کابل دفن نمود .

ازاین بعد یك خاموشی خطرناکی در روابط افغانستان و انگلیس پیدا شد ، زیرا حکومت انگلیس برای جنگ دوم با افغانستان تیاری میگرفت . اما امیر شیر علی خان کانفرانس پشاور را خاتمه نیافته تلقی کرد لهذا هیئت مستوفی حبیب الله خان را (این شخص در عوض سید نور محمد شاه صدر اعظم افغانستان گردید)اعزام نمود که مذاکرات پشاور را ادامه دهد . میرزا شاه محمد خان وزیر امور خارجه افغانستان عضو این هیئت بود .هیئت در سر حد افغانی رسیده بود که لوئیس پیلی ختم کانفرانس را ــ طبق تلگراف ۳۰ مارچ ۱۸۷۷ لارد لیتن ــ به اطلاع مستوفی رساند و مستوفی بکابل برگشت .

سال ۱۸۷۷ بین افغانستان وحکومت انگلیس با سردی گذشت، در حالیکه انگلیس بطور غیر مستقیم داخل فعالیت سیاسی بود . از آنجمله یکنفر نماینده دولت ترکیه عثمانی وارد کابل شد و سعی بسیار کرد که امیر شیر علی خان به تقاضاهای دولت انگلیس جواب مثبت داده و ازتماس سیاسی با دولت روسیه بپرهیزد . زیرا در

این وقت دولت زاری روس بزرگترین دشمن ترکیه بود و در جنگ که بین طرفین در ۱۸۷۷ واقع شد روس تا نزدیك اسلامبول رسید و سلطان عبدالحمید مجبور به امضا معاهده سان ستیفان در جنوری ۱۸۷۸ وقبول حاکمیت روس در شبه جزیره بالقان گردید . اما دولت انگلیس به اتفاق دول اطریش والمان ، روسیه را مجبوربه تجدید نظر بر معاهده سان ستیفانو درکنگره برلین نمود . دولت روس که خودرا در چنین وقعیتی احساس کرددر صددشد وسایل تهدیدی برای انگلیس در جبهه‌هندوستان فراهم کند واز فشار کنگره برلین نسبت به‌خود بکاهد. این‌است‌که متوجه‌افغانستان ناراض ازانگلیس گردید . نماینده ترکیه برای جلوگیری ازهمین تلاش روسیه وارد افغانستان شد و به مذاکره پرداخت . البته این‌تنها مذاکره و آنهم از راه بسیار دور بود و نتایج عملی در پی خود نداشت . پس نماینده مذکورکه موقف افغانستان را در برابر انگلیس مثل موقف ترکیه در برابر روس یافت ، متاثراً از افغانستان برگشت .

اما دولت روسیه به سیاست خودادوام‌داد. نخست‌درسال ۱۸۷۸ دونفر نماینده مسلمان او به در بار امیر شیر علی خان آمد و دم از دوستی دولتین زد . امیر شیرعلی خان باآ نکه‌ازدولت‌انگلیس مایوس بود این نماینده گان روسی‌را رد نمود .متعاقباً حرکات نظامی روس در آسیای مرکزی توام با افواهات حمله به‌هندوستان آغاز گردید. در ۲۲جولائی همین‌سال هیئت ستولیتوف بکابل رسیده و مذاکره آغاز شد . در حالیکه در ۱۳ جولائی یعنی نه روز پیشتر از رسیدن هیئت روسی بکابل ، بین روسیه و ترکیه مصالحه بر قرار و معاهده برلین امضا شده بود. یعنی دیگر علت اصلی فرستادن این هیئت‌به‌افغانستان وجود نداشت و روسیه مجبور نبود که به مانوره های سیاسی‌ونظامی خود دوام دهد . معهذا تا زمانیکه استولیتوف از قضایای جهانی‌آگاه میشد و هدایات تازه از روسیه میگرفت ، مذاکرات بین او و کابل دوام داشت . نتیجه این مذاکرات بشکل پروژهٔ یك معاهده بین افغانستان و روس در آمد که صورت صحیح آن در دست نیست ، و آنچه است ناشی ازمنابع‌انگلیس است که آنرا بشکل یك سند ، «دلیل» تجاوز نظامی خود در افغانستان محسوب و امیر شیر علی خان را در اتحاد نظامی باروس‌بغرض هجوم در هندوستان متهم مینماید . چیز مسلم اینست که امیر شیر علیخان بحیث رئیس یك دولت مستقل با دولت روسیه مکاتباتی‌داشته و عنداللزوم از دولت انگلیس نیز مخفی نکرده است .

درهر حال دولت روسیه دراین تماس باافغانستان میخواست‌تهدیدی متو جه انگلیس ساخته و منافع خودش را در اروپا تامین کند . دولت انگلیس از همه خوبتر ماهیت این تماس بیخطر را میدانست ولی آنرا بحیث «حجت»تجاوز خود در افغانستان استعمال کرد . امیر شیر علیخان میخواست در این تماس با روسیه ، خطر تجاوز نظامی روس را در افغانستان -بنام حمله به هندوستان -در زیر پرچم سردار عبدالرحمن خان (این طورافواه شده بود)رقیب جدی خود ، که اینك در دسترس‌روس قرارداشت ، رفع نماید و هم بتواند روش سخت گیرانه انگلیس را نسبت به خود تعدیل کند ، و اگر انگلیس در افغانستان تجاوز نماید افغانستان همراهی چون روسیه در پهلوی خود داشته باشد ، البته امیر شیر علی خان نمیخواست این مقاصدرا توسط فدا کردن استقلال کشور حاصل نماید ، ورنه به مطالبات انگلیس تن میداد واحتیاجی بروسیه احساس نمیکرد . مسوده قرار داد افغان و روس که اصل آن در دست‌نیست و بعد ها از منبع انگلیسی سرزده و منسوب به امیر شیر علیخان گردیده است ، نقیض استقلال افغانستان بوده است . زیرا دراین قرارداد گفته میشود که :

اردوی‌روس‌میتواند‌از افغانستان عبور وبه هندوستان حمله نماید . روس می تواند که درافغانستان خطوط آهن وتلگراف تمدید وهم‌آنرا محافظه‌کند. افغانستان در حمله بر هندوستان رفیق‌راه او خواهد بود . در بدل این موافقت بعد از فتح‌هند،

کشمیر و پنجاب وسندوبلوچستان ودیره جات و پشاور به افغانستان متعلق خواهد بود .

در حالیکه در دربار کابل گفته میشدکه مذاکرات افغان و روس و مسوده قرار داد مبنی بود بر :

شناختن دولت روس ولیعهد افغانستان را .قبول کردن تجارت تجار افغانی محصلین افغانی‌در شقوق صنایع‌وتجارت درروس . در صورت حمله خارجی در افغانستان ،روسیه از امداد و مشوره دریغ نخواهد نمود ،بشرطیکه بدون اطلاع روس بایك دولت خارجی داخل جنگ نگردد. افغانستان سلسله اطلاعات‌بین‌طرفین‌را جاری خواهد داشت .

حتی‌وقتیکه جنرال رابرت در سال ۱۸۷۹ بکابل‌رسید در محضر مامورین امیر شیرعلیخان عین این مواد را بیکم و کاست بغرض انتساب امیر بدوستی روس ،بیان نمود .(۱)

هنوز این مذاکرات بین کابل و نماینده روسیه دوام داشت و از حالت‌مسوده خارج نگردیده بود که ستولیتوف از روسیه اطلاع امضای معاهده برلین و هدایت عقب کشیدن از افغانستان را گرفت . او برای رهائی خود از حلقه مسوده قرار دادو وعده هائیکه بحکومت افغانی داده‌بود، در ۱۱۱گست ۱۸۷۸ در مراجعت بروسیه‌شتاب کردوظاهراً مسودهٔ امضا ناشده را بنام مطالعه زار روس و تصویب او با خود برد . او روزکن اوف معاون خود رابحیث نماینده روسیه با یکنفر داکتر طب (یورالیسکی) گذاشت . وقتیکه استولیتوف به تاشکند رسید مکتوبی بکابل به عنوان میرزا شاه محمد وزیر خارجه افغانستان فرستاد و نوشت که : من عازم سفر بحضور زار و تقدیم جریان قضایا هستم .امیداست‌که‌منظورشود وهم امیدوارم کسانیکه از جبهه شرق بدروازه افغانستان میرسند ، دروازه را برخ خود بسته ببینند . (مطلب از انگلیسها است).

البته انگلیسها از تمام این مذاکرات و مسودات و مکاتیب بین‌افغانستان وروس کاملا اطلاع داشتند .زیرا جاسوس مشهور آنها قاضی قادر و در دربار امیر شیر علیخان موجودودرتمام جریانات سیاسی وارد بود . اما بعد ها انگلیسها هرطوریکه خواستند وبنفع خود دیدند متون این مسودات ومکاتیب راتحریف ونشر نمودند ، تا در تجاوز خود به افغانستان بهانهٔ در دست داشته باشند ،ولو افغانستان کشور مستقل و امیر شیر علیخان پادشاه یك مملکت آزاد بوده و حق داشت با هر دولت خارجی که بخواهد داخل‌ارتباط تجارتی وسیاسی گردد و قرار دادهائی‌عقد نماید.

دولت‌انگلیس برای‌استیلای قاطع‌افغانستان برروی رودسندپل بسته‌وازکویته‌و بلوچستان وراولپندی و وزیرستان تا چترال در نقاط مهم ستراتیژیکی نظامی ،آماده‌گی جنگ گرفته‌بود ، همینکه ازورود هیئت روسی درکابل مطلع شد، یك هیئت سیاسی (جنرال نوئل چمبر لین وسرلیوی کیوناری)مامور کابل نمود که‌بایکهزار سوار و چندتوپ بدرقه میشد .این هیئت نظامی همینکه درپشاور رسید نواب غلام حسین را بحیث‌جانشین عطامحمد سفیر سابق‌انگلیس درکابل اعزام نمود ، تاامیر شیرعلیخان را آماده قبول هیئت بسازد. درحالیکه هیئت ازطرف لیتن مامور بودکه‌دولت‌افغانستان بخواهد یانخواهد بکابل مارش کند، مگرآنکه عسکر افغانی اورا باز دارد. این هیئت وظیفه دار بودکه‌پادشاه افغانستان را وادارد تاهیئت روس را ازکابل براند، اقامت افسران انگلیسی رادر خاکهای افغانستان قبول نماید ، سیاست خارجی خودرا تحت رهبری حکومت انگلیس بگذارد ، دراینصورت دولت انگلیس در مقابل حمله روس به افغانستان کمك خواهد کرد وسالانه یك‌ملیون ودوصد هزار روپیه به افغانستان

---

(۱) قاضی عطاءالله جلد سوم صفحه ۲۶۵

خواهد پرداخت ، وهم ولایت عهدی هرکه را امر شیرعلیخان معرفی کند (عبدالله‌ولیعهد مرده بود) خواهدشناخت .

هیئت انگلیسی بااین ارمغان خود در ۲۱ سپتمبر ۱۸۷۸ وارد سرحدا فغانی‌در «علی‌مسجد-خیبر» گردید. درحالیکه‌غلام‌حسین‌در۱۲سپتمبر باامیرشیرعلیخان که‌هنوز مشغول فاتحه گیری ولیعهد بود، ملاقات کرده‌بود . امیر شیرعلی خان دراین‌ملاقات نامه کمشنر انگلیسی پشاور (واتر فیلد)راکه تازه رسیده «بود به‌غلام حسین داد. در این نامه کمشنر انگلیسی بی‌ادبانه وبالحجه خشن نوشته بودکه خواه غلام‌حسین‌امیر را ملاقات کرده وخواه نکرده باشد، هیئت جنرال چمبر لین در ۱۶سپتمبر عازم کابل میشود . همچنین کمشنر مکاتیبی مستقیماً به‌عنوان سرحد داران وحکام افغانی درعلی مسجد ونکه وجلال آباد وصدراعظم فرستاده بود. امیرشیرعلی خان در مقابل آ ن اعتراض خودر ا کتبا به‌وایسرای انگلیسی فرستاد. معهـذا امیر شیرعلی خان باغلام حسین مدارا نمودکه: هیئت روسی به‌اجازه وارد کابل شده‌بودند ورئیس هیئت استولیتوف قبلا بروسیه برگشته است. ، اجزای باقیمانده هیئت نیز که قسمامریض شده است بعداز جور شدن مرخص میگردد، ومن بعد ازختم تعزیه داری ولیعهدهیئت انگلیسی رانیز اجازه ورود بکابل میدهم وبرای مذاکره حاضرهستم .

هیئت انگلیسی که به‌علی مسجد رسیده بود. ازطرف فیض محمدخان سرحد دار متوقف ساخته شدتا اجازه ازکابل حا صل دارد .کیوناری پرسید: ازاینکه‌شما مانع ورود نماینده یك دولت دوست میشوید، آیا امیر شیرعلی‌خان متغیر نخواهدشد؟ فیض محمد خان جواب‌داد که: چگونه نماینده دولت دوستی‌که بدون اجـازه وارد میشود وبمردم رشوت پیش میکند که‌ایشانرا راه دهد، وافریدی را برضد افریدی‌بر می‌انگیزد وباعث خون ریزی درکشور میگردد .

لهـذا جنرال چمبرلین باهیئت خود ازسرحد افغانی برگشت ولیتن که چنیـن روزی میخواست وخود زمینه آنرا آماده کرده‌بود، سخت خوشنود گردید. لندن به او اختیار داد که‌پادشاه افغانستان را به‌خواستن معـذرت از این حرکت وقبـول نمایندگان دایمی انگلیسی درکشور افغـنستان وا دارد. اینست که‌اولتیماتوم انگلیس مورخ ۳۱ اکتوبر در۱۰نوامبر ۱۸۷۸ بکابل رسید وبرای‌ردوقبول مطالبات ا نگلیس ده روز (تا۲۰ نوامبر)وقت‌تعیین شد. امیر شیرعلی خان در ۱۹ نوامبر جواب اولتیما توم انگلیس را توسط محمدعثمان خان فرستاد .اوردرکه رسیده‌بود که شنید سپا ه دشمن سرحد افغانی راعبور کرده‌است .تااینوقت انگلیسها درداخل افغانستـا ن تخریبات خودرا انجام داده بودند . به‌این معنی که دربین‌خاندان امیر شیر علی‌خان یك عده سرداران ورقیب (مانند سردار ولی محمد خان لاتی، سردارشیر علیخـا ن کندهاری ، سردار محمد حسن خن وغیره)رابرضد افغانستان وبه طرفداری انگلیس جلب کرده بودند .افسران هندی ومستخدم افغانستان درداخل اردوی داخلی نفا ق وشقاق تولید نموده بودند. قاضی قادر و وغیره در دربار کابل واسرار سیا سی افغانستان فرو رفته بودند وتوانستند. که امیر شیرعلیخان را درسیاست خارجی بمقابل روس وانگلیس بلغـزانند ، تازمینه اشغا ل افغـانستان به دست ا نگلیس مهیـا گردد .

ازجمله این ماجرا هایکی قضیه «تغاره شاه »مرد مجهول الهویه ایست که در دوره امیر شیرعلیخان درشهر مزار پیداشد . این شخص مکار در لباس فقر درآمد ومردم بسیاری را بفریفت تاجائیکه سردار فیض محمد خان والی‌بلخ دست ارادت به اوداد . این مرد درخارج شهر منزل گزیده وهفته‌وار تغاره ئی دردست دا خل‌شهر میشد ونذوری درتغاره جمع میکرد . منزل این شخص باغچه پراز گل واشجار و آب روان داشت ومرجع مردم بود. اوبواردین کوکنار وچرس وتریاك تقدیم میکرد وخود

در خفا زندگی مرفه یی داشت او سردار فیض محمدخان رامژده داد که پادشا هی افغانستان نصیب اوست . سخن اوآنقدر موثر بودکه سردار توپهای شادیانه‌آتش کرد. نایب محمدعلم خان والی بلخ توسط مرزا یعقوب علی خافی (نویسنده تاریخ پادشاهان متاخر افغانستان) بعداز مرگ تغاره شاه خانه اورا بشگافت وازته‌خاکها کوزه مسکرك طلاونقره ، واز زیر زمینی هایش خمهای روغن وبر بج وقروت بیرو ن کشید (۱) مردم ازززندگی مرموز او درتعجب شدند. میتوان این . سیه‌را نمونهٔ ا ز فعالیت های مخفی منفی سیاسی آنزمان دانست .

امیر شیرعلیخان بنام تجهیز سپاه برهرفردی ازنفوس افغانستان چهار رو پیه حواله‌کردکه درآن روزگار یك تحمیل سنگینی برمردم بوده وعامل رنجش بیشتردهقان ومالدار ازپادشاه گردید . بعلاوه درپایتخت وشهر های عمده افغانستان یك پروپاگند خائینانه پراز اتهامات ننگین ودر وغین به‌نسبت امیر شیرعلیخان مثل سیلابی جاری شده‌بود که حاکی ازشراب خواره گي وَمعاشقه بامحارم وضدیت باسو گند ومواثیق قرانی امیر شیرعلی خان بود وامثال آن .در حالیکه امیرشیرعلیخان ازتمام این چیزها عادتاً وعقیدتاً مبرا بود. ازدیگر طرف هنگام حمله انگلیس در افغانستان این دسایس امیر شیرعلی خان راتحت تلقین قرار داد که‌پایتخت راگذاشته به‌بلخ رود وبا جلب کمك ازدولت روس مجددا ازبلخ وهرات بروی دشمن بریزد. البته تمام این عوا مل نمیتواند از مسئولیت تاریخی امیر شیرعلی خان بکاهد ویاضعف سنجش اراده اوعذر خواه لغزشهای او گردد. زیرا تاریخ بالای اعمال ونتایج عملی رجال قضاوت‌میکند نه بالای نیات آنان. خصو صا که امیر اعتماد خودرا بالای مردم دلیر افغانستان‌و قشون مجهز آن باخته وچشم امید بیك کشور خارجی دوخته داشت. معهذا امیرشیر علی خان اولین پادشاه سلسله محمدزائی بودکه هیچ معاهده یی رابا خار جی امضا ء نکرد که ناقض استقلال افغانستان باشد ، ونه هیچ پارچه زمینی را از افغانستان‌بیك دولت خارجی گذاشت .

امیر شیرعلی خان بعداز گرفتن خبر عبور قشون انگلیس ا ز سرحدات ثلاثه افغانستان ، به حکام وافسران ننگرهار وپاکتیا وقندهار امر داد که ازجلو هجو م دشمن تاهرات وکابل عقب بکشند ومنتظر امر ثانی شاه‌باشند. خودامیر در۱۰دسمبر ۱۸۷۸ در دربار بزرگی بایستاد وبمردم ابلاغ کردکه: من به بلخ و از آنجا به سنت پترسبرگ میروم تاقضیه تجاوز انگلیس را دریك کانفرانس بین المللی طر ح و حق افغانستان را اعاده کنم . غریو ازمردم برخاست وفریاد هابلند شدکه : غلط است، ما باید باشمشیر ازدشمن جلوگیری کنیم .امیر برآشفت ونپذیرفت ومثل یك‌پادشاه مستبد نعره زد که : چیزیکه من میدانم شما نمیدانید . (درحالیکه اونمیدانست ومردم میدانستند) نماینده های کابل صدا کردند که: چون شما میروید پس شیر بچـه را (مراد از سردار محمدیعقوب خان فرزند بزرگ ومحبوس امیر داشتند)از قفس رها کرده بما بدهید تادم روی شمن را بگیریم .امیر شیرعلی خان پذیرفت وسردارمحمد یعقوب خان رابخواست وبحیث والی کابل به‌مردم معرفی کرد، واین دربا ر غم‌انگیز خاتمه یافت .

امیر شیرعلی خان به‌عجله تهیه سفردید ودر ۱۳ دسمبر کتباً به‌انگلیسها از قصدوعزیمت خود خبرداد . اماانگلیسها میدانستند که دولت روس قادر به آ تش کردن یك گله‌هم دربرابر امپراتوری برتانیا نیست .متعاقباً امیر شیرعلی خان وحر م واولاد اوویکعده وزرا ومامورین وافسران باششهزار عسکر به استقامت‌بلخ حر کت کردند ، درحالیکه قاضی قادر و وسردار شیرعلیخان اوراترك نمیکردند . هیئت

---

(۱) پادشاهان متاخر افغانستان جلددوم صفحه ۲۲۵

روسیه نیز دراین سنگرشامل بود. امیر شیرعلیخان دراول جنوری ۱۸۷۹ وارد شهر مزار شد وخواست مستقیما به‌قلمرو روسیه داخل شود. ولی مردم وسپاه بلخ نگذاشتند وجنرا لفیض محمد خان به‌امیر شیرعلیخان گفت‌که ماعلم جهاد بلند میکنیم وباانگلیس درمی آویزیم ؛ سپاه بلخ نمیگذارند که‌شما به‌کشوربیگانه روید . امیر ازترس قیام سپاه فسخ‌عزیمت کرد وباجنرال کافمان کتبا تماس گرفت، وهم هیئتی مرکب از وزیر خارجه شاه محمد خان وقاضی قادروسردارشیرعلی‌بغرض مذاکره وجلب موافقت روس بمطالب دفاعی خود، درتاشکند اعزام نمود . درمکاتیبی که کافمان درجواب امیر نوشت هم ازقبول سفیر امیر درپتروگراد وهم ازدادن هرنوع کمکی انکار ورزید وگفت که‌بایستی امیر ازافغانستان خارج‌نشده وهرنوعی است با دولت انگلیس مصالحه‌کند. بعدهاکافمان نوشت که‌میتواندامیررادرتاشکند بپذیرد نه‌در پترو گراد . زیرا روسیه میخواست که درصورت تقسیم افغانستان بین انگلیس‌وروس امیر راآله پیشرفت مطالب خود قرار دهد. ولی امیرشیرعلی خان ناگهانی مریض‌شد ودر ۲۱فروری ۱۸۷۹ به‌عمر ۵۶ سالگی چشم ازجهان پوشید ویکبار دیگر افغانستان بواسطه تجاوزات سیاسی ونظامی دولت انگلیس در دریای خون غطه ورگردید.

تمام مردم مملکت ازاین ضعف اراده وفرار امیر ازمقابل دشمن ، منزجرشدند ولب به‌طعن کشودند زیرا امیر شیرعلی‌خان که وظیفه پادشاهی افغنستان رابه‌عهده گرفته وسالها بر ملیونها نفوس حکمرانده‌بود، اینك وظیفه ثقیل خودرا اهمال و جنگ ناکرده از مقابل دشمن فرار نموده بود .

درزمان سلطنت یعقوب خان (ازمارچ تااکتوبر ۱۸۷۹):

امیر محمدیعقوب خان هنگام پادشاهی‌پدر، مردنیك نامی بود ودر اعاده سلطنت پدر درهرات خدمت شائسته نمود. همچنین در استرداد قندهار شجیعانه شمشیر راند. اهالی اورا که پسر ارشد پدربود دوست داشتند واز تعیین عبدالله بولایتعهدی منزجر واز حبس محمدیعقوب خان‌متاثر بودند. چنانیکه مردم کابل اورا «بچه شیر» میخواندند وهنگام فرار امیرشیرعلی خان اورا واداشتند تا محمد یعقوب خان‌را رها وجانشین خودتعیین نماید. مردم وسپاه بلخ‌نیز بعداز مرگ امیرشیرعلی خان پسر او سردار محمد ابراهیم خان ودختر اوسابوجان راکه ادعای جانشینی پدر داشتند ، ترك‌کردند ومحمد موسی‌خان پسرهفت ساله محمد یعقوب خان رابنام‌پدرش بحکومت برداشتند . عسکر ومردم هرات نیز شهر رابدون جنگ وبمیل خودبنام محمدیعقوب خان به برادر ش سردار محمد ایوب خان دادند . سا یر ولایات‌افغانستان هم بعیت نامه‌های خودشان رابه امیر محمد یعقوب فرستادند وبلا فاصله در تمام افغانستان نام اودر منابر خوانده شد .

مردم که ازتجاوز نظامی انگلیس در قندهار وکورم وخیبر مطلع شده بودند . برای امحای دشمن منتظر پادشاه‌ورهبرا نی بودندکه درزیر علم اوجمع شوند و بر سردشمن بریزند . این‌پادشاه نیز امیرمحمد یعقوب خان بودکه درمیدانهای جنگ مغفر فولادی برسرمی نهاد وزره وچار آئینه دربر مینمود وبر قشونی می‌تاخت .در حالیکه اکنون امیر محمد یعقوب خان دیگر آن محمد یعقوب خان گذشته‌نبود. او در جوانی (۲۵ سال داشت) درزندان بالاحصار در افتاد وهفت سال درزیر ثقالت تجرید وتنهائی ، اندوه وناامیدی نفس میشمرد . اوکه عصبیت ولجاجت پدر میدانست از زندگی ناامید بود وخودش رامحکوم ابدی درزندان میشمرد . لهذا این اندوه بی پایان باز جر زندان درسال سوم محبوسی اورا در بستربیماری انداخت . این‌تنها نبود اوبتدریج اعصاب خودش را ازدست داد وبه بیماریهای عصبی روحی مبتلاگردید. پس دنیا وزندگی درنظر اوتاریك ووحشتناك آمد وشور وهیجان جوانی درنفس بمرد . بالاخره بموجودی تبدیل شدکه ازهر چیز میترسید وقوه اراده وتشبث و مقاومت خودش را غایب کرده‌بود .

سردار محمد یعقوب خان درچنین حالی بشکل ناگهانی ازتابوت زندان به‌تخت حکمرانی کشیده شد، درحالیکه شهر ودیار ،افسر وعسکر ،مردم ودربارهمه درچشم اوبیگانه می‌آمد . درباریان او قصه میکردند که : محمد یعقوب خان بعداز رهائی اززندان در سراچه شرقی بالاحصار پهلوی اورسی گشاده نی نشست ومجلس گفتگو دایر گردید . درچنین وقتی امیر محمد یعقوب خان از اورسی به بیرون نگاه کرد ، بروبر تپه مرنجان توپی رادید که دهنه آن به استقامت بالاحصار دراز شده بود. شاه‌از دیدن آن متوهم شد واز اورسی به‌عقب رفت. یکی ازمامورین دربار اوملتفت این وضع شد وامر کردتاتوپ رابدیگر جامنتقل ساختند وامیر آرام گرفت.

امیر محمد یعقوب خان که در ۱۰دسمبر از جانب پدرو الی کابل تعیین شده بود بعداز مرگ پدر درمار چ۱۸۷۹ پادشاهی خودش را اعلام وبه انگلیس وروس اخبار نمود. اما او ووزرای وفادارش (مستوفی حبیب الله‌خان صدراعظم ،مرزاشاه محمدخان وزیر خارجه ، داود شاه‌خان سپهسالار ومرزا محمدنبی خان دبیر)ازطرف یکعد ه سرداران وحامیان انگلیس احاطه شده واتصا لا تحت اندرز وتلقین منحر ف سیاسی قرار میگرفتند . سردار ولی محمد لاتی درکابل برضد امیر داخل فعالیت بود و میخواست بواسطه فرو ختن افغانستان وخدمت به‌انگلیس خودش به‌پادشاهی برسد. سردار شیرعلی خان (حاکم قندهار) باانگلیسها ساخته وبرای ازدست ندادن حکومت قندهار در خدمت دشمن داخل شد. سردار محمد حسن خان (حاکم جلال آباد)عین رفتار سردار شیرعلی‌خان را دربرابر انگلیس اتخاذکرد. اینهایك دسته فیودالهای طفیلی وهیچکاره ئی‌بودند که‌فقط میخواستند نان مفت بخورند وحکم برانند، چه در سایه دوست باشد یادشمن . چنانیکه درجنگ دوم‌انگلیس وافغان همین هازیر پرچم برتانیه قرار گرفته وبررخ ملت افغانستان شمشیر کشیدند .

امیر محمد یعقوب خان از روز اول جلوس خود، افغانستان وخویشتن را به ترحم دشمن سنگدل سپرد اما انگلیسها که زیر ضربات مردم افغانستان در جبهات ثلاثه قرار گرفته وآینده وخیمی راپیشبینی میکردند مجبور بودند که باامیرمحمد یعقوب خان راه مـذاکره راباز کرده ، مطلوب خودرا از این راه بدست آرند وبدون جنگ به‌هندوستان برگردند . برای همین مـذاکره بودکه سردار یحیی‌خان خسرامیر راکه در وقت حبس امیر به هند فرار ودر کشمیر مقیم شده بود ، انگلیسها بخواستند ودرکابل فرستادند ، همچنین منشی بختیارهندی را. زیرا انگلیسها اکنون‌بدو مطلب بیشتر تکیه میکردند : - یکی نگهداشتن راه های ثلاثه بولان وکرم وخیبر ،دیگر در تحت نفوذ در آوردن سیاست خارجی افغانستان . پس برای رسمیت دادن این دو مقصد عوامل انگلیسی بکار افتادند ومنشی بختیارهندی نماینده انگلیس در کابل و بعضی سرداران نزدیك امیر موفق شدند که‌امیر محمد یعقوب خان رابه سفر درگندمك وامضای قرار دادی وادارند.

امیر محمد یعقوب خان سردار یحیی خان رابرای آوردن عائله خود د ر شهر مزار فرستاد و خودش در ۲ می ۱۸۷۹ بامنشی بختیار هندی و۲۵ نفر سردار وچهار صدسوار - بشمول کاکاهای خود سردار نیك محمدخان ، سردار محمد هاشم خا ن وسردار محمد طاهرخان - به‌گندمك رفت ودر ۸ می رسید . طبـق امر لیتن ،نماینده سیاسی انگلیس کیوناری مامور مـذاکره در گندمك بود. اوپیشنهاد مینمودکه:

۱-افغانستان اراضی خیبر ومیچنی رابه انگلیس گـذاشته وبا قبایلی که در این دو منطقه زیست دارند، ارتباطی نداشته باشد ۲۰ - تمام علاقه های واقع بین «تل وشتر گردن »و «سیبی وپشین » به‌انگلیس تعلق داشته‌باشد ۳۰ - روابط خارجی افغانستان مربوط به مشوره انگلیس گـردد ۴۰ -درآن حصصی کـه انگلیس د ر

افغانستان تعیین کند. افسران بر تانوی وعده ئی از محا فظین ا نگلیسی مقیم شوند .

امیر محمد یعقوب خان تمام این مطالب راقبول نمود، ولی مستوفی حبیب الله خان صدراعظم وداود شاه خان سپهسالار افغانی (که بامرزا محمد نبی خان دبیر با امیر یکجا بودند) این پروژه را رد کردند ومذاکره تا ۱۷می طول کشید . دراین وقت سردار ولی محمدخان لاتی به‌کیوناری خصوصی پیشنهاد کرد که اگر پادشاهی کابل به اوداده شود تمام مطالب انگلیس راچشم پت قبول وامضامیکنم اما انگلیسها میدانستند که شهرت انگلیس پرستی سرد ار ولی محمدخان درسر تاسر کشو ر پیچیده ومردم افغانستان باکینه وتنفر اورا «لاتي » نام نهاده اند واو قادر به انجام مواد قرار داد مطاوبه نخواهد بود. پس انگلیسها مصمم شدند که این قرار داد را بالای خود امیرمحمد یعقوب خان امضا کنند ومجلس مذاکره گندمك را مخصو ص به‌شخص امیر محمد یعقوب خان نمودند تااز مقاومت صدراعظم وسپهسالار رها ئی یابند .انگلیسها که درجریا ن‌مذاکره ضعف امیرمحمدیعقوب خان رادیدند شرایط قرار داد راسخت‌ترکردند وپیشنهاد سردار ولی محمدخان لاتی‌راجهت‌فشارآوردن‌برامیر ، بمیان کشیدند.امیر محمد یعقوب‌خان‌باعموی خودسر دارولي محمدخان‌دراظهاراطاعت به انگلیسی داخل مسابقه شد ودر ۲۶ می ۱۸۷۹ معاهدهٔ ننگین گندمك بقرار ذ یل امضا گردید ونام سیاه جاویدانی از امیر محمد یعقوب خان درتاریخ ا فغا نستان با قی مـانـد .

معاهده گند مك:

«این عهدنامه مبنی برشرایط ذیل بین‌حکومت برتانیه ووالاحضرت (!) محمد یعقوب خان امیر افغانستان و متعلقا ت آن (!) بغر ض اقامه روابطصلح ودوستی منعقد گـردید .

«۱ـ از روزیکه این عهدنامه به‌تصدیق‌طرفین میرسد، بین‌حکومت بر تانـیـه ووالاحضرت امیر افغانستان ومتعلقات آن وجانشینان امیر، صلح ودوستی دا یمی برقرار خواهد بود .

۲ـ والاحضرت‌ا میر افغانستان وملحقات آن متعهد میشود که بعداز تصدیق این معاهده اعلان عفو عمومي تمام آنکسانیرا صادر مینماید که دردور ان جنگ به طرفداری اردوی انگلیسی کار کرده اند. واینها در هرد رجه ومراتبی که‌باشند ،ا ز مجازات و مصا دمات محفو ظ خواهند بود . (امثال سردار ولی محمد خا ن لا تی وغیـر ه) .

۳ـ امیر افغانستان وملحقات آن‌متعهد است‌که درروابط باحکومـت هـا ی خارجي پابند مشوره باحکومت برتانیه بوده وبااین حکومات عهدی نبندد و سلاح بر ضد شان نبردارد ، ودر صور ت‌حمله خارجی ،امداد نظامی واسلحه وپول انگلیسی بغر ض دفا ع طـو ریکه انگلیس منـاسب داند ، ا ستعمـا ل خو اهد شد . سپاه انگلیسی بعد از انجام کاردفاع، از افغانستان به‌قلمرو برتانو ی مـر ا جعت خواهند نمود .

٤ـبرای حفظ ارتباط نزدیك بین حکومت برتانیه ووالاحضرت وهم‌بغرض حفظ سرحدات مقبوضات والاحضرت،طرفین متعهد میشوند که درکابل یك‌نماینده‌انگلیسی با د سته نظامی محافظ در منزل شایان شان خود مقیم خواهدشد . ودر صو ر ت بروز یك معامله مهم خارجي ، برتانیه حـق دارد که درسر حدات افغانستان‌نمایندگان انگلیسی وعساکر محافظ اعزام نماید . در موقع ضروری که مفاد طرفین متصورباشد، والاحضرت امیر افغانستان هم میتواند نماینده‌ئی بدربار گورنر جنرال مقیم نماید، همچنین درسایر جاهای هند که رضای طرفین باشد .

۵ـ حفاظت نمایندگان انگلیسی به‌عهد ه والاحضرت امیر افغانستان‌وملحقا ت

آنست . حکومت انگلیس متعهد است که نمایندگان اودر امور داخلی افغانستان مداخله ننمایند.
٦ـ والاحضرت امیر افغانستان وملحقات آن ازطرف خود وجانشینان خود متعهد میشود برای رفت وآمد اتباع برتانیه در افغانستان مشکل تراشی ننمایند تامحفوظ بوده وتـ ـبت نمایند.
٧ـ چون تجارت بین طرفین بطور مسلسل جاریست ، والاحضرت امیر افغانستان تعهد میکند که برای حفظ تجار وتسهیل عبور مال التجاره درشاهراه های عمومی ،سعی بلیغ بکاربرد ودر حفظ راه‌هابکوشد .برای ترقی تجارت وانتظام راه ها ومالیات تجارتی وغیره، يك قرار داد تجارتی جداگانه درطول یکسال بسته خواهد شد .
٨ـ بغرض تسهیل درروابط تجارتی وآمد ورفت ، طرفین متعهد هستند که از کرم تاکابل يك‌خط تلگراف‌بمصرف بر تانیه کشید ه شد ه و امیر افغانستان آنرا حفاظت نماید .
٩ـ چون بین هردو حکومت طبق این معاهده دوستی برقرار شده است، حکومت برتانیه شهر های قندهار وجلال آباد وعلاقه هائی را که اکنون تحت اشغال قشو ن برتانوی قرار دارد تخلیه کرده وواپس میسپارد ، به استثنای : کرم ، پشین‌وسیبی (طبق نقشه ملحقه) که‌تحت تسلط وانتظام برتانیه‌است، امااین سلطه دایمی نبوده ومالیات آن بعداز وضع مصارف داخلی ،سالانه به‌امیر افغانستان پرداخته خواهد شد. حکومت بر تانیه انتظام‌میچنی وخیبر راکه بین پشاور و جلال آبادواقع‌است ، دردست خود میگیرد . وهم انتظام امور رفت وآمد قبایلی راکه دراین دومنطقه تعلق دارند، برتانیه بدست‌خود خواهد داشت .
١٠ـ حکومت برتانیه بغرض امداد به‌والاحضرت امیر- تااختیار ات حقه خود راحاصل نماید ـ وهم درمقابل شرایط قبول شده این قرارداد ،تعهد میکند که‌سالانه ششصدهزا ر روپیه به‌امیروجانشینان اوبپردازد.
این عهدنامه درگندمك بتاریخ ٢٦می ١٨٧٩ مطابق ٤جمادی الثانی ١٢٩٦هجری منعقدگردید .
امضا ء امیرمحمد محمدیعقوب خان .امضای میجران. کیوکناری افسر سیاسی درامور مخصوص امضای لیتن (گورنر.جنرال هند) .
این عهد نامه بروز جمعه ٣٠می ١٨٧٩ درسمله ازطرف وایسرای وگورنر جنرال هند و ستان تصدیق تصدیق شد. امضای ای.سی .لیال سکرتری خارجه حکومت هند . »

بدینطریق امیرمحمد یعقوب خان يك‌سلسله جبال صعب المرور را باساکنین دلیرآن که‌سپر افغانستان درشرق کشور بمقابل هجوم استعمار بود، باعلاقه کر م تاابتدای جاجی ، درهٔ هیبتنا ك خیبر تاکناره شرقی هفت‌چاه ، لندی کوتل وسیبی وپشین را تاکوه کوژك واستقلال کشور افغانستان یکجا ورسما بدشمن تسلیم نمود ودست اجنبی را درداخل افغانستان آزاد گذاشت . کیوناری مغرورانه بـه لیتـن نوشت که: این معامله راطوری باامیرمحمد یعقوب خان انجام داده است، گویااینکه بايك قبیله‌ئی درسر حدانجام گرفته است . لیتن در هند وکابینه دیز رایلی درلندن ازشادی این فتح عظیم وسهل الحصول که‌شا هرگهای حیاتی سوق الجیشی افغانستان را (بولان، پیوار وخیبر)در دسترس انگلیس گذاشته بود، جشن گرفتند .دیزرائیلی که‌بعد از امر مارش در افغانستان در پارلمان لندن اظهار کرده بود : مقصد از جنگ وهجوم انگلیس در افغانستان تصحیح سرحدات است ـ اینك بمقصد رسیده بود .

اوچنانیکه وعده داده بود، مداخله انگلیس در افغانستان آندولت را مالك سه‌شاهراه افغانستا ن به هندوستان ساخته بود. علاوتاًبامعاهده گندمك افغانستان بحیث مستعمره برتانیه در می‌آمد .

انگلیسها بعدازین فتح درسرحدات جدید کرم علیاوخیبر عقب کشید ندوتخلیه قندهار وعقب کشی‌به‌کویته را محول به «سردشدن هوا»نمودند. امیرمحمد یعقو ب خان از گندمك بکابل مراجعت کردوحکوما ت ولایات قندهار ،گرشك،قلات،ننگرهار و لغمان را به‌کاکاها وکاکازاده های‌خود (سردار شیرعلیخان بن‌مهر دلخان، سردارمحمد یوسف‌خان، سردار محمدطاهر خان، سردار محمدحسن خان وسردار محمد آ صف خان بن سردار یحیی خان) اعطاکرد وخود بشکل یك‌تماشا چی عاطل وغافل باقی‌ماند. یکماه بعدتر «سرلوئی کیوکناری »بحیث سفیر انگلیس بلز بار کابل بایك هیئت بزرگ ـ مستر جینکنز منشی، داکتر کیلی طبیب، لفتننت هیملتن تومانداان گا رد محافظ و٥٦٠نفر عسکر ـازراه کرم‌داخل افغانستان گردیده ودرسرحدبفرمان‌امیرمحمد یعقوب خان ازطرف یك قطعه عسکر افغانی استقبا ل شد. کیوناری در ٢٤ جو لائی ١٨٧٩ وارد کابل گردید ودریك عمارت عالی بالاحصار جاداده شد . امیرمحمدیعقوب خان در ورود اونه کندك پیاده سوار ودوباتریه توپ به استقبال فرستاد و باهفد ه آتش توپ مراسم اعزاز بجاآورده‌شد. اینست که کیوناری مثل‌سلف خود مکناتن تکیه بربالین ناز وغرور زد .

یکماه وچندروزی کیوناری فرصت داشت که درزیر نقاب سفارت ،دست به حکمرانی دراز کند وبه‌تشکیل دربار هاواعطای اوامر ونواهی‌ومداخله‌صریح‌در امو ر اداری افغانستان ببردازد . امامردم وسپاه کابل در ٣سپتمبر ١٨٧٩ برخاستندو اورا باهیئت سیاسی وگارد محافظش بکشتند ومنزل وسامان وبسترش رابسو ختند .امیر محمدیعقوب امر داد که‌سپاه کابل راششماه معاش نقد ازخزانه داده وترخیص کند تادر ورود دشمن ، پایتخت کشور گشاده وبی‌دفاع باشد. زیرا در آنروز گارازدو ی افغانستان متشکل از افرادی بودکه خوش برضا وبرای تمام عمر داخل خدمت‌نظامی میشدند . اگر یکبار این اردو از خدمت نظامی معاف میگردید تشکیل مجدد آن وقت بسیاری .بکار داشت . البـته سپـاه کابل وسپهسالار در تعمیـل این امر تعلـل نشا ندادند .

وقتیکه حکومت انگلیس از سرنوشت شوم هیئت سفارت خود در کابل مطلـع شد، سوقیات انتقامی آغاز نمود واز هر جبهه‌ئی پیشتر جنرال سر فرید ر یك رابرتس ازمحاذ کرم به استقامت کابل مارش کرد. امیرمحمد یعقوب خان که‌سپاه‌کابل راقبـلا منحل نموده بود به‌حکام پاکتیا وننگرهار وقندهار امرکرد که راه های عبوز قشون دشمن راباز گـذارد وبدفاع نبردازد. آنگاه هیئتی مرکب‌از مستوفی حبیب‌الله خان صدراعظم ومرزاشاه محمدخان وزیر خارجه در ٢٠ سپتمبر ١٨٧٩ نزد رابرتس درعلی خیل کورم فرستاد وخواهش تو قف سوقیات نموده وعده داد که‌مرتکبین قتل کیوناری رادستگیر ومجازات خواهدنمود. البته رابرتس که نقشه اشغال تمام‌کشور را دردست داشت نپـذیرفت وهیئت رادر٢٥ سپتمبر ١٨٧٩ رجعت دادوخودپیشتر آمد، در حالیکه سردار ولی‌محمدخان لاتی‌قبلا ازکابل بخدمت اورفته وتوانائی‌خودرادر راه خدمت به‌انگلستان تقدیم کرده‌بود. امیر محمد یعقوب خان بعد از اعزام هیئت

در علی خیل ،خود نیز بادو صدسوار و۴۵ نفر سردار بشمول محمد موسی خا ن ولیعهد هفت ساله و داود شاه خان سپهسالار ازکابل به‌لوگر کشیده در موضع خوشی اتراق نمود، ودر ۲۷ سپتمبر ۱۸۷۹ مکاتبه بار ابر تس رادوام داد. تااینوقت بریکدیگر جنرال بیکر باقشونی خوشی رامعسکر قرار داده بود. همینکه رابرتس ازراه شتر گردن بخوشی اوگر رسید امیرمحمد یعقوب‌خان بااوداخل مـذا؟ـه شد و بدوستی سابقه خود به انگلیس وقبول معاهده گندمك متوصل گردید. در حالیکه رابرتس نسبت به اوچنین نوشت : «...امیر محمدیعقوب خان تقر یبا ۳۲ سا له است ... قوای اخـلاقی اومعدوم گردیده ... چشمان لرزان ومن تعش اومستقیما به هیچکس نگاه نمیکند ... در برخورد اول بااو من احساس کردم که مرد دو رویه است معـهـذا ظاهر را بااو نگهداشتم ...»

در ۳ ـاکتوبر ۱۸۷۹ رابرتس امیر محمد یعقوب خا نرا نظربند وتحت الحفظ با خود رو بکابل حرکت داد ودر ۶ـاکتوبر بکابل رسیده «درسیاه سنگ »وتپه‌همجوار آن معسکر ساخت . امیر محمد یعقوب خان در داخل کمپ انگلیسی (تپه مرنجان) و مو ضع «هندوسوزان » درخیمه ئی‌جاداده شد وتقریبا دوماه دیگربشکل محبو س درکابل ماند. انگلیسها بعداز اشغال کابل بالاحصار پایتخت کشور راباتمام ذخا یر آن مخصو صا مخاذن لوازم نظامی گرفتند .این مخزن هاکه درده سال سلطنت امیر شیرعلی‌خان بازحمت زیاد پرشده بود ، مشتمل بر ۲۵۰ تن باروت ،صد هاهزار گلوله وکارتوس وپتاقی ، ۸۵ توپ وهزار هاتفنگ وشمشیر وزین ولجام سوا ر ه نظام و غیره اشیای نظامی بود، که‌امیر محمد یعقوب خان همه‌را برایگان در دست دشمن خارجی انداخت تابر فرق‌مردم افغانستان بکوبد .انگلیسها در۱۲ اکتوبر ۱۸۷۹ انهدام شهر بالا حصار را اعلان کرد ند ودر همین روز استعفی امیر محمد یعقو ب خان را از سلطنت افغانستان گرفتند زیرا امیر نمیخواست روز تخریب بالاحصار طبـق دعوت رابرتس حضـ:ر بهم رساند .

انگلیسها بعداز استعمال امیر محمد یعقوب خان برضد ملت و کشو رش دیگر احتیاجی به وجود او احساس نمی‌نمودند لهـذا اورا دراول دسمبر ۱۸۷۹ در معیت یکقطعه نظامی محبوسا درهندوستان انگلیسی تبعید نمودند . اودر آنجا جیر ه خوار انگلیس بودتا بمرد .همچنین انگلیسهامرزا شاه‌محمدخان‌وزیرخارجه افغانستان را درهند تبعید وداود شاه خان سپهسالار را درکابل محبوس نمودند . بعد هـا مستوفی حبیب الله‌خان صدراعظم نیز به‌هندوستان تبعید شد وسردار یحیی خا ن وسردار ذکریاخان‌درعقب امیر محمد یعقوب خان فرستاد هشدند.وامامردم افغانستان از آن پس نام این‌پادشاه ترسو وبد بخت راباتنفر وانزجار یاد میکردند واز اولاد و احفا دش متنفر بودند تاجائیکه ۴۵ سال بعد تر هنگام قیام مردم پکتیا برضد شاه امان الله‌خان که قشون دولت مغلوب شد هبود، عبدالکریم خان پسر خوانده امیرمحمد یعقوب خان از هند درسرحد افغانستان فرستاده شد تارهبری قیام کنندگان را در دست گیرد . اماهمینکه مردم پکتیا شنیدند او پسر یاپسر خواندهٔ امیر محمدیعقوب خان است دست ازقیام کشیدند وبه سلطنت شاه امان الله‌خان تسلیم شدند ،رهبران

شورش هم بدولت سپرده شدند. حکومت انگلیس نیزطبق نوته حکومت افغانستان مجبورشد که عبدالکریم خان را ازهند دور کند ودر برما بفرستد. ولی بزودی یکنفر ازاتباع افغانی بنام مولوی یار محمد خان مقری ازافغانستان بههند رفت وعبدالکریم خان رادر برما بکشت وبه افغانستان برگشت . بعدها - پس از ختم دوره اغتشاش بچهسقو - سردار محمد موسی خان پسر وولیعهد امیر محمد یعقوب نیز بدولت افغانستان پناه آورد ودرکابل بود تابمرد .مگر مردم این سردار پیررا دیگر نمی شناختند کههمان ولیعهد قدیم است .

هفتم

تجاوز دومین دولت انگلیس ومبارزه مردم افغانستان

(از نوامبر ۱۸۷۸ تاآگست ۱۸۸۰)

جنگ‌دوم انگلیس‌وافغان دنباله همان جنگ اول انگلیس وافغان است که‌فقط‌بایك متارکه ۳۵ ساله‌ازهم جدامیشوند. زیراعلت جنگ(سیاست پیشروی استعمارانگلیس در آسیای وسطی)تغییر نکرده بود ، منتهی وسایل جنگ بنفع‌انگلیس وضر ر افغانستان تغییر یافته بود. بدین معنی که در جنگ اول ، انگلیس از افغانستان دور ودولت سکهه پنجاب در بین حایل بود، قوای انگلیس مجبور بودکه ازساحل ستلج (حدفاصل سکهه وانگلیس)تاداخل حدود افغانستان تقریبا چهار صد میل‌راه‌رابپاپای شتر واسپ طی کنند وآنگهی خط مواصله وامداد شان منقطع باشد . انگلیسها آنروز خطوط آهن وموتر نداشتند وسپاه او مجبور بودکه از فیروز پور براه سکرو شکارپور تاکویته وقندهار راه طویلی بپیماید . درحالیکه درجنگ دوم دیگر دولت حایل سکه وجود نداشت وانگلیس همسایه دربدیوار افغانستان بود. اینك در پشاور دو فرقه سپاه انگلیسی ودر کورم یك‌فرقه ودر کویته دوفرقه نظامی حاضر وآماده پیکا ر بود. درعقب این سپاه ، اردوی صدهزار نفری انگلیسی قرارداشت که‌باوسا یل مخابرات تلگرافی وامور صحی منظم و نقلیات قوی (برای هر فرقه پانزده هزارنفری ۳۵ هزار حیوان باربر تخصیص داده شده‌بود) وانجنیر ی وفابریکه‌های‌با ر و ت وگلو له وارابه سازی ودو خط آهن مجهز بود. دولت انگلیس باتکیه به‌چنین قدر تی بودکه باتجربه شکست جنگ اول خود در افغانستان ، باردوم به هو س تسخیر افغانستان افتاد، ورنه ذکای انگلیسی قضایا ی راکه باتجر به بایستی حل شود ، می خواهد باتفکر و اندیشه حل نماید تاچه رسد که تجر به هم نموده با شد .

افغانستان در طی زمان متارکه ۳۵ ساله پیشبینی وآماده‌گی نظامی برای یك حرب بزرگ خارجی نداشت وهنوز اسلحه عمومی منحصر به تفنگهای فتیله ئی ودهن پر وچقماقی بوده ، تفنگهای دنباله پرو پتاقی بسیار کم داشت. امیر شیر علیخان که‌تازه به‌تنظیم امور نظامی پرداخته بود بافرار معجل خود واصدار اوامرعقب کشی سپاه از محاذات خیبر وپیوار وقندهار ،اردوی ۵۰ هزار نفری افغانستان را متفر ق وپراگنده ساخته مرکز سوق واداره اردو را ازبین برده بود. امیر محمد یعقوب خا ن ازپدر پیشتر رفت وارد ورابکلی منحل نمود. این‌تنها نبود باتسلیم امیر محمدیعقوب خان بدشمن ، دولت وتشکیلات واداره افغانستان نیز معدوم شد. پس امپرا تو ری انگلیس باتمام قوای خود، باملت بی‌دولت افغانستان وبااردوی بی سوق واداره آ ن مقابل گردید . خصو صا که‌فعالیت های مخفی انگلیسی زمینه اختلال وانحلا ل کشور را قبلا در دربار اشرافی افغانستان آماده کرده‌بود . بمشکل میتوان دید که ملتی درداخل چنین شرایطی بتواند در مقابل بزرگترین امپراتوری های جهان مقاومت

نماید ، معهــذا مردم افغانستان یکبار دیگر این وظیفه عظیم رابشکل حیر ت انگیزی انجام داد.

درهر حال بعد ازآنکه دولت انگلیس به‌حمله در افغانستان مصمم شد ،همینکه جواب او لیتماتوم او از طرف امیر شیرعلی‌خان دروقت معین نرسید قشون انگلیسی ازسه محاذ سرحد افغانستان راعبور نمود: محاذ قندهار ، محاذ کورم ومحاذ خیبر . ستونهای انگلیسی مو ظف بودندکه درمحاذ قندهار از دیره غاری خان براه بو لا ن کویته ، کو ژك وچمن در قندهار فرود آید، واز پشاور برا ەجمرود ،علی‌مسجد ودکه به جـلال آباد سرازیر گردد . همچنین ستون سوم ازکوهات براه تل ،پیوار ،جاجی میدان خوست ولوگر ، کابل پایتخت افغانستان را اشغال نماید. محل تلاقی‌هر سه سپاه هم عندالا قتضا کابل بود .

ستون قندهار مرکب از دو فرقه وعبارت از دوازده هزا رونهصد عسکر ونود توپ بودکه یك فرقه احتیاط مشتمل بر٦٦٠٠ عسکر و١٨ توپ درعقب خود داشت . بعدها این فرقه نیز وارد قندهار شد وتعداد مجموع قشون مهاجم به ١٩٥٠٠ نفر عسکر و ١٠٨ توپ رسید. سپهدار قشون قندهار جنرال «ستوار ت» بو د همچنین ستون مهاجم کورم ١٥٠٠٠ عسکر تحت قوماندانی جنرال رابرتس وستو ن متجاوز خیبر باقوای احتیاط خود مشتمل بر٢٥ هزار عسکر وزیرامرجنرال «براون»قرارداشت. مجمو ع سپاه انگلیسی به‌تقریبا ٦٠هزارنفر میرسید .

بدینتر تیب سپاه دشمن در ٢١ نوامبر ١٨٧٨ در افغانستان سرازیر شد . درحالیکه لیتن بغرض اغفال مردم اعلامیه نی منتشر وگفته‌بود که جنگ حکومت انگلیس باشخص امیر شیرعلی خان است نه‌بامردم افغانستان . سپاه انگلیس د ر داخل شدن به افغانستان دروازه های سرحدات را برخ خود گشاده یافتند ، زیراامیر شیرعلی قبلا به‌قشون افغانی امر عقب کشی صادر کرده‌بود وهم‌مردم عرض راه از اولتیماتوم انگلیس وخطر تجاوز دشمن اطـلاع نداشتند . لـهـذا حمله دشمن‌ناگهانی وغیر متر قب واقع شد. تازمانیکه مردم مطلع ودر صد ددفاع میشدند، ستونهای قوی وتوپخانه دارد شمن بسرعت درهرسه محاذ ریخته ونقاط مهم استرا تیژیکی را اشغال کرده‌بود .

محاذ قندهار :

جنرال سر دانلد ستوارت وجنرال میکائیل اس ای بیدو لف در ٢١ نوامبر بادو فرقه عسکر براه کو ژك از کویته به‌قندهار حمله کردند . سردار میر افضل خان حاکم قندهار قبلا باقشون قندهار ازراه گرشك وفراه بجانب هرا ت حرکت کرده بود . اگر این امر عقب کشی از طرف‌امیرشیرعلی‌خان صادرنمیشد وامیر در پشین وکویته حمله میکرد ، تمام پشتونها وبلوچها پشت سراو می ایستادند .جنرال صفدرعلی خان چنین پیشنهادی کرد اماامیر شیرعلیخان نپـذیرفت . معهـذامرد م عرض راه به جنگهای شبانه وگوریلائی‌پرداخته حیوانات نقلیه اردوی دشمن را تاراج کردند . دشمن بعداز یك زد وخورد شدید در تخته پل راه خود رابه شهر قندهار بازکرد . دراین جا حملات پراگنده شهریان شرو ع شد. سینت جان افسر انگلیس مورد حمله در فش یك جوان کفش دوز قندهاری قرار گرفت . نواب غلام حسین هندی

ویکدسته عسکر جان «سینت جان»رانجات داده وجوان قندهاری را درمنظر عام اعدام کردند. متعاقبا جوان دیگری بایك کارد بیك دسته افراد دشمن حمله کرده یك لفتنت توپخانه انگلیس رابا سه نفر عسکر دشمن بکشت ، آنگاه خودش قطعه‌قطعه کردید . پنج نفر طلبه درمیدان تمرین نظامی انگلیس به صفوف دشمن حمله کردند وچندین نفر را بکشتند. همچنین نوراحمد قندهاری به‌انگلیسها حمله کرد وچندنفررابکشت. یك پدر هیزم فروش غلجائی بادوپسر خود، همینکه عسکر انگلیسی رابدیدند شترها رارها کرده وحمله کردند . آنها هفت‌نفر افراد دشمن راکشته وچهارنفر را زخمی نمودند تاخود کشته شدند.

استوارت حکومت قندهار رابنواب غلام حسین ونمایندگی سیاسی او را به سینت جان دادو خود بایك فرقه عسکر به‌قلات، بیدفاع حمله واشغال کرد. شهریان قندهار دست‌به سلاح برده وبطور ناگهانی برسپاه وتوپخانه دشمن حمله کردند .این حمله طوری ناگهانی وشدید بود که قشون دشمن سراسیمه شده وبی محابا آتش گشادند . امااین آتش برفرق رفقای عسکری خودشان بوده وعسکر بسیاری درخاك وخون غلتلید . تا این وقت جنرال بیدو لف از قندهار بایك فرقه در گرشك حمله کرده وجای اورا درقندهار یك فرقه تازه دم ازکویته رسیده وپر کرده بود . همینکه بیدو لف واستوارت از حمله‌قندهار یان مطلع شدند بافرقه ها ی‌خود بغرض حفظ شهر قندهار برگشتند . امااستوارت وبیدو لف در عودت خود از حملات کوربلانی مردم عرض راه ، تلفات مالی وجانی بسیار دادند . زیرامردم قلعه‌های عرض راه هارا گذاشته ، آذوقه راباخود بردند وبقیه را آتش زدندتابدست‌دشمن نیفتد ، خودشان راه های رجعت دشمن را ببستند وبه شبا خونها آغاز کرده نقلیات‌دشمن راربودند . دشمن بازحمت زیاد توانست داخل دیوار های شهر گردیده ومحفوظ بماند . از این بعد سه‌فرقه سپاه انگلیسی درداخل شهر قندهار تاانعقاد معاهده گندمك ششماه دیگر باقیماند . ولی این قوا درطول این مدت درپناه چهار دیوار شهر مستحکم قندهار مشغول حفظ جان خودبودند وبدون قریه های اطراف شهر ها در به اشغال این ولایت وسیع نگردیدند . موجودیت این قشون دشمن را دراین شهرفقط توپخانه قوی آنان تضمین میکرد وبس. معهذا حملات پراگنده مردم دوام داشت. حمله کننده گان بغرض میخ‌کوب نگهداشتن دشمن ،دایما حیوانات نقلیه اردوی انگلیس را ازبین میبردند ، تاجائیکه آنقدر اشترانگلیس تلف شد که عفونت نعش ها سبب اذیت وآزار گردید . آذوقه رسانی اردوی دشمن هم سکته پیدا کرد وادویه ولوازم عسکری نایاب شد .

محاذ خیبر :

در ۲۱نوامبر ۱۸۷۸ جنرال سر سموئیل براون وجنرال :بادو فرقه عسکر دردره خیبر به‌قلعه افغانی علی مسجد حمله‌کردند .افغانها بمدافعه برخاستند.درجنگ شدید یکه واقع شد، مدافعین معدود افغان شخص جنرال براون رادر هم شکسته و ازپیش برداشتند . مگر دوستون دیگر دشمن از دو طرف علی مسجد را احاطه‌کردند. افغانها آنقدر مقاومت کردند تاشب‌شد، آنگاه قعه‌را تخلیه‌کردندوخودعقب کشید ند. قلعه در ۲۲ نوامبر از طرف‌دشمن اشغال شد. افریدیهای که چنین دیدند به‌شباخونها

پرداخته وخطو ط مواصله‌دشمن رابین پشاور وعلی مسجد تحت تهدید قرار داد ند. جنرال ماد باششهزار عسکر مو ظف شدکه این راه راباز نگهدارد . ولی حملا ت افریدیها دوام داشت ومهمندی ها هرجاعسکر انگلیسی را می‌یافتند ازبین میبردند مخصو صا حیوانات نقلیه دشمن راتباه میکردند تاجائیکه اشتران اردوی انگلیس در خیبر بکلی ازبین رفت . اماجنرال براون به سرعت حرکت کرده وشهر بیدفاع جلال آباد را اشغال نموده وبه تصفیه قریه‌های مهمند وشنوار پردا خت درحالیکه مردم سوات وبونیر توسط مـلاها عـلی الرغم خانهای محلی ـاعلان جهاد کرده بودند . انگلیسها ناچار بودند که یکعده قشون خودرا درآنجا مقیم نگهدارند . ازاین بعد براون تاهنگام عقد معاهده گندمك در جـلال آباد باقیماند وششماه مصر وف حفظ ارتباط پشاور وجلال آباد بود ، درحالیکه از زدوخورد های متفرق ومتوالی مـردم اطراف جلال آباد آرام نداشت .

چنانیکه خوگیانی ها، مهمندی ها، زخه خیل‌ها، افرید یها وشنواریها ازجمرود علی مسجد ، لندی کوتل وباسول ، دمی از حمـلات گوریلا ئی برسر انگلیسها نیا سودند . متعاقبا مردم لغمان برهبری عصمت الله‌خان در جـلال آباد رسیده ودر فتح آباد به تجمع قوای مسلح پرداختند . ازاین بعد جنگهای سختی بادشمن واقـع شد تاانگلیسها بقوت توپخانه توانستند قشون بی‌توپ مجاهدین را منفرق سازند اما متعاقبا مهمندی ها در اطرا ف‌خیبر به انگلیسها حمله کرده وخسارات زیاد ی بر ایشان تحمیل نمودند .

مردم افغانستان عموماً هنوز منتظر اقدام دولت بودند که اسماً درکابل وجود داشت. امااین دولت دست وپاشکسته ، مردم را ازمبارزه بادشمن اصتیلا گریاز میداشت ووعده میداد که دشمن رابامـذاکره از افغانستان خار ج مینماید. لهـذا برای دشمن مجال تنفس وتقویه سپاه روز بروز بیشتر میسر میگردید . روحانیو ن افغانستان سر درگریبان سکوت کشیده وبدون امر پادشاه اعـلان جهادر اناجا یز میشمردند. فیودال ها واشراف هم درانتظار فیصله پادشاه کشور بودند. تذبذب شاه قیـام عمومی مرد م افغانستان رابه تعویق میانداخت ودشمن خارجی را جرئت اقامت در کشـور میبخشید .

محاذ کر م:

جنرال فریدرك رابرتس در ۲۱ نوامبر ۱۸۷۸ از «تل» به‌استقامت کرم که‌قبلا به امر امیر شیر علی‌خان تخلیه شده‌بود، مارش‌کرده وآنرا گرفت. اماقوه انگلیس در اشغال پیوار بادفاع سر سخت محافظین افغانی مقابل شد. این مدافعین عبار ت بودند از سه کندك نظامی ودوازده تو پ به‌قیادت غند مشر کریم خان وغندمشرگل محمد خان وکندك مشر عبدالعلی خان . جنرال رابرتس بعداز قبول تلفات سخت‌پیوار را اشغال کرد وکریم خان قاید نظامی عقب کشید . رابرتس دراین محا ذ اعلامیه‌ئی منتشر ساخت ودر آن الحاق تمام اراضی واقع بین تل وشتر گردن (نـقطه مـهـم ستراتیژی) رابه قلمرو انگلیس اعلا م نمود. رابرتس در اعلامیه خود بمردم وعده داد که با مـذهب مردم سرو کار ندارد، منتهی علـمای مذهبی حق‌مداخله درامو ر سیاسی نخواهندداشت .

در این فرصت محمد اکرم خان حاکم خوست که جز خائنین ملی وحامیان انگلیس بود، تسلیم خودش رابه رابرت اظهار وتعهد کرد که خوست رابدون مدافعه بدشمن تحویل میدهد . این پیشنهاد رابر تس راتشجیع نمودکه از پیوار پیشتر آید و خوست را برایگان تسخیر کند . محمداکرم نه‌تنها خوست رابدشمن سپرد بلکه نقشه‌های دفاعی مردم را نیز به انگلیسها تقدیم نمود. ولی مردمان منگل، و زیری جدران ، مسعود وعلی خیل در ۱۷جنوری ۱۸۷۹ مثل سیلی ازکوه‌ها برسردشمن ریختند وکشتار سختی ازدشمن نمودند . البته انگلیسها عادتاً تعداد کشته شده‌گان خودرا در جنگهای افغانستان پنهان میکردند وتاآخر این کتمان رادوام دادند .اما از عقب کشی رابر تس معلوم شد که‌تلفات اودر جنگ خوست زیاد بوده‌است . گر چه رابرتس یازده قریه مردم را دراطراف خوست‌تاراج وویران نمود ولی مقاومت او در برابر حملات تندمردم منگل ، جاجی وخوست درهم شکسته مجبور شد که‌به‌کرم عقب نشینند .

رابرتس هنگام عقب کشی ازخوست یکنفر از اشراف کهنه وجیره خوار انگلیس (شهزاده سلطان جان سدوزائی)رابنام حاکم درخوست گماشت . ولی مردم درقلعه متون مقر سلطان جان حمله کردند . رابرتس باقشون تازه دمی شخصا از کرم به خوست آمد ومردم مجدداً اورا زیر آتش های شدید ومتوالی قرار دادند .این‌دفاع مردم بقدری سخت بودکه سپهدار انگلیسی زیر تهدید محاصره وامحای کامل قرار گرفت. لهذا رابرتس برای نجات خود آنچه را از آذوقه وجباخانه که‌میتوانست بار نمود وبقیه رادر داخل قلعه آتش زده به‌کرم عقب کشید. به اینصورت رشادت مردم اورا برای بار اول درهم شکست وخوست رانجات داد. این‌تنها نبود، مردم در عقب جبهه نیز دشمن رازیر ضربات قرار میدادند وچنانیکه قشون براون وماد درخیبر وننگرهار کوفته شده واسپ واشتر وقاطر بسیار ازدست داده بودند، دراین جا هم چهار هزار تفنگدار مسعودی ووزیری درتانك حمله‌کرده خسارات مالی وجانی بسیاری بردشمن تحمیل نمودند . در اطراف کوهات حملات افغانها دشمن راسراسیمه ساخت. انگلیسها بازحمت زیاد وفرستادن یك فرقه ششهزاری عسکر توانستند که‌بعداز جنگهای بسیاری حمله آوران مسعودی ووزیری را از حصص متصرفه خود دور نمایند .

این اوضاع جبهه های سه‌گانه افغانستان ، انگلیسها را متحسس ساخت که نگهداشتن این سرزمین با قوای نظامی برای شان ناممکن است . لهذا لیتن وافسران او درعوض رسیدن به هندو کش در صدد تخلیه قندهار و جلال آباد ونجات خود برآمدند. آنها کیوناری را موظف ساختند که با امیر مذاکره صلح را آغاز نماید. تاکنون ششماه از تاریخ تجاوز انگلیس در اراضی و شهر های سرحدی افغانستان شرقی وجنوبی گذشته بود. تماس کتبی کیوناری باکابل ازماه می ۱۸۷۹ به‌نتیجه رسیده وامیر محمد یعقوب خان بغرض عقد معاهده صلح شخصا به گندمك رفت، زیرا مردم وسپاه کابل نمیخواستند کیوناری در کابل آید. این معاهده شوم چنانچه قبلا گذشت در ۲۶ می به‌امضا رسید .

قیام مردم کابل (۳ سپتمبر ۱۸۷۹) :

سفیر انگلیس سرلوئی کویکناری، آن که مردم کابل «کمناری» نام نهادند، طبق حکم ماده چهارم معاهده گندمك در ۲٤ جولائی ۱۸۷۹ بامنشی جنکنز وطبیب مخصوص وگارد محافظ ۵٦۰ نفری به‌قوامانداني لفتنت هملتن وارد کابل واز طرف یکقطعه‌عسکر امیر محمدیعقوب خان استقبال ودر شهر بالا حصار درعمارت عالی امیر محمد اعظم خان جا داده شد. این سفیر مثل مکناتن شروع بمداخله درامور دولت واصدار امر ونهی وتشکیل دربار های علنی نمود. ولی بزودی احساس کردکه ملت افغانستان حاضر بقبول سلطه اداری خارجی نیست، زیرا راپور گرفت‌که دسته جات نظامی کابل باشمشیر های برهنه دربازار ها گردش کرده وبرضد انگلیس ودوستان انگلیسی بیانات مینمایند. پس کیوناری در ٦— اگست به‌وایسرای هند تلگراف کشید واورا از راپور های خطرناکی که گرفته بود مطلع ساخت. او در ۳۰— اگست بحاکم هند خاطر نشان نمود که ازامیر محمد یعقوب خان ووزرای او هیچ شکایتی ندارد .

در ۳ سپتمبر ۳کندك ازنظامیان در مدخل بالاحصار اجتماع نمودند وهزاران نفر ازمردم کابل در اجتماع آنان اشتراك ورزیدند. مردم دراین اجتماع سخنان‌اشتعال انگیزی برضد سلطه خارجی وخارجی پرستی دولت امیرمحمد یعقوب خان بگفتند و تصمیم خود را برای امحای سفارت نظامی دشمن اظهار کردند. تااینوقت کیوناری از امیر محمد یعقوب خان استمداد وقایه وی نموده بود. امیر داودشاه خان سپهسالار رابرای متفرق ساختن سپاه کابل فرستاد. سپهسالار گرچه خود قلبا طرفدار قیام مردم بود اما همینکه در اجتماع رسید ولب به‌سخن گشود، مردم مجال تکلم نداده اورا ازاسپ بزیر انداختند وسخت بکوفتند اما نکشتند. کیوناری بترسید وتوسط یك افسر هندی کمك از امیرمحمد یعقوب خان خواست . امیر خسر خود سرداریحیی‌خان ولیعهد خود محمد موسی خان‌را بایکعده اشراف درباری به محل قیام عسکر ومردم بفرستاد تا آنهارا باسوگند قرآن والتماس پراگنده سازد. قیام کنندگان نپذیرفتند وامر مارش به سفارت خانه انگلیس داده شد. مستر جینکنز سکرتر کیوناری توسط تیمور نام مستخدم سفارت به‌کریم خان قاید سپاه پیغام دادکه اگر قیام کنندگان‌نظامی از بالا حصار پراگنده شود، سفارت برتانیه بهرفردی از سپاه افغانی ششماه‌معاش میپردازد . البته تیمور باپیغام خود در زیر پاهای قیام کنندگان لگدمال گردیدومردم به مارش خود ادامه دادند . این‌همان قضیه ایست که بعدها برای ترمیم عزت برتانیه تحریف وبه‌غلط گفته‌شد که اصلا سپاه کابل بغرض اخذ معاش ششماه به‌سفارت انگلیس رفته بودند، وانگلیسها غافلانه آتش کرده واین نوع حادثه تولید شد .

قیام کنندگان تاوقتیکه داخل محوطه سفارت برتانیه میشدند متصلا تحت گلوله باران ششصد نفر عسکر وافسر مسلح انگلیس قرار داشتند، اما همینکه داخل‌محوطه شدند کیوناری وبقیه افراد انگلیس را تماما بکشتند، آنگاه عمارت سفارت را بابیرق واجساد کشته شدگان انگلیسی آتش زدند وخاکستر نمودند .

سوقیات مجدد انگلیس :

وقتیکه در ۳—٤ سپتمبر ۱۸۷۹ سفارت انگلیس در کابل که عامل تطبیق‌معاهده خائینانه گندمك بود، تباه شد، امیر محمد یعقوب خان فورا این‌حادثه را درنامه‌ئی به

عنوان جنرال فریدرك رابرتس اطلاع داد وگفت که دوره انقلاب عمومیست ، خود من درقصبر شاهی محصورم وازحدوث چنین واقعه‌ئی تعصف دارم. استماع این خبر مثل صاعقه‌ئی در دوائر سیاسی ونظامی انگلیسی در لندن وهند تاثیر کرد. وزیرهند ازلندن به‌لیتن وایسرا تلگراف کشید که در تمام إقدامات شما بغرض اخذ انتقام از حادثه قتل هیئت سفارت انگلیس واعاده عزت وشرف برتانیه ، حکومت ملکه کمك مینماید. لیتن به‌جنرال رابرتس امر مارش به افغانستان صادر کرد وهدایت داد که‌به افغانستان حالی نماید که‌سپاه انگلیس دیگر أفغانستان راترك نمیگوید، اما کسانیرا که طالب دوستی انگلیس باشد حمایت خواهد نمود. همچنین لیتن امر نمود که یك فرقه عسکر ازخیبر تاجکدلك پیشرفته وخط مواصله راحفظ نماید. جنرال استوارت نیز باقشون خود باردیگر به‌قندهار مارش کرد. سردار شیر علیخان حاکم قندهار بدون مدافعه شهر را بدشمن سپرده خود خائنانه درخدمت انگلیس داخل شده قبول کردکه عسکر دائمی انگلیس در قندهار مقیم باشد وخودش بحیث یك نواب هندی حاکم قندهار باقی بماند. استوارت حکومت قندهار را به سردار شیر علیخان سپرد تابنام دولت برتانیه اداره نماید. لیتن به‌لندن مشوره داد که‌قندهار بطور قطع به‌قلمرو برتانیه الحاق وخط آهن تمدید گردد. زیرا لیتن تحقق معاهده گندمك را دراین میدانست که افغانستان تجزیه شده وزیر نفوذ انگلیس بماند. او میگفت اگر انگلیس قندهار را الحاق کند درآنصورت میتواند هرات وسیستان را مشروطا به‌ایران بدهد. مجلس وزرای لندن در دسمبر ۱۸۷۹ هنگامیکه اردوی انگلیس در افغانستان مشغول جان کندن بود، فیصله خودرا راجع‌به معاهده گندمك خاتمه‌یافته و «تجزیه افغانستان» رایك واقعیت گفته برای لیتن فرستاد. لیتن گفت که قندهار وکابل ازهم مجزآ شوند (توسط سردار شیرعلی وسردار ولی محمد)، اما اشغال نظامی افغانستان دوام کند ویك کانتون نظامی در جنوب کابل تاسیس گردد، ودر مورد سایر ولایات افغانستان (شمال کشور) دولت انگلیس نظر بروش دولت روس عمل خواهد کرد .

در حالیکه یکماه پیشتر سالسبری وزیر هند در اکتوبر همین سال (۱۸۷۹) از لندن به تامسن رونالد سفیر انگلیس درتهران نوشت که هرات به ایران داده شود (البته ازکیسه خلیفه) . تامسن پروژه ذیل را به‌حکومت ایران پیش کرد :

۱- باوجود مقررات معاهده ۱۸۵۷ (منعقد بین انگلیس وایران که ایران تعهد کرده بود درهرات دعوی ارضی ندارد) شاه ایران آزاد است که شهر ومناطق هرات را مشروطا اشغال کند وملکه انگلستان حقوق خود را برطبق معاهده مذکور محفوظ نگهمیدارد تا زمانیکه شاه ایران اعتماد ملکه را حفظ و مثل یك دوست صادق رفتار کند .

۲- ملکه حق دارد که نماینده مستقیم باعده‌ئی از همراهان او در هرات تعیین کند .

۳- ملکه میتواند عندااللزوم بغرض تربیه عسکر وتعمیر استحکام، عده‌ئی از افسران خودرا در هرات بفرستد .

٤- ملکه هنگام خطر، هراترا باعسکر اشغال خواهد نمود .

٥- افسر ونماینده هیچ دولتی به‌جز انگلیس در هرات ومناطق آن نمیتواندداخل ومقیم شود .

۶- آینده اگر هرات بصورت دائمی به ایران داده شود، شامل مناطق فراه نخواهد بود .

۷- شاه ایران تعهد میکند که درتعیین مالیات بهمشوره ماکه خواهد پرداخت وگر خط آهن وتلگراف تاقندهار تمدید شود ناجای ممکن شاه بهملکه کمك واز مازادمالیات هرات معاونت خواهد نمود .

۸- شاه با ملکه قرار دادی خواهد بست که روابط تجارتی مملکتین را تسهیل نماید .

این پروژه شکل تعدیل شده پیشنهاد نخستین تامسن را داشت که در آن گفته شده بود :

۱- حق اشغال‌نظامی انگلیس هنگام خطر درهرات تصدیق شود . ۲- ایران تعهد کند که دولت روس مرو را نگیرد . ۳- ایران درامور سیاسی راهنمائی انگلیس را بپذیرد . ٤- در تخلف ازاین موارد، برتانیه به‌معاهده ۱۸۵۷ مراجعه خواهد کرد .

مگر حکومت ایران در فروری ۱۸۸۰ پروژه سفیر انگلیس را رد نمود وناصر الدین شاه مکتوب بی امضائی به‌تامسن فرستاد وگفت که : اشغال هرات بشکل پیشنهاد شده بنفع ایران نیست. انگلیس میخواست بحساب افغانستان با ایران معامله کند وهم اورا ملعبهٔ سیاسی قرار دهد، درحالیکه روس چنین‌چیزی نمیخواست.

درهر حال رابرتس نامه‌ئی از پیوار به‌امیر محمد یعقوب خان فرستاد وگفت که «والاحضرت شما از تطبیق مواد عهدنامه گندمك عاجز آمده‌اید وسفارت برتانیه درکابل معدوم شد، لهذا سپاه انگلیس وارد کابل میشود تاسلطنت شمارا حفظ وقاتلان‌هیئت سفارت برتانیه را مجازات نمایند. والاحضرت شما یکنفر شخص معتمد خودرا برای مذاکره نزد من بفرستید . رابرتس که‌بایك فرقه عسکر ویك درجن جنرالهای انگلیسی (چون جنرال مکفرسن، جنرال بیکر وجنرال میسی وغیره) آماده حرکت بجانب کابل بود، برای اغفال مردم افغانستان مخصوصا مردم عرض راه های عسکر کشی بکابل، در ۱٦ سپتمبر ۱۸۷۹ - اعلانات متعدد ومتحد المآلی به‌عنوان مردم پاکتیا ولوگر وغزنی وکابل وغیره منتشر ساخت. او دراین اعلانها گفته بود که : این‌عسکر کشی بکابل بدعوت امیر محمد یعقوب خان بعمل می‌آید، غرض ازآن تحکیم سلطنت امیر افغانستان واخذ انتقام از قاتاین سفارت انگلیس است وبس، باسایر مردم کاری نداریم، وچون «رحم وانسانیت» ازخصایص دولت برتانیه است (!) هرنوع کمك‌باربر داری وآذوقه رسانی مردم به سپاه انگلیس باپول نقد خریده خواهد شد .

در ۲۱ سپتمبر ۱۸۷۹ نمایندگان امیر محمد یعقوب خان (مستوفی حبیب الله‌خان ومرزا شاه محمد وزیر خارجه) درعلی خیل نزد رابرتس رسیدند ومذاکره آغازگردید. نمایندگان افغانی مشوره دادند که انگلیسها سوقیات خودرا بکابل معطل کنند تاامیر محمد یعقوب خان قاتلان هیئت سفارت برتانیه را که ازهر محل ومنطقه‌ئی اند، دستیاب کرده ومجازات نماید، وگر قشون انگلیس بجانب کابل پیش قدمی کند حملات مردم افغانستان برضد برتانیه شروع خواهد شد وهم قیام بلخ وهرات برضد برتانیه پیشبینی میشود . اما رابرتس که موظف به اشغال دایمی افغانستان بود وهم امیر محمد یعقوب خان را دخیل ضمنی در قیام ۳ سپتمبر کابل میدانست، نظریه هیئت افغانی را رد وآنها را در ۲۵ سپتمبر رجعت داد. تا اینوقت سردار ولی محمدخان‌لاتی

که از طرف امیر محمد یعقوب خان به استقبال رابرتس در خوشی لوگر فرستاده شده بود، نزد رابرتس رسیده وخدمت خود را بدشمن - بغرض حصول پادشاهی - تقدیم کرده وامیر محمد یعقوب خان را در قیام مردم وسپاه کابل برضد کیوناری دخیل وانمود ه بود. امیرمحمد یعقوب خان که‌مار ئی انگلیس رابکابل حتمی دا نست بغرض نجات شخص خود درنامه‌ئی به‌رابرتس نو ت که چون سوقیات دولت‌انگلیس بغرض حمایت سلطنت من است ، لهذا به‌حکام : امر کرده‌ام که از حرکت سپاه انگلیس ممانعت نکند. اینست نتیجه اعمال یکدولت مطلق العنان وغیر مسئول در سرنوشت ملیون ها نفر .

در کابل :

در هر حال جنرال رابرتس که اینك قوماندان عمومی اردوی انگلیسی در افغانستان بود، بعد از یك تصادم مختصر درشتر گردن در وادی لوگر سرازیر شد و باقبول حملات متفرق مردم تاپنج اکتوبر ۱۸۷۹ نزدیك کابل رسید، در حالیکه درعرض راه از اشتر گردن تانزدیك کابل یکعده افسر وعسکر خودرا در جنگ بامردم باخته بود. امیر محمد یعقوب خان که تاخوشی لوگر برای منصرف ساختن رابرتس ازورود بکابل رفته بود، اینك بشکل اسیری در دست دشمن قرار داشت. وقتیکه مردم در چهار آسیا باپرچم های رنگه خود جلوسپاه دشمن را گرفتند، امیر محمد یعقوب خان ازبلندی کمپ انگلیس منظره این جنگ خونین را تماشاً میکرد که ازیکطرف قشون و توپخانه منظم قرار داشت واز دیگر طرف مردمی که فقط باعقیده وطن پرستی و آزادی خواهی خون خود را نثار میکردند وباپیش قبض وسیلاوه دربرابر توپخانه دشمن پیش میرفتند .

دسته‌جات مبارزین ملي در چهار آسیا ومتعاقبا در «سنگ نوشته» از آتش توپخانه دشمن مثل برگ درخت ریختن گرفتند . دشمن بازور توپ راه خود را تابینی حصار کابل باز کرده ودر ۶- اکتوبر ۱۸۷۹ داخل کابل شد. یعنی ازاعلان جنگ انگلیس ده‌ماه گذشته بودکه برای بار اول عسکر آن به‌کابل رسید. رابرتس تاشش روز دیگر اردوی خودرا درسیاه سنگ وارتفاعات تپۀمرنجان جابجاکرد ونقاط حاکمه شهر را باتوپ مستحکم ساخت . او آنگاه بذخیره کردن آذوقه وعلوفه شروع کرد . رابرتس برای تطبیق پروگرامی که ازلیتن گرفته بود عجله بسیار داشت، لهذا درروز ششم ورود خود دست بکارزد . این برنامه لیتن عبارت بود از : انهدام شهر بالا حصار پایتخت افغانستان، ویران نمودن تمام قلعه‌های جنگی، ضبط نمودن ذخایر نظامی وخزاین مالي، اعدام مبارزین ملي و شکستن هرگونه مقاومت مردم ، وبالاخره بادر دست گرفتن حکومت افغانستان.ومستقر ساختن حکومت نظامی انگلیس ، زمینه استیلای دایمی انگلیس را بواسطه تجزیه وتقسیم افغانستان آماده نمودن. این‌پروگرام علني يك تعليمات نامه سری نیز باخود داشت که باخیانت وفریب، تولید فساد و تحریف اخلاق، ایجاد نفاق وخصومت را دربین جامعۀ افغانستان هدف قرار میداد. رابرتس برای تطبیق چنین پروگرامی فعالیت خودرا برمبنی‌ترورو وحشت استعماری انگلیس وهم غدر وفریب گذاشت . پس در ۱۱- اکتوبر ۱۸۷۹- او اعلامیۀ منتشر کرد وگفت که همه مامورین وافسران ومردم کابل روز ۱۲- اکتوبر در میدان شهر بالا حصار حاضر شوند وپروگرام حکومت انگلیس را در افغانستان بشنوند .

مردم برای شنیدن مطالب دشمن در بالاحصار جمع شدند ودربین صفوف منظم سپاه انگلیس رابرتس را دیدند که باسرطاس لباس رسمی جنرالي دربر دارد. ازهمان

لحظه مردم اورا «راپت‌کل» نام نهادند و تازمان رانده شدن او از افغانستان اورا بهمین نام خواندند . بعداز آنکه جنگهای مردم باراتس شروع شد ترانهٔ ذیل درمیدانهای جنگ سروده‌میشد:

محمدجان خان مردمیدان‌است — ایوب‌خا ن شیـر غـران است
میر بچه‌خانٔ رس رسان است — آزادی فخـر افـغان اسـت
راپـت کل‌ٔلات کـلان اسـت — بیـا بیادر ا نـگـور بـخو

درهرحال رابرتس اعلان کردکه :

دو روز بعد شهر بالا حصار تخریب میشود . خزاین وجبه خانه‌ها بحکومت انگلیس تعلق دارد. از این بعد حکومت کابل دردست حکومت‌نظامی انگلیسی میباشد. ازپنج میلی شهر کابل گشت وگزار مسلح ممنوع است وجزای متخلف اعدام. مردم اسلحه خودرا (تفنگ) به‌حکومت انگلیس درعوض پنج روپیه کلدار تحویل نمایند (در آنوقت تفنگ پتاقی فی عدد ١٥ کلدار ورایفل فی‌عدد ٤٠ روپیه قیمت داشت ودیت خون یکنفر مقتول ٣٠٠ روپیه بود) . غله وآذوقه کارآمد سپاه انگلیس را دربدل پول نقد برسانند. مالیات معینه رابکار گذاران انگلیسی تحویل بدهند. حمله آوران در سفارت برتانیه را به‌حکومت انگلیس بسپارند ودر عوض هرنفر ازپنجاه کلدار تا٧٥ کلدار ودر عوض هر افسر بزرگ ١٢٠ کلدار جایزه بگیرند. حاکم نظامی کابل‌جنرال جیمز هلز وحاکم ملکی نواب غلام حسین هندی است. قاضی محکمه نظامی جنرال میسی وقضات محکمه ملکی میجر گریگر ،سارجن بیلو.ودپتی محمدحیات خا ن میباشند .

آنگاه رابرتس بیرق انگلیس را درسر دروازه بالاحصار کابل درعوض بیرق سفارت کیوناری که مردم آتش‌زده بودند برافراشت . مردم کابل با خونسردی‌اعلامیه رابرتس رابشنیدند وبدون آنکه یك کلمه‌سخن بزنند ،برگشتند ودر بیرو ن بـا لا حصار بین خود گفتند که: کیناری شش هفته مهلت داشت تا ازبین برده شد اما برای راپت که‌عسکر زیاد دارد، مهلت بیشتری بکار است تاازبین برده شود. امیر محمد یعقوب خان که روش برتانیه را دید ازدعوت رابرتس درحضور بهمرساندن در اجتماع ١٢– اکتوبر بالاحصار سرباز زد واستعفی خودرا نوشته وبه رابرتس‌بفرستاد. اما اینوقت او اسیر در دست انگلیس بود. رابرتس فردای آنروز یك رسم گذشت اردوی انگلیسی را درکابل، به‌عقیده خودش برای سوختن چشم مردم، اجراء نمود. متعاقبا رابرتس شهر بالا حصار را توسط سپاه انگلیس به‌خرابه زاری تحویل داد و آتش زد. یکی از رجال دانشمند کابل میراحمد شاه خان سعی کرد تا رابرتس را به‌مذاکره ازتخریب سایر عمارات عمده کابل باز دارد وهم بازداشت. چون برخلاف انتظار رابرتس هیچ حمله کننده‌ئی برسفارت کیوناری راکسی بدست نداد، خودش سه‌نفر از مشاهیر کابل (جنرال خسرو خان نورستانی ، محمد اسلم خان کوتوال وسردار سلطان عزیز خان بن‌نواب محمد زمانخان) راکه جزء حمله کنندگان بودند. بخواست وبدار زد. کمی بعدتر یك قشون سواره انگلیسی براه شتر گردن واردکابل شد و تعداد سپاه انگلیسی کابل به ٢٠ هزارنفر رسید که دارای ٤٦ توپ بود – به استثنی توپخانه افغانی که در دست شان‌افتاده بود. حسب امر رابرتس قشون‌انگلیسی قندهار نیز به‌استقامت کابل مارش کرد ولی در عرض راه با مقاومت دسته های غلجائی‌مقابل‌گردیدودرشاه‌جوی‌باجنگ‌دست‌به‌گریبان‌پنجهزار نفر مردم ترهکی دچار شد. در طی همین جنگ خونین تن به‌تن بودکه «صاحب خان» رهبر مجاهدین بادو صدمبارز دیگر کشته شدند. پیرمحمد یکی ازاین مبارزین بودکه ١٣ زخم برداشته ویك‌دست

خود راباخته بود. این فداکاری غلجائی ها بود که قشون انگلیس را باتحمیل تلفات کمرشکن مجبور بهرجعت مغلوبانه جانب قندهار نمود .

ازاین پس رابرتس ازمعسکر سیاه‌سنگ به‌حصار شیرپور کشید ودر ضلع‌شرقی آن که‌ناتمام مانده بود، دیوار جدیدی بکشید، استحامات عسکری بنیاد نهاد، برزبر تپه بی‌مهرو‌برجهای نظامی بساخت وسیم خاردار بکشید، توپ‌ها تعبیه وآذوقه وعلوفه پنج ماهه ذخیره نمود . بدینصورت شیر پور که از شمال باآب استادهٔ چمن وزیر آباد واز سه جبهه دیگر بادیوار های عظیم داخلی وخارجی به ارتفاع هفت متر وبر جهای جنگی احاطه شده‌بود بشکل یك شهرجنگی مستحکمی درآمد. همچنین درسیاه سنگ وشهر ویران شدهٔ بالاحصار قشله‌های نظامی اساس گذاشت. رابرتس بااین فعالیت های خود درانگلستان مشهور شد. ملکه انگلیس کتبا اورا تبریك گفت ولیتن رتبه لفتننت جنرالی به‌او بخشید. پس رابرتس برخود ببالید وخویشتن رانایب‌السلطنه افغانستان حساب کرد. او در دربار هائی‌که در شیر پور تشکیل میکرد بالباس‌رسمی در چوکی قرار میگرفت وسرداران تسلیم شده را در دوجناح مجلس روی زمین می نشاند. رابرتس در اواخر نوامبر امیرمحمد یعقوب خان اسیر را باقطعات نظامی در هندوستان اعزام نمود ومتعاقبا میرزا شاه محمد خان وزیر خارجه وسردار یحیی خان خسر امیر وسردار ذکریا خان راهم در هند تبعید نمود. اما مستوفی حبیب‌الله‌خان صدر اعظم وداود شاه خان سپهسالار در محبس انگلیسی باقیماندند. در حالیکه رابرتس در ۱۲ نوامبر «عفو عمومی» را (به عقیده خودش) به استثنای حمله آوران در سفارت، کبوتاری، اعلان کرده بود. رابرتس که درطی یکنیم ماه خودش را صاحب اختیار نصف افغانستان دید درپی حصول نصف دیگر افتاد وچنانیکه قندهار را طبق قرار دادی به‌سردار شیر علیخان داده واقامت دایمی عسکر انگلیسی را در آنجافیصله نموده بود ، اینك سردار ولی محمد خان لاتی را باقشون او بنام والی مقرر نمود که در ولایات شمالی افغانستان رفته از بدخشان وقطغن تابلخ ومیمنه راتصرف کرده واز طرف انگلیس حکومت نماید. ولی فرصت اقدام به اینکار میسر نشد زیرا ماه دسمبر رسید .

قیام عمومی مردم (ماه دسمبر ۱۸۷۹) :

اینك از آغاز داخل شدن قشون دشمن در کابل ۵۵ روز میگذشت. در طی این مدت مردم نزدیك ودور کابل درصدد آمادگی برای دفع انگلیس برآمدند، خصوصا که زمستان رسیده ودهقانهای کشور ازکشت وکار فارغ شده بودند. پس همینکه تبعید امیر محمد یعقوب خان به‌هند عملی شد آخرین پرده تظاهر وریاکاری انگلیس ازهم درید ومردم ازجا برآمدند. در کابل وکوهدامن وکوهستان برهبری محمد کریم خان افسر نظامی، غلام حیدرخان کابلی، میربچه مشهور کوهدامنی، میرغلام قادرخان اوپیانی برادر برویز شاه‌خان پغمانی ــ درتگاو ونجراوبرهبری محمد عثمان خان‌صافی وبرادرش محمد شاه خان ــ درلو گر برهبری غلام حیدرخان چرخی (بعدهاسپهسالار)، سمندرخان ومحمدحسن خان لوگری ــ در میدان ووردك برهبری جنرال محمدجانخان وردکی ــ درغزنه وزابلستان برهبری ملادین محمد خان اندری معروف به‌مشك عالم، عبدالقادر خان غزنوی ، ملا عبدالغفور خان لنگری وگل محمدخان اندری ــ درهرات

برهبری نایب سالار حفیظ الله خان وسردار محمد ایوب خان ـ درننگرهار بر هبری عصمت الله خان جبارخیل وهمچنین دها نفر رهبر دیگر ـ اجتماعات مردم شروع شد. پیشروان این انقلاب ملی در افغانستان ـ طوریکه مشك عالم بهسردار محمدحسن خان حاکم امیر عبدالرحمن خان در غزنه گفت ـ تقریبا سههزار نفر میشد .

در اول دسمبر تبعید امیرمحمد یعقوب خان افواه شد ودر دوم دسمبر مشك عالم که از قید بیعت امیرالمومنین (محمد یعقوب خان) خودش را شرعا آزاد میدانست، در غزنه جهاد در مقابل فرنگی را اعلان کرد . دسته جات داوطلب در هر جا تشکیل وبلا فاصله بطرف کابل در حرکت افتادند . این سپاه فداکار که فاقد توپخانه وجباخانه ومخازن آذوقه سپاز بود، فقط تفنگی در شانه ویا سیلاوه‌ئی در دست وپیش قبضی درکمر داشتند وبس. طرح رهبران سپاه این بود که مبارزین کوهدامن وکوهستان در شما ل شهر کابل موضع کاریز میروکوتل خیرخانه رامعسکر قرار دهند،کوهآسمائی را در غرب شهر کابل با ارتفاعات همجوار آن اشغال نمایند ومبارزین پغمان وارغنده باقوای کاریزمیر متصل گردند. مجاهدین لوگر وپاکتیا ازبینی حصار تاقلل کوههای شیر دروازه وتخت شاه درغرب جنوبی شهر کابل همه نقاط حاکمه را در دست گیرند. جنگاوران تره‌خیلی وبت خاکی وبکرامی تپه های یك لنگه وسیاه سنگ را درشرق شهر کابل مستحکم سازند. مردم میدان ووردك وغزنه از تنگه گذرگاه سر راست در داخل شهر کابل وقشله دشمن در شیرپور هجوم نمایند وبدینصورت راه فرار اردوی انگلیس را ازچهار جهت سد کشیده وتمام قوای دشمن را محو نمایند .

اما سردار ولی محمدخان لاتی وجاسوس های او ازاین نقشه سپاه ملی مطلع شده وبه جنرال رابرتس خبردادند. جنرال بهعجله حاضری جنگ دیدویك ستون از سپاه خودرا بقیادت بریگیدیر میکفرسن وسردار محمد حسن خان پسر امیردوست محمدخان بمقابل جبهه شمال (کاریز میر) سوق نمود. ستون دیگر بقوماندانی بریگیدیر بیکروسردار عبداللهخان پسر سردار سلطان احمدخان غازی درجبههٔغرب (ارغنده) سوق شد تااز اتصال قوای غزنی باقوای کوهستان ، وقوای پغمان وارغنده باقوای میدان جلو گیری کند وخود بشکل قوت الظهر در قشله شیر پور باقیماند .در حالیکه یك قطعه عسکر در قلعه افشار مقیم بود .

همینکه دسته جات مجاهدین پغمان برهبری برادر پرویز شاه خان آماده حرکت بجانب کاریز میرشدند ، میکفر سن بسرعت بالای کاریز میر افتاد . میربچه خا ن تاتار یکی شب ۹ دسمبر بادشمن توپخانه دار رزم داد ودر ۱۰ دسمبر در قلعه ها ی ماحول کاریز میر باقوای خود معسکر گرفت . در ۱۱ دسمبر قوای جنرال محمدجانخان وارد قلعه قاضی شد. رابرتس امرکرد که میکفرسن از جناح راست (کاریز میر)بر سپاه ملی حمله کند وقوای جنرال میسی از جناح چپ (قلعه افشار) بامیکفرسن متصل گردد . ولی چنین نشد میر بچه خان باقوایش به حملهٔ بر ق آسا بر سر میکفرسن پرداخت . جنرال انگلیسی مجال حرکت وعقب نشینی نیافت . درحالیکه قوای محمد جانخان قطعات میسی را زیر ضربات تباه کنی قرار داده بود. ستون بیکر نیز درچهار آسیا ناگهانی مورد هجوم قوای لو گر گردید. درتمام این میدانهای جنگ سپ ددشمن به سختی کوفته میشد وتلفات سنگینی برداشته بود .

جنرال رابرتس که خطر ناکی وضع را احساس کرد، شخصا باقوای معیت.

خود به مقابل محمد جان خان شتافت . او در عبور از موضع اونچی باغبانان مورد حمله یکنفر جوان چهاردهی وال قرار گرفت .

امایکنفر سپاهی هندی بنام مظهر علی از فوج بنگال اورا نجات داد . درنزدیکی به قاضی جنگ شدیدی بین سپاه ملی وقشون رابرتس بعمل آمد. این جنگ مشهور ری شدید بودکه بالاخره بهجنگ تن‌به‌تن منجر گردید. رابرتس درتمام‌محا ذات امر فرستاد که‌قوای انگلیسی بی درنگ تاشیر پور عقب نشینی نمایند. به انگلیسهای کابل امر نمود که‌شهر را تخلیه کرده به‌شیر پور پناه ببرند ، دروازه های شهر را بسته ودر عقب بر ج وباره وضع دفاعی اختیار نمایند. اوبه قوای شیر پور امر داد که دسته جات سواره انگلیسی در تنگه گذرگاه وده مزنگ مو قع گرفته، خط عقب نشینی سپاه انگلیسی را محافظه کنند.

اما جنرال رابرتس قبل ازآنکه ستونهای اعزامی او موفق بفرار شود، خودش که‌برای بار اول محو شدن اردوی انگلیس رابه چشم میدید ، پشت به‌کار زار داد وبر اسپ ممتاز خود قمچین کشید . این جنرال مشهور ازروی نعش کشته شدهگان سپاه خود اسپ میتاخت ورو بجانب شیر پور مثل مر غ پرواز میکرد . درحالیکه ازتمام قشون او فقط چهل سوار موفق شدکه در عقب جنرال فرار کنند . جنرال باآنکه درده مزنگ سواران انگلیسی راید که این گذرگاه تنگ را ازدوساحل دریای کابل‌محافظت مینمایند، معهذا از ترس تعقیب کنندگان داخل محله ده مزنگ شد ودرخانه ها ی روستائی پناه‌جست . تفنگداران اوروی بامهابه‌حفاظت‌اومشغول شدند . متعاقباسردار ولی محمدخان والي جدید بلخ وتخار بهقشون‌خود رسید وبه محافظه‌ده مزنگ‌پرداخت، اما عسکر ملي اوقیام کرده تمام دارایی وسامان سفر اورا تاراج نموده وخود به‌سپاه‌ملی پیو ستند. شب بود وتاریك که‌قشون‌محافظ ازشیرپور نزدجنرال آمد. جنرال‌به‌عجله‌راه شیرپور برداشتو دردل شب داخل استحکامات شیرپور گردید ومحفوظ شد .دراین شب هزیمت یافته گان انگلیسی یکی بی‌دیگری ازمحاذات جنگ داخل شیـر پو ر میشدند . فردای این روز تمام قوای انگلیس فقط در داخل شیر پور وآنهم بحا لت محاصر ه باقي ماندند وبس. زیرا تمام شهر کابل واطراف آن باسلسله جبال همه در دست سپاه ملي افتاده بود ومیرفت که داستان مکناتن والفنستن بعد از٣٦سال تکرار شو د .

اماجنرال رابر تس ازیکطرف قشون صاخلو ی بت‌خاك وفرقه جنرال چا ر لس گف را از گندمك به‌شیر پور احضار وجای کشته شدگان راپر کرد واز دیگر طر ف در همین ماه دسمبر، دوبار از هندوستان دو فرقه عسکر امداد ی بخواست .هردوفرقه عسکر در ٢٤ دسمبر وبعدتر بکابل رسیدند .اما قوای امدادی انگلیس که از جلال آباد بکابل حرکت میکرد باهجوم مبارزین لغمان مقابل شد وبعد از زدو خورد بسیار ی باقوت‌توپخانه راه خودرا بکابل باز کرد .جنرال رابرتس که در واقع افسر کار آگاهی بود، دفاع هر ضلعي از شیر پور رابه یکنفر از جنرال های خود (چون بریگیدیر جنرا ل میکفرسن، بریگیدیر جنرال‌هیوج گف،میجرجنرال هلزوکلنل‌جنکنزمحـول کـرد ، و قوماندانی مرکزشیرپور رابه‌جنرال‌میسی‌داد. قوماندان‌احتیاط هم جنرال‌بیکربود.جنرال رابر تس که قبلا غله وآذوقه پنج‌ماهه اردوی خودرا در شیرپور ذخیره داشت،بواسطه استحکام برو ج وباره های شیر پور متیقن بودکه سپاه ملی از تسخیر این حصـار

بزرگ و مستحکم عاجز است . زیرا دیوار های شیر پور بدون آتش توپهای بزرگ وثقیل شگاف نمی برداشت ، درحالیکه‌قشون ملی توپ بزرگ نداشتند . پس رابرتس نقشه مقاومت پنج ماهه اردوی انگلیس را درشیر پور کشید ودر عین آنکه منتظر حوادث غیر مترقب بود، دست از فعالیت های سیاسی نمیکشید وچشم امدادبد و لت انگلیس دوخته داشت .

قوای ملی که‌سپاه دشمن را شکسته وتاداخل دیوار های شیر پور رانده بودند، داخل شهر کابل شدند. تره خیلی هاتپه مرنجان ولوگری هـابقیادت سپهسالا ر غلام حید رخان چرخی بالا حصار رامرکز گرفته وقلعه های تخت شاه وشیردرواز ه را مستحکم نمودند . ملامشك عالم وجنرال محمد جانخان نیز شهر کابل را در دست داشتند . جنرال رابرتس مثل گرگی در قفس شیر پور محصور ماند. اماجنرا ل نمیخواست که‌تحت محاصره دایمی بماند . لهـذا در۱۳ دسمبر بغر ض شکستن حلقه محاصره دست بیك حمله شدید وعمومی زد. قشون انگلیس تا بینی حصا ر پیش رفت وتوپخانه او از زیر یك غندی کوه، قله تخت شاه را زیر آتش قـرا رداد. چون خط مواصله تخت شاه بینی حصار قطع شده بود ، محافظین تخت‌شاه به‌تنهائی بمدافعه پرداختند . این جنگ چهارساعت طول کشید ومدافعین تا آخرین نفر کشته شدند قله تخت شاه دردست دشمن افتاد.

مبارزین ملی تپه های سیاه سنگ راکرفته وشیر پور مرکز اصلی انگلیسها را تحت تهد ید مستقیم قرار دادند . به اینصورت جنگ از اطراف بینی حصار د ر اطراف سیاه سنگ کشیده شد. رابرتس که خطر جدی را احساس کردتمام قوا ی جنگنده خودرا به سیاه سنگ سوق‌نمود وجنگ شدید ی در گرفت. بالاخره توپخانه قوی دشمن موفـق به متفرق ساختن قوای ملی گردیده وتپه های سیاه سنگ را اشغال کرده ودر کوه آسمائی سنگر گرفتند . تاریکی شب مانع ادامه جنگ گردید وفردا ۱۴ دسمبر مبارزین تازه دم تگاونجراو بقیادت محمد عثمان خان صافی و برادرش محمدشاه خان وارد کابل شده بر زبرکوه آسمائی‌آمدند وبایك‌حمله شد ید کوه را اشغال نمود ند. درجنگ شدید یکه اینجا رخ داد نعش کشته‌شده‌گان انگلیسی مثل سنگهای لغـزان تاسطح زمین میریخت . رابرتس برای اشغال این‌کوه مجددا به جنگ پرداخت وتوپخانه او به‌آتش باری سخت شروع کرد. اماجاهدین مقاو مت کرده وبعداز کمی دلیرانه بالای توپخانه دشمن با سیلاوه وپیش قبض حمله‌نمود ند. درهمین جنگ بودکه محمد عثمان خان پیشا پیش مجاهدین شمشیر در دست و بر سر دشمن حمله مینمود ، تامورد گلو له های دشمن قرار گرفت واز پادرآمد . همین مرد بود که درهنگام تجمع مردم وتجهیز حرب درتگاو ، انگلیسها توسط یکی ازاقارب او (سر فراز خان) سه صد هزار روپیه کلدار برای او پیش کشیدند تا ازحمله بر قشون انگلیس منصرف کردد .البته اوومردمش نپـذیر فته وبه جنگ آمد ند ودشمن را بکو فتند . قشون انگلیس تاب جنگهای دست ویخن نیاورده تو پ خانه خودرا درمیدان ترك وفرار کردند . تااینوقت دسته‌جات قشون شمالی کابل‌رسیده کوه‌های خیرخانه وتپه های سیاه سنگ رامجددا اشغال نمودند. درهمین جنگها ی جبال کابل بود که مردم بیرقهای رنگارنگ برافراشتند وزنان کابل وظیفه آب ونان

رسانی مبارزین ملی رادرقله کوه‌ها بدوش گرفتند. دسته جات زنهای مردانه با کو زه های آب وبسته های نان مثل آهو درسنگ لاخ های جبال میدویدند و جنگ آوران دلیر راتغذیه مینمودند . چهارصد نفر ازنان کابل دراین وظیفه سهم گرفتند و۸۳ نفر آنان درجنگ کوه آسمائی شهیدشدند .

قصه مهیج عبدالله عاشقان عارفانی درطی همین جنگهای کوهی به دکه بمیان آمد: عبدالله جوان نورسیده ازمحله عاشقان وعارفان کابل بازهرا دوشیزه همسایه خود نامزدبود - درعصر روز سیزدهم دسمبر مجلس نکاح مختصری درخانه عروس منعقد گردید وشام عبدالله داخل مجلس عروسی شدومادرش حنا درانگشت اونهاد ، در حالیکه عروس گفت: مردان عاشقان وعارفان همه به جنگ فرنگی رفته اند واینجا عروسی عبدالله است . عبدالله جوان ازتخت عروسی بر خاست وگفت : راست گفتی درچنین روزی مردباید درمیدان جنگ باشد نه درمحل عروسی ، من رفتم اگربر نگشتم زهرا را دردنیای دیگر خواهم دید. عبدالله درخانه خود رفت وسیلاوه وتفنگچه برداشت وبه کوه برشد . فردا عصر مبارزین عاشقان عارفانی بعد ازآنکه قشو ن انگلیس تاداخل شیر پور جاروب شده بودند ، مرده عبدالله را آوردند ودرخانه مادر پیر ش گذاشتند .زهرا عروس آمد وتنها انگشت حنا دار عبداللهرابوسید وبمادرش گفت: گریه نکن من تازنده امدرعوض عبداللهفرزند توهستم .این دوشیزه چنانیکه وعد ه داده بود تامرد درخانه عبدالله وبنام عبدالله زندگی کرد ونام او درتمام شهر کابل بحیث مثال احترام شد .

در هرحال سپاه دشمن بعداز جنگ ۱۴ دسمبر یکی پی دیگری ازتما م مورچلها وصحنه های جنگ روبه گریز نهادند وقشون ملی به تعقیب پرداخت . تارسیدن به قشله شیر پور در جنگهای تن به‌تنی که رخ داد کشته شدگان انگلیسی روی هم میریخت وبالاخره باتلفات وزحمت بسیاری رابرتس توانست بقیة السیف سپاه خودرا داخل چار دیوار شیر پور نموده دروازه هاراببندد ونفسی به استر ا حت بکشد .

این جنگ جنرال رابرتس را متیقن ساخت که استیلا بر کشور افغانستان کار آسانی نیست وهم دانست که جنرال الفنستن ومکناتن طوریکه نوسندگان نظامی انگلیس وانمود ه اند، درشکست خویش گنهگار نیستند ، زیرا در مقابل ملتی قـرار گرفته بودند که فرد فرد آن باقوه معنوی وایمان به‌آزادی خون خودرا نثار مینماید .در هرحال رابرتس که انتظارامداد نظامی هندوستان رامیکشیدعجالتا برای دفاع ازحمله عمومی وقاطع سپاه ملی تاجائیکه ممکن بودبه تحکیم شیرپور پرداخت وهم درصدد جستجو ی راه نجات وتخلیه آبرومندانه افغانستان برآمد. درحالیکه قشون ملی تمام کـا بـل وبلاحصار وقلل جبال رافرا گرفته وحکومت کابل رابه مشك عالم رهبر مبارز یـن زابلستان سپرده بودند . سرداران تسلیم شده بدشمن چون سردار محمد حسن‌خان پسرامیر دوست محمد خان وسردار عبداللهخان پسر سردار سلطان احمدخان که قوت ملت را دیدند ، از انگلیس روبرو تافتند ودرغزنه فرار کردندوهمدرانجا بامردم مبارز غزنه پیوستند . سردار محمدهاشم خان پسر امیر محمد اعظم خان نیز از انگلیس بریدو ازکابل فرار کرد وبمردم پیوست . بعد هااین سرداران به سردار محمد ایوب خان توصل جستند .البته سردار ولی محمدخان پسر امیر دوست محمد

خان تاآخر سر ازبنده گی انگلیس برنتافت .

بعداز جنگ ۱٤ دسمبر ۱۸۷۹ هشت روز دیگر سپاه ملی وقشون د شمن مصروف دفن اموات وترتیبات مجدد نظامی بودند. درشب ۲۳ دسمبر دیده بانان افغانی در قله کوه آسمائی آتش عظیمی افروختند که ازفاصله های بعیدی دیده‌میشد واین إعلام حمله عمومی مجاهدین بر معسکر دشمن بود. انگلیسها بواسطه سر دار ولی محمدخان وجا سو سها ی او ازتمام نقشه جنگی مبارزین ملی مطلع وآماده دفاع شدند . حمله سیل آسای سپاه ملی روبه جانب شیر پور سرازیر گردید ودشمن باآتش گل ناشدنی توپخانه متوصل شد. این جنگ ازشب ۲۳ دسمبر تافردا شام۲٤ دسمبر طول کشید وتاوقتیکه قشون‌ملی از دسترس توپخانه‌دشمن عبور میکرد، تلفات بسیاری داد. معهـذا اینها درزیر باران گلوله تفنگ دشمن که‌ازپشت دیوار هاوتیر کشها و سنگر ها اتصالا برسر سپاه ملی میریخت ونعش بالای نعش می‌افتاد، تازیر دیوار های شیر پور رسیدند ونرد بانها گـذاشتند وبرزبر دیوارهابرآمدند .دراینجا تمام قوای پیش بین دشمن ازمواضع مستور به آتش باری آغاز نمودند. باآنهمه‌دلیری مبارزین ملی، فرصت فرود آمدن برسر دشمن میسر نشد، درعوض جنگاوران ملی یگان یگان مثل برگ درخت‌ازروی دیوارهای شیرپور برزمین سرازیرمیگردیدند.به‌این صور ت تلفات مردم بسیار سنگین شد، خصو صا که درجبهه ملی‌دو نفر خا ئن (پادشاه خان سرخابی ومحمدشاه خان سرخابی)قرار داشت وآنها درفر صت‌نازکی دسته جات متعلقه خودرا امر عقب نشینی دادند . این رجعت ناگهانی که حمل بر شکست گردید، راه عقب نشینی قشون ملی راباز نمود ورهبران ملی بغر ض‌تجدید قوا وآماده‌گی برای جنگهای آینده عقب کشید ند وسپاه ملی شبانه به‌کوه های کابل برآمدند . دشمن از این وضع استفاده کرد وبه فوریت تمام خانه‌ها وآبادی ها ی اطراف شیر پور راکه ممکن بودسنگر جنگاوران افغانی قرار بگیرد ، منهدم وهموار ساخت . چون در ۲٤ دسمبر یك دیوزن عسکر تازه دم انگلیسی بقوماندانی میجـر جنرال «سرجان راس »به‌شیر پور رسید رابرتس جان تازه یافته از قشله خار ج وبر همواریها ی شهر کابل وبالاحصارمسلط شد. اوچون منتظر ورود یك دیوزن‌سپاه‌دیگر ازپشاور بودوهم جنرال ستوارت رابایك‌فرقه عسکر امدادی ازقندهار بکابل خواسته بود، به‌فوریت به‌نقاط حاکمه شهر کابل وبالاحصار به‌تعمیر سنگر هاو بروج جنگی بپر دا خت .

امافعالیت سیاسی وتخریبی انگلیس هابر فعالیت های نظامی آنان برتری داشت و نتایج عمده تری میداد .چنانیکه بعداز جنگ ۲۳ دسمبر یك پرو پاگند خائینانه در تمام کابل واطراف آن بسرعت بر ق منتشر گردید وآن اینکه : « جنرا ل‌محمدجانخان غازی شکست ۲۳ دسمبر قشون ملی‌رادرمحاذ شیرپور عامدا وقاصدا سبب شده و سپاه ملی رابه عقب نشینی واداشته , زیرا جنرال باانگلیسها ساخته ویك صند و ق طلا گرفته است . » درحالیکه بعد هامردم واضحا دانستند که این اتهام غلط دشمن است وخاین همان پادشاه خان سرخابی است که دانسته ویانادانسته عا مل عقب نشینی سپاه ملی گردیده است. در هرحال تبلیغ ضد جنرال محمد جانخان درمرحله اول تاثیر وتشویش عمیقی درجبهه ملی تولید نمود، ومردم کابل از ترس آنکه

رهبر دیگری خیانت نکند تبلیغ وسیعی نمودند که : صندوق طلای انگلیس و قتیکه بازشد معلوم شد که مملو از طلاهای برنجی وقلب انگلیس است ، پس گیرند ه هرکه‌باشد فریب خورده ودین ودنیای خودرا ازدست داده است ، زیرا فرنگی‌دوستی ندارد مگر مکروفریب ودرو غ.

از دیگر طرف انگلیسها توانستند توسط کلنل ولی الله خا ن‌در غزنه که مثل پروان وکاپیسا کانون ومرکز تجهیز وسوقیا ت مبارزین ملی دربرابر دشمن بود، رخنه عظیمی ایجاد کند. اینست که آتش جنگهای داخلی بین‌پشتون ، تاجك وهزاره رامشتعل ساختند . وقتیکه این خبر درکابل رسید مشك عالم شخصاً‌برای جلو گیری ازنفاق داخلی عازم غزنه شد. درحالیکه قبلا دونفر دیگر ازرهبران ملی چون‌عبدالقادر خان تاجك وگل محمدخان اندری برای دفع خیانت کلنل ولی الله برخاسته وبسرعت آتش جنگها ی‌داخلی راخاموش ومردم پشتون وتاجك وهزاره راباهم آشتی داده‌بودند. جنرا ل‌محمدجانخان هم بغرض تجدید قوا وتجهیز لشکر بوردك وغزنه رفت ورهبران کوهدامن وکوهستان به شمال کابل برگشتند تابرای جنگهای آینده قوت جدیدی تشکیل نمایند. زیرا سپاه کوهدامن ،کو هستان ، تگاو نجراو ، پنجشیر و غوربند درجنگهای کابل تلفات بسیاری داده بودند. یکی ا زرهبران سپاه کوهدامن وکوهستان میر غلام قادرخان اوپیانی بودکه اینك درچاریکار نشسته وبه تجمع مردم مبار ز میپرداخت .این‌شخص‌درفضای آزادمجلس‌میکردوتوسط دهل وسرنا از فراز در خت مرتفعی جوانان را دعوت به‌آمدن زیر بیرق مینمود . میرغـلام قادرخان نقره‌باب وزیور ز نانه راآنچه ازخود داشت وآنچه از اعانه زن‌ومرد جمع‌میشد، می‌گـداخت وسکه‌میزد وبمصرف داوطلبان جهاد میرساند . چون پادشاهی در کشور وجودنداشت تابنام او سکه وخطبه خوانده شود لهـذا میر غلام‌قادر خان درمسکو کات نقره‌ئین خود این بیت را منقور نمود :

میکنم دیوانه‌گی تابرسرم غوغاشود : سکه برزر میزنم تاصاحبش‌پیداشود

یعنی این رهبران حقیقی مردم افغانستان که جان ومال خودرا درراه دفاع از آزادی کشور نـثار میکر د ند ، هیـچ کدام سلطنـت وو زارتـی بـر ا ی خـود نمیخواستند .

رابر تس همینکه از تجهیز مجدد مردم در کوهدامن وکوهستان ولو گر وغزنه واقف شد سراسیمه گردید.اوچون دولت انگلیس را از تسخیر افغانستان عا جـز میدید ،بغرض نجات اردوی انگلیس از افغانستان وزنده رسیدن به هند وستا ن ، بـنای کـار را بـه مصا لحه و مسا لـمه گـذا شت . رابر تس در جنو ر ی ۱۸۸۰ به عجله اعلامیه های در افـغا نستان منتشر سا خـت و بـو ضا حـت گفت‌که دولت انگلیس جنگ‌بامردم افغانستان نمی خواهد، قشون‌انگلیس افغانستان رابدون جنگ تخلیه میکند وهرکسی رامردم کشور به پادشاهی افغانستان انتخا ب نمایند، انگلیس اورا برسمیت میشناسد . این اعلامیه های رابرتس در بین ملت‌کارگر افتاد وچون دانستند که :نگلیسها افغانستان راتخلیه میکنند دست از شمشیر با ز داشتند ومنتظر انتخاب پادشاه گردیدند. رابرتس ازاین زمینه استفاده شایان نمود ودر طی زمان متارکه به‌لیتن مشوره داد که اگر پادشاهی کابل بیکنفرتحت الحما یه

انگلیس تعلق گرفته بتواند ، چنانیکه نوابی قندهار به سردار شیرعلیخان تحت الحمایه تعلق گرفته است ، به نفع انگلیس وباعث نجات اردوی آن خواهدبود . لیتن این مشوره رابرتس رابه وزیر هنددر لندن پیش کردوتصویب گرفت .رابرتس به همین مقصد بودکه سردار ولی محمدخان را اسما حکمران کابل شناخته بود.مردم افغانستان با مبارزات خویش -وه خارجی استعمار را شکست دادند ولی عده ازسرداران بزرگ جهت حصول تخت وتاج درخدمت استعمار قرار گرفتند وآنچه راانگلیس در میدان جنگ بدست آورده نتوانسته بود، توسط ایشان حاصل کرد .

امامردم افغانستان درانتخاب پادشاه نمیتوانستند بزودی مو فـق شوند زیرا ولایات از همدیگر جدا ودور افتاده ودرشدت زمستان اجتماع یك جرگه عمومی مشکل بود،خصوصاکه مرکزیت وجود نداشت پس درجرگه ئی که درغزنی بشمول ۱۸۹ نفر نمایندگان اهالی دایر گردید- مشك عالم وجنرال محمد جانخان هم شامل بودند - بعداز مـذاکرات چندین روزه فیصله شدکه پادشاهی افغانستان حـق وار ثـارشدامیر شیرعلی خان است که اینك به هند محبوس میباشد (امیر محمدیعقوب خان)با یستی او مثل امیر دوست محمدخان از دست انگلیس نجات داده شود. مستوفی حبیب الله خان صدراعظم که اینك در دست انگلیسهای کابل محبوس بود، درجواب استشار ه رابر تس ، عین فیصله جرگه غزنی راتائید کرد. درحالیکه مردم قندهار ،فراه وهرات چشم به سردار محمد ایو ب خان پسردوم امیر شیرعلیخان که اینك حکمدار هرات بود، دوخته داشتند ، ومردم کابلستان ولوگر وکوهدامن وکوهستان وغیره هیچکدام را نمیپـذیرفتند .رابرتس که مردم را مشغول مـذاکره راجع به انتخاب شاه ومنتظر تخلیه افغانستان دید، خودش را عجالتا ازهجوم مردم مامون احساس کرده .ودرصدد تقویه خودشد تاهنگام تخلیه کشور بتواند که زنده سربه هندوستان برگردد. پس با اینکه اودر طی ایام جنگ توانسته بود دو فرقه عسکر امدادی ازراه پشاور و جلال آباد حاصل نماید ، اینك در فروری ۱۸۸۰ یك فرقه سپاه دیگر ازقندهار خواست و خود درتهیه آ ذوقه سپاه پرداخت .

جنرال استوارت قوماندانی سپاه قندها رراربه جنرال پرایمروز داد وخود در ۳۰ مار چ به طرف کابل بایك فرقه عسکرّ و۱۲ توپ حرکت کرد. همینکه مردم دانستند فورا از زمینداوز ، قـلات وقندهار دسته جات مبارز تشکیل کرده وبا استوار ت در خطوط متواز ی بحرکت افتادند. این قشون ملی تاغزنه دشمن را توسط حمـلا ت ناگهانی وشبا نه کوفته وآذوقه وحمل ونقل شانرا به تاراج میبردند. مرد مدرموضع احمد خیل (بین مقر وغزنه) به جنگ میدان پیش شدند وبادو توپ کو چك خود بمقابل ۱۲ توپ انگلیسی شتافتند . این جنگ مردم بقدری دلیرانه بودکه یکنفر افسر دشمن (لفتننت هملتن) درمورد آن تعجب و تحسین خودرا نوشت . البته توپخانه برتر دشمن توانست که قشون را ازامحای عمومی نجات دهد. استوارت باچنین وضعی در ۲۲- اپریل در حدود غزنه رسید واز رابرتس استـمداد عسکر و لواز م کـر د .

رابرتس به فوریت یك قطعه سپاه باما یحتاج کافی بقوماندانی میجر راس بـه امداد استوار ت سوق نمود. اوبرای جلو گیری از حملات مردم به این سپاه امدادی ، دو قطعه عسکر یکی به قیادت کلنل «جنکنز» در چار آسیا و دیگری بقیادت جنرال

میکفرسن به‌تعقیب‌جنکنز گماشت. قطعه جنکنز سواره واز میکفرسن شامل یکهزار نفر پیاده وشش توپ ویك رساله بود این قطعات درعقب خود یك رساله دیگر باچهار توپ قاطری داشتند که‌به قیادت جنرال هیو ج گف برای حفظ خط مواصله وامداد قطعا ت ثـلاثه سو ق شده بود. مبارزین ملی به قیادت محمد حسن‌خان لو گر ی درچهار آسیا برسر سواره جنکنز فرو ریخته ودر ۲۵ اپریل تقریبا آن قطعه را ازبین بردند .اما میکفرسن با قشون خود ومتعاقبا شخص جنرال رابرتس رسیدند وباقو ت توپخانه حمله آوران افغانی رابه عقب راندند . معهـذا قشون دشمن مجبور بود که عموما به‌کابل برگردند ودر پناه استحکامات شیرپور نفس شماری کنند .این یـك نمونه زندگی اردوی انگلیس وآنهم درایام متارکه در افغانستان بود.

در هر حال ستوارت هم کشان کشان خودش را از غزنه در پنجم می در معسکر شیرپور رساند ، در حالیکه بواسطه حملات مجاهدین در دشت «توپ ـوردك» خسارات زیاد جانی و مالی متحمل شده بود . تا اینوقت‌وضع‌نظامی در افغانستان‌ووضع‌سیاسی د رانگلستان و هندوستان تغییر کرده‌بود : درافغانستان سردار عبدالرحمن خان در مارچ ۱۸۸۰ ظاهرا علم جهادبرداشته وتوسط‌اعلانات ومکاتیب متعدد به‌تمام‌مردم‌کشور اطلاع داده بود که او بغرض نجات‌کشور از استیلای انگلیس وراندن‌دشمن ازافغانستان از قلمرو روسیه برگشته و اینك در صددتشکیل سپاه مجاهدین است. مردم‌افغانستان که چنین رهبری میخواستند در تمام نقاط کشور به اجتماعات پرداختند و انتظار خود را به ورود سردار عرضه کردند . درهرات نیز مردم وسپاه برخاستند و سردار محمد ایوب خان را به حمله به قندهار وانهدام سپاه دشمن دعوت و تشجیع‌نمودند .

سردار محمد ایوب خان فورآمکتوبی به سردار عبدالرحمن خان فرستاد و نوشت که :بایستی ما وشما برای راندن انگلیس ا زافغانستان متحد گردیـم . امـا سردار عبدالرحمن خان جواب داد که در دشمنی‌با انگلیس نفع افغانستان نیست ، چنانیکه امیر شیر علیخان مرتکب این اشتباه شد و ازبین‌رفت، پس شما هم راه آشتی‌بابرتانیه پیش گیرید . سردار عبدالرحمن خان این جواب را براه کابل در هرات عنوان‌کردتا بدست انگلیسها برسد و روی آنانرا بطرف خود بکشاند , و هم سردار محمد ایوب خان را در عسکرکشی بر ضد انگلیس متذبذب سازد ، تا خودش پیشتر از او بکابل تازد و رهبری عمومی را بدست آرد .چنین شد و انگلیسها در تـوسل بـه سردار عبدالرحمن‌خان عجله کردند و سردار محمد ایوب‌خان هم تا وقتیکه سردارعبدالرحمن خان از تخارستان به استقامت کابل حرکت نکرد ، از هرات شور نخورد .

اما مستوفی حبیب الله خان صدر اعظم‌که در نزدانگلیسها محبوس‌بود ،استشمام کردکه سردار عبدالرحمن‌خان سرسازش با انگلیسها دارد ، لهذا در خفا مکاتیبی‌به عنوان سپهسالار بلغ که تا هنوز قشون دست نخورده‌ئی داشت و به عنوان مشك عالم و جنرال محمد جانخان که در غزنه مصروف تجدید قوا بودند ، فرستاد و نوشت که : سردارعبدالرحمن‌خان در نهانی با انگلیسها ساخته است باید جلو او گرفته شود . جاسوسی انگلیس با مصرف ۲۰ هزار کلدار مکاتیب مستوفی ر از راه‌غزنه بدست آورد و در صدد شد که او را در هندوستان تبعید نماید . اما نام مستوفی که عنوان سپهدار بلغ بود به او رسید و سپهسالار غلام حیدر خان بر ضد سردار عبدالرحمن خان که‌در تخارستان مشغول ترتیب سپاه بود ،قیام کرد و داعیان سر دار را(سردار محمد سرور خان و سردار محمد اسحق خان پسران امیر محمد اعظم خان و سردار عبدالقدوس خان پسر سردار سلطان محمد خان ـ که‌قبلا از کابل فرار کرده و به‌سردار عبدالرحمن خان پیوسته بود) سرکوب کردومنجملهٔ سردار محمدسرور خان کشته شد و دوی دیگر از بلغ به استقامت میمنه فرار کردند .

این تنها نبود سپهسالار غلام حیدر خان وردکی عسکر به قطغن کشید تا سردار عبدالرحمن خان را نابود نماید . ولی اعلانات قبلی سردار در تمام افغانستان اثر خود رابخشیده بود ومردم که اعلان‌جهاد سردار رادر برابر انگلیسها گرفته بودند به آن اعتماد کرده و به‌حمایت‌اوحاضرشده بودند .چنانیکه هنگام ورود او در رستاق ، مردم بدخشان برضد شهزاده حسن والی فیض آباد قیام کرده اورا به‌جانب چترال وکشمیر فراری ساختند، زیرااودعوت سردار عبدالرحمن‌خان رارد کرده‌بود.آنگاه مردم‌بدخشان به حمایت سرداز برخاستند وششهزار عسکر سواره داوطلب بمصرف خود بغرض راندن انگلیسها از افغانستان با سه صد هزار روپیه نقد به سردار دادند ، و هر خانواری ا زبدخشان یك گوسفند و جوال گندم به اردوی ملی پرداختند . همچنین‌مردم رستاق وحاکم محلی میرمحمد عمرخان یك قشون سه‌هزار نفری - دوهزار سوار ه و یکهزار پیاده -بمصرف‌خود بنام جهاد ملی به سردار عبدالرحمن خان دادند .میربابه بیگ حاکم و مردم «کشم» همه اهل سایر حصص بدخشان مرد و مال تقدیم‌کردند .میر سلطان مراد خان والی قطغن با تمام قوای خود به سردار عبدالرحمن خان پیوست .این است که بسرعت اردوی داوطلب ملی در معیت سردار تشکیل شد و سبب هراس‌دشمن در کابل گردید . ورنه روزی‌که سردارعبدالرحمن‌خان ازوالی‌آسیای مرکزی روسیه «جنرال کافمان» اجازه دعوت به افغانستان خواست وازراه بخارا داخل رستاق - افغانستان گردید ، بیشتر از یکصد سوار با او نبود ، و سردار تهی‌دست و غربت زده که تقریباًدوازده سال د ر سمرقند و تاشکند فقط ماهانه به ١٥٠منات روسی زنده‌گی میکرد ،بدون‌اسپ‌و قمچینی چیزی‌از خود نداشت ، و با این وضع‌قدرت مجادله با امپراتوری برتانیا رویای فریبنده‌ئی بیش نبود . پس این‌قوت وفداکاری مردم‌افغانستان بود که سردار راپیش کشید و پیش‌راند .

وقتیکه سپهسالار غلام حیدر خان وردکی از بلخ‌به قطغن سپاه کشید ، بدون‌آنکه سردارعبدالرحمن خان گلوله‌ئی بررخ او آتش کرده‌باشد ، سپاه بلخ قیام کرده و سپهسالار را زیر تهدید مرگ‌قرار دادند . سپهسالار فقط توانست که به بخارا فرار کند وناپدید گردد. (بعد ها جنرال امیر غلام حیدر خان ارکزائی ، دختر سپه سالار وردکی را ازمزار نزد پدرش‌دربخارا فرستاد)سپاه‌بلخ هم‌بنام جهاد به‌سردار عبدالرحمن خان پیوست .این احساسات و فداکاری مردم بود که بزودی اردوی قوی در معیت سردار عبدالرحمن خان‌تشکیل شد و هر روزی که سرداررو‌بجانب کابل حرکت‌میکرد، این اردو بزرگ و بزرگتر میگردید تا جائیکه روز ورود سردار در چاریکار ، تعداد آن به‌صد هزار نفر رسید. درحالیکه سپاه منظم وقشون داوطلب هرات وفراه در زیربرچم های جهاد رو به قندهاربرای انهدام انگلیسهای استیلاگر در حرکت افتاده بودند

و اما انگلیسها : محافظه کاران لندن‌که در اواخر ١٨٧٨ تصمیم گرفته بودند افغانستان را «بحیث یك کل» از نقشه جهان محو نمایند ، با قشون بزرگی داخل افغانستان شدند . امیرشیر علیخان فرار کرد و امیر محمد یعقوب خان تسلیم شد ، دولت و تشکیلات معدوم گردید . پس دیزرائیلی وسالسبری ولیتن برای تکه تکه کردن افغانستان طرح ذیل را مورد عمل قرار دادند : ولایات هرات وسیستان به‌حکومت ایران پیش کش‌شد.قندهاروکابل جدا جدا توسط شیر علی ووالی محمد مرکز نظا وتحت اداره انگلیسی درآمد .جلال آباد اشغال‌نظامی شد. رابرتس‌موظف‌گردید کاپیساو پروان را تا بامیان و جنوب هندوکش اشغال نماید . ولی محمد مامورگردید که‌ولایات شمالی کشور - بدخشان وتخارستان وبلخ‌میمنه - رابنام دولت انگلیس‌زیر اداره خود قرار دهد . جنرال برائیت هم‌تخمه غلجائی را از بن برآرد . برای تطبیق این نقشه عجالتاً ٥٦ هزار عسکر انگلیس در افغانستان بکار افتاد و پیش رفت .

ولی مردم افغانستان برخاستند و شمشیراز میان کشیدند . در طول سال ١٨٧٩

سپاه انگلیس از قندهار تاننگرهار و از غزنی تا کابل آبی براحت ننوشید ودمی به آرامی نه غنود .در دسمبر ۱۸۷۹ بر سراردوی دشمن در کابل آتشی افروخته شد که در دسمبر ۱۸۴۱ یعنی ۳۸ سال پیشتر بر سراردوی مکناتن والفنستن افروخته شده بود ، و آن حادثه را انگلیسها «مصایب خود درافغانستان» نام گذاری کرده بودند . پس رویای خوش دیزرائیلی وسالسبری ولیتن بکابوس خوفناکی تبدیل شد و مصادر سیاسی ونظامی انگلیس برای حفظ شئون ازدست رفته خود درتلاش افتاد. این است که رابرتس بعدازکوفته شدن در دسمبر ۱۸۷۹ بفوریت درجنوری ۱۸۸۰ نظر جدید دولت انگلیس را توسط اعلامیه ها بمردم افغانستان آشکارا نمود و گفت که : سپاه انگلیس افغانستان راتخلیه میکند وسر جنگ بامردم افغانستان ندارد ، مردم پادشاهی برای کشور خود انتخاب کند . این اعتراف غیر مستقیم به شکست را برتس در ۱۳اپریل ۱۸۸۰ در شیرپور و اعلامیه های جدید تکرار شد . درطی این زمان«لیال» سر کاتب خارجه، «ریجوی» سکرتر سیاسی و گریفن رئیس شعبه سیاسی یکی پی دیگری ـ وارد کابل شدند تاآبروی اردوی انگلیسی را ازراه «سیاست صلح آمیز »درافغانستان اعاده نمایند.

در مارچ ۱۸۸۰ همینکه انگلیسها شنیدند سردار عبدالرحمن خان در ولایات شمالی افغانستان بحیث رهبر ملی قبول و سپاهی از مردم آزادی خواه بغرض طرد انگلیسی تشکیل شده است، بقدری هراسان و متزلزل گردیدند که لیتن به «الیورسنجان» مامور سیاسی جنرال ستوارت در قندهار امر نمود که بیدرنگ با سردار عبدالرحمن خان داخل مفاهمه شده واردوی انگلیس راقبل از رسیدن زمستان از افغانستان نجات دهد. متعاقبا درماه می ۱۸۸۰ هنگامیکه ستورات وسنجان درکابل رسیدند خبرگرفتند که درلندن کابینه متعصب محافظه کار سرنگون گردید و لیتن مغرور در هند استعفاکرد.

پس گلیدستون ولاردهار تنگتن درلندن وریپن در هندوستان وجنرال ستوارت در کابل (عوض رابرتس) زمام امور رادردست گرفتند وهارتنگتن وزیر جدیدهند به ریپن وایسرای جدید هند اختیار مذاکره راباسردار عبدالحمن خان داد.

انگلیسها در کابل آنقدر سراسیمه شده بودند که بغرض مفاهمه با سردار عبدالرحمن خان بخواهر او (شاه ببوجان)متوصل گردیدند وتوسط اوراه مکاتبه را باسردارباز نمودند . در اپریل ۱۸۸۰ نامه ئی از گریفن به سردار عبدالرحمن خان تقدیم شد که نوشته بود : دوست محترم من سردار عبدالرحمن خان بعد از تبلیغات رسمیه و آرزومندی مژده سلامتی ، اطلاعاً زحمت افزامیشوم که دولت انگلیس از استماع اینکه شما به سلامتی وارد قطغن شده اید مشعوف هستند ، و خشنود خواهم شد بدانم شما از روسیه به چه قسم حرکت نموده اید وارادہ و خیالات شما چیست ؟ امضا دوست شما گریفن .

سردارعبدالرحمن خان راجع به این نامه گریفن درتاج التواریخ چنین مینویسد: «چون اولین مذاکره من با دولت انگلیس بود خیال کردم صحیح نیست بدون مشوره با عساکر خودم جواب این مراسله را بدهم ، و ا زاشخاص مفسد بیم داشتم که شاید بگویند اسباب چینی دارم که مملکت را به انگلیسها تسلیم نمایم و این فقره باعث تمامی من خواهد بود . و نیزدانستم که موقع بدست آمده است که بتوانم بفهمم درباب مراودات خارجه ملت من تا چه اندازه اقتدار بمن خواهد داد . لهذا مراسله مذکور را با آواز بلند به جهت لشکر خودم قرائت نموده گفتم مشعوف خواهم شد اگر سر کرده ها در نوشتن جواب مراسله بامن معاونت نمایند زیرا نمیخواهم بدون اینکه قبلابادوستان تازه خود مشورت نموده باشم اقدام در کاری نمایم و از شما خواهشمندم در نوشتن جواب همراهی نمائید . دو روزه مهلت خواسته روز سوم تقریباً یکصد کاغذنوشته نزد من آوردند . مضمون بعضی از این قرار بود :

«ای ملت انگلیس ! باید از مملکت ما خارج شوید ، یا شما را بیرون خواهیم کرد و یا جان‌خود را درسراینکارخواهیم گذاشت .دیگری چنین نوشته بود : قبل ازآنکه باشما مشغول مذاکره شویم باید غرامت خسارت و ضرر هائیکه به افغانستان وارد آورده‌اید،بدهید . دیگری نوشته بود : باید صد کرور روپیه (هر کرور ده ملیون)غرامت خراب کردن توپها و قلعه جات ما را بدهید والانخواهیم گذاشت که یکنفر انگلیس زنده به پشاور برسد ،چنانچه‌درزمان سابق چنین کردیم . یکنفر از سر کرده ها چنین‌نوشته بود: ای کفار غدار !شما هندوستان را بمکر و فریب متصرف شده‌اید و حالامیخواهید افغانستان را هم به همین قسم به هندوستان ملحق نمائید ،تا وقتیکه قوت داشته‌باشیم دفاع خواهیم کرد، بعد دولت دیگری مثل دولت روس با ما ملحق خواهد شد که بـه مخالفت شما جنگ نمائیم.»

این‌مسوده ها که شاهد صادق احساسات و نظریات مردم افغانستان در مقابل انگلیس بود ، در سردارعبدالرحمن‌خان تاثیر نمود ، ولی او به آنان مسوده خودش را نشان داد که در آن به گریفن‌چنین جواب داده شده بود :«دوست محترم گریفن صاحب نماینده دولت برتانیه عظمی را پس از اظهار مراسم دوستانه مکشوف میدارد که‌مراسله شما رسیده از مطالعه ما گذارش یافت ، از ورود من در علاقه‌قطغن اظهارخرسندی‌کرده مسئولم داشته بودیدکه از مملکت دولت روس به چه قسم حرکت‌نموده‌و چه عزم دارم. دوست محترم ما از مملکت دولت مذکوره برخصت و اجازت جنرال کافمان حکمران تاشکند عازم و رهسپار این دیار گشته ، قصد آن دارم که در امور اضطراریهٔ وضروریه کمر به معاونت ملت خود بسته و باخصم مصاف داده رهنورد مدافعت شوم . وگر شما راهوای مذاکره درسر است ازوسایل زنانه صرف نظر کرده وتوسط نمایند ، گان‌عاقل رشته اتحاد راقایم سازید.

این جواب سردار در۳۰ اپریل ۱۸۸۰ تصویب وبکابل فرستاد ، شدوانگلیسها را در تشویش و اضطراب گذاشت . متعاقباً سردار در می سال مذکور اعلامیه‌های مجددی در افغانستان منتشر ساخت و جهاد در برابر دشمن را شعار داد ، بنا برین مردم افغانستان بطرف او جذب شدند و اجتماعات مجاهدین در انتظار ورود سردار در کابل ماندند . در حالیکه انگلیسها قبلادر ۱۳ اپریل از شیرپور اعلامیه های دیگری در کشور منتشر ساخته‌و گفته بودند همینکه مردم افغانستان پادشاهی انتخاب‌نمایند، قشون انگلیس بدون‌جنگ افغانستان را ترک میگوید . این حوادث بود که هجوم‌مردم علیه انگلیسها معطل شد و قشون دشمن توانست چند ماه دیگر از حملات مردم محفوظ بماند .

در می ۱۸۸۰ که ستوارت بکابل رسید و کابینه لیبرال لندن در تلاش نجات اردوی انگلیس قبل از رسیدن زمستان ـ برآمد ، انگلیسهای کابل عجله داشتند که سردار عبدالرحمن خان زود تر بکابل برسد تا در سایه او بتوانند بدون خطـر از افغانستان خارج شوند . لهذا مکتوب دیگری به سردار نوشته انتظار خود را برسیدن سردار در کابل و آغاز مذاکرات صلح اظهار نمودند . سردار عبدالرحمن خان در ماه جون به ترتیبات سفری پرداخت و در جولائی با اردوی بزرگ داوطلب ملی به استقامت کوه های هندوکش حرکت کرد . در حالیکه گریفن نظر انگلیس را در ١٤ ماه جون به سردار نوشته بود و متعاقبادر۲جولائی مکتوب دیگری فرستاد . سردار عبدالرحمن‌خان که تلاش بسیار انگلیسها را بدیددر ۱۰ جولائی جواب داد که خود بکابل میرسد . همین وقت بود که سپاه منظم و قشون داوطلب مجاهدین هرات بغرض امحای دشمن به خط قندهار حرکت میکرد و انگلیسها در هراس افتاده بودند .

جنگ میوند (جولائی ۱۸۸۰):

در دسمبر ۱۸۷۹ مردم هرات ا زسوقیات انگلیس در کابل و تبعید امیر محمد

یعقوب خان در هند مطلع شدندو باسپاه هرات بر ضد دشمن استیلا گر بجوشیدند. قشون‌هرات رهبری این‌جنبش رابدست گرفت وسوقیات در قندهار طرد دشمن را شعارداد . مگر سردار محمد ایوب خان که منتظر واقعات کابل بود عجله را نپذیرفت و تعلل کرد . سپاه هرات دو ماه در انتظار ماند و اصرار خود را دوام داد . در مارچ ۱۸۸۰ که خبرورو سردار عبدالرحمن‌خان‌در تخارستان واعلان جهاد او بمقابل انگلیسی در هرات رسید ،قشون‌هرات فعالیت خود را از سرگرفت . سردار محمد ایوب خان کتباً سردار عبدالرحمن خان را به اتحاد سیاسی و نظامی دعوت نمود تا در سوقیات دوجانبه دشمن را از دوپهلو بکوبند. دو ماه دیگر طول کشید تا جواب رد سردار عبدالرحمن‌خان به هرات رسید . مردمو سپاه هرات از این تردید سردار عبدالرحمن خان برآشفتند و خواستند به تنهائی این وظیفه ملی‌راانجام‌دهند.سردار محمد ایوب خان که از اتحاد سردار شیر علیخان با انگلیس در قندهار مطلع بود و از اتحاد سردار عبدالرحمن خان با انگلیس‌در شك افتاده‌بود ،خودش را از مقابله باسه قوت داخلی و خارجی عاجزمیدید، پس تا معلوم شدن روش سردار عبدالرحمن خان با انگلیس، انتظار میکشید و برای جلوگیری از سوقیات خود سرانه سپاه ،جنرال فقیراحمد خان را موظف نمود که باوعده دادن‌امروزو فردا ، عسکر هرات را آرام نگهدارد . قشون هرات که امتناع جنرال را از جهاد بادشمن بدید ، قیام کرد وجنرال رابکشت وخود بیر ق مبارزه وجهاد افراشت.

حفیظ‌الله خان‌نایب سالارکه چنین دیدرهبری سپاه را در دست گرفت و جهاد را اعلام نمود . سردار محمد ایوب خان منشوری بعنوان جنرال فیض محمد خان قوماندان سپاه میمنه بفرستاد واورابرای حفظ نظم‌هرات بخواست وهم به‌سپاه هرات وعده‌داد که عنقریب به استقامت قندهار حرکت خواهد کرد .متعاقباً در جون ۱۸۸۰ بیرق جهاد ببست و بادوازده هزارنفر سواره و پیاده منظم و ۳۲ توپ از شهر هرات خارج گردید، در حالیکه هزاران نفر او رامشایعت‌مینمودند . اردوی هرات در یك‌منزلی شهر رسیده بود که اطلاع گرفت جنرال فیض محمد خان با قشون میمنه داخل شهر هرات گردیده است . سپاه هرات به تصور آنکه جنرال فیض محمد خان مانند جنرال فقیراحمدخان مانع سوقیات به قندهار و جهاد با انگلیس است ، از راه برگشته و در داخل شهر جنرال را باقشونش بکوفتندوخودبه‌معسکر سردار محمد ایوب خان عودت نمودند . جنرال فیض محمدخان مثل جنرال غلام حیدرخان سپهسالار بلخ ازمیدان جنگ ناپدید گردید وبرای همیشه مفقود الخبر ماند.

سردار محمد ایوب‌خان با سپاه هرات از راه فراه و گرشك به استقامت قندهار به حرکت افتاد و درطول‌راه‌ها از طرف مردم با سواره و پیاده داوطلب و آذوقه کمك شد. این سپاه در ۲۰ جولائی نزدیك میدان میوند رسید و در دشت خشك و بی آبی بناچار معسکر گرفت ، زیراجنرال‌برروز با قشون دوازده هزار نفری خود بشمول سه کندك عساکر متعلقه سردار شیر علی خان قبلا در کناره دریا وضع الجیشی اختیار و توپخانه قوی انگلیسی را تعبیه کرده‌بود .اما کندك های شیر علی بمجرد دیدن سپاه ملی ،اردوی انگلیسی را ترك کردهو به سپاه هرات پیوست . ششهزار نفر از مردم داوطلب وسپاه هرات برای رفع احتیاج آب خوراکه ، مشغول تصفیه کاریزمخروبه‌ئی درنزدیکی معسکر گردیدند ،آب جاری شد و سپاه وستوربیارمیدند . دشمن‌جرئت اقدام‌به‌جنگ نداشت وشش روز هر دو سپاه همدیگر راازدورنگاه‌میکردند.درطی این مدت حملات متفرق قوای غلام حیدر خان افسر افشاری و عبدالکریم خان افسر کوهستانی ، دشمن رامی کوفت . روز هفتم سپاه ملی به حرب عمومی آغاز نمود اما توپخانه دشمن بشدت‌فعالیت میکرد و قشون ملی در میدان‌هموارمثل برگ درخت میریخت . از طلیعه بامدادتاچاشت پنجصد نفر کشته و ۸۵۰ نفر زخمی از سپاه ملی در میدان جنگ افتادوعدهٔ ازافسران دلیر چون عبدالغفور خان غند مشرهراتی ، محمد حیدر خان کمیدان قندهاری ، محمد

زمان بارکزائی وبچه‌قادرخان وامداالهم کشته‌شدند. حفیظ‌خان نایب سالار که چنین دید به عجله امر «پروت» داد و همه در روی زمین‌دراز افتادند. آنگاه چهار هزار سواره منظم و غیر منظم هراتی که‌دردور سردار محمدایوب خان استاده بودند, در سه ستون در سه جهت دشت بتاختند و از نظر ها دور شدند.

انگلیسها که این حرکت وگرد و غبارسواران دیدند حمل برشکست قشون ملی نمودند و از جابرآمدندو بر هجوم خود شدت بخشیدند,و افغانها مقاومت کردند. در حالیکه ستونهای سواره اعزامی افغان در داخل دایره عظیمی دور خورده و در مدت یك ساعت در عقب جبهه دشمن رسیده بودند. پس حمله متقابل افغانها از پیشروی و عقب دشمن آغاز گردید و جنگ شدیدی در گرفت. قشون دشمن که خود را محصور وراه نجات رامسدود دید، دل‌بمرگ نهادوتاپای جان دفاع‌نمود. این جنگ تاهنگام دیگر طول‌کشیدو بالاخره به جنگ تن به تن منجر گردید. البته سپاه انگلیس توان پایداری‌در زیر ضربت سیلاوه‌های ثقیل ومشهور افغانی‌نداشتو دردمی از تیغ‌گذشت فقط ششصد نفر توانستندکه در بین گرد و خاك خود شانراتامحوطه باغچه‌ئی دور از میدان جنگ برسانند ودر پشت دیواران سنگر بگیرند. مگر مجاهدین ملی‌نگذاشتند وتعقیب کردند و باقبول تلفات، شمشیردر دست بر سرانهاریختند و تانفراخیر را از تیغ کشیدند. سر دار شیر علی خان فقط با ۲۵ نفر انگلیس وآنهم به لباس افغانی و مسلمانی از بیراهه ها توانست که در شهر قندهار رسیده و خبر انعدام سپاه انگلیس را به جنرال پرایمروز برساند.

دراین جنگ مشهور که‌پشت حکومت انگلیس رادر هند به‌لرزه اورد زنان افغانی هم شرکت کرده بودند و داستان ملالی، دوشیزه جوانی که در میدان جنگ میوند بیرق سپاه ملی را درعوض بیرقدار کشته‌شده درشانه‌میکشید، از همین‌جانشئت کرد واین دوبیت از زبان او در میدان جنگ در افغانستان طنین انداخت:

خال به‌دیارله وینو کشیژدم — از خون معشوق خال سرخ در رخساره میگذارم

چه شنکی باغ‌کښی گل‌گلاب و شرموینه — خالی که درباغ‌سبزگل‌سرخ‌راشرمنده‌مینماید

که په میوند کښی شهید نه سوی — اگر در میوند شهید نشدی

خدای یژولالیه بی‌ننگی ته دی ساتینه — بدانی که‌برای‌بیغیرتی‌زنده‌خواهی ماند.

مورخ معاصر این جنگ (میرزا یعقوب علی‌خوافی) از زبان سرداراحمد علی خان نواسه سردار کهندل خان که خود در میدان‌جنگ میوند شرکت داشت مینویسد که در این جنگ از۱۲هزار عسکر وافسر انگلیسی فقط ۲۵ نفر زنده‌مانده‌وفرارکردندوبقیه کشته‌شدند. این‌فتح‌بزرگ‌میوندرروزی‌بوقوع‌آمدکه‌یکروزپیشتردرچاریکا ر سر دا ر عبدالرحمن خان از طرف مردم و صدهزار مرد مسلح به پادشاهی افغانستان‌برداشته شده بود, وانگلیسها در افغانستان و هندوستان در دهشت افتاده بودند.

تا وقتیکه سردار محمدایوب خان از تدفین کشته شده‌گان افغانی وانگلیسی‌فارغ شده و به‌قندهار میرسید, ده روز گذشته بود. در طی این مدت جنرال پرایمروز قوماندان قشون انگلیسی قندهار، آذوقه جمع آوری وشهر را برای یك دفاع طولانی آماده کرده بود. سردار رسید و جنگ حصار شروع شد. گرچه سپاه هرات از آتش دشمن تلفات برداشت، واز آنجمله کشته شدن فرخ کمیدان توپخانه و شاه‌آغاسی‌محمد یوسف خان بود، معهذا فشار خود را بر دشمن بیشتر نمود تا جائیکه تسخیر شهر قریب الوقوع‌گردید. اما حکومت انگلیس که اطلاع‌شکست میوند را در ۲۹ جولائی از سمله بکابل تلگراف کرده بود، جنرال ستوارت دست و پاچه شده به جنرال را برتس امر نمود که باسپاهی ازکابل به‌قندهار شتابد ویك فرقه عسکر محصورقندهار را از محو شدن نجات دهد. البته این سوقیات سهل نبود، مگر آنکه با امیر عبدالرحمن

خان کنار آیند و درسایه‌وراه‌عبور خود را تاقندهارو کویته وجلال‌آباد و پشاور باز و مأمون نگهدارند . اینست که در مکاتبه ومذاکره وحصول موافقه باامیر عبدالرحمن خان سرعت و عجلهٔ بسیاری نشان دادند . اما افسوس که امیر عبدالرحمن خان از این حالت خطرناك و ضعیف انگلیس، استفاده نکرد .

انگلیسهای کابل بقوماندانی قندهار خود خبر دادند که اگر تا یکماه خود را در برابر سپاه هرات‌نگهداشته بتواند، برای نجات‌آنها قوای کابل میرسد . وماندان انگلیسی قندهار که خود را ازمدافعه در مقابل سپاه هرات عاجز میدید باز به خدعه سیاسی متوصل شد و موفق گردید و آن اینکه به شهادت میرزا یعقوب علی خان‌خافی قبلا جنرال پرایمروز قوماندان قندهار مادرکلان سردار شیر علی (مادر سردار مهر دلخان) را «مادر» خوانده بود و اینك آن پیره زن را وسیله حصول مقصد قرارداد . پس «مادر خوانده» ازشهر به معسکر هرات رفت و نزد سردار محمد ایوب خان شفاعت کرد تا چهل روز مهلت دهد که قوای انگلیسی امور سفری خود را تنظیم کرده و شهر را بدون جنگ به‌سردار تسلیم‌و خود عزیمت‌هندوستان نمایند . افسران اردوی هرات نپذیرفتند ولی سردار محمد ایوب‌خان شفاعت این خویشاوند خود را رد نکرد وعده قبول داد . در حالیکه سپاه‌رابرتس در هشتم اگست از کابل به استقامت قندهار در حرکت افتاده بود و هنوز سردارمحمد ایوب‌خان مطلع نبود .

رابرتس بر خلاف سفر های سابق در افغانستان که قدم بقدم بمحاربه مجبور میشد ، اینبار در کمال آرامی اما باعجله طی طریق مینمود ، زیرا فرمان‌امیر عبدالرحمن خان و بدرقه و محافظ او را(سردار محمد عزیز خان بن سردار شمس الدین خان) با خود داشت . این سردار موظف‌بودکه در عرض راهها مردم را از پادشاهی امیر عبدالرحمن‌خان و تخلیه انگلیس افغانستان را مطلع سازد و هم قشون انگلیس را از دستبرد مردم‌نگهداشته تا خروج از افغانستان‌آذوقه و علوفه‌بدهد . اینست‌که رابرتس به‌قندهار رسیده وشبانه داخل شهر گردید و فردا ۲۸ اگست بر سرقشون سردار محمد ایوب خان بریخت . این‌جنگ ناگهانی سردار را در هم شکست و مجبور برجعت جانب هرات نمود ، زیرا رابرتس گفته بود که پادشاه افغانستان امیر عبدالرحمن است و قشون انگلیس شهر قندهار را فقط به گماشته گان او میسپارد . معهذا همین‌ضربت قشون هرات بود که انگلیسهارا واداشت در تجزیه قندهار ناکام شده و آنرا بدولت مرکزی افغانستان بگذارد. پس سردار شیرعلی باآنهمه‌فداکاری‌هائیکه درراه‌انگلستان نموده بود ، ناکام‌وبدنام درهندپناهنده شد و آنجا بود تابمرد . انگلیسها قندهار را برای سردار شمس الدین خان بن سردار امیر محمد خان (نماینده امیر عبدالرحمن خان) تسلیم و تخلیه نمودند .

انگلیس وامیر عبدالرحمن خان :

دولت انگلیس در جنگ دوم افغانستان عملامتیقن شد که تسخیرو حفظافغانستان باقوه ناممکن است ، پس در عوض ماشین نظامی ، دستگاه دیپلوماسی برتانیه در افغانستان بکار افتاد. زیرا در رزم نظامی طرف برتانیه ، ملت افغانستان بود وبرتانیه بر آن‌غلبه نمیتوانست ، در حالیکه در رزم سیاسی ، مقابل برتانیه یك فرد یعنی‌پادشاه مملکت قرار میگرفت و غلبه براو آسان بود . چنانیکه در جنگ دوم سپاه انگلیس طی یکسال و هفت‌ماه‌درجنگهای خوست، خیبر ،گرشك، قندهار ، قلات ،غزنه ، کابل و میوند مغلوب گردید و اینك قوای اودر کابل تحت خطر استیصال قرار داشت . دراین مدت انگلیسها تلاش میکردند که قبل از رسیدن زمستان سپاه خود را زنده سر از افغانستان به هندوستان برسانند . در چنین‌وقتی امیر عبدالرحمن خان با صد هزار

مرد مسلح و مبارز نزدیك قشون انگلیس رسیده و آواز انتقام در سر تا سر افغانستان بلند بود . معهذا دیپلوماسی برتانیه توانست از شکست خود هم مانند زمان فتح استفاده نماید ،چنانیکه در جنگ او ل انگلیس وافغان این عمل را موفقانه انجام داده بود .

پس انگلیسها راه مکاتبه باامیر عبدالرحمن خان را باز کرده و در مقابل او قیافت غالبانه بخود گرفتندوامیرراتحت باران مکاتیب و شرایط سنگینی قرار دادند ، گواینکه انگلیس در افغانستان فاتح و صاحب اختیار بوده است . وقتیکه امیر عبدالرحمن خان در قندز بود ،انگلیسهاازاوپرسیدندچگونه‌دروطن خود آمده وچه میخواهد ؟ هنگامیکه امیر درچاریکار رسید و از طرف مردم به پادشاهی کشور اعلان شد ، انگلیسها به امیر نوشتند که‌ماشما را درکابل به‌پادشاهی اعلان‌مینمائیم ، شمانماینده خو در ا نزد ما بفرستید . امیر عبدالرحمن خان در عوض آنکه شرایط خود رابه‌انگلیسهاپیش کنداز‌آنها پرسید که ازافغانستان چه میخواهید ؟انگلیسها فوراً شرایط غالبانه پیش کشیدند . این شرایط چه بود؟ همان لب لباب معاهده گندمك بود که ملت افغانستان آنرا قبلا با آهن و خون شسته بود .

انگلیسها به امیر عبدالرحمن خان گفتند که :پادشاه افغانستان به استثنای دولت انگلیس، با هیچ حکومت خارجی دیگر نمیتواند روابط سیاسی داشته باشد . (این فقره استقلال سیاسی افغانستان را بعد از آنهمه فدا کاری مردم معدوم‌مینمود.) ۲،تمام‌قندهار زیرفرمان فرمانروای دیگری خواهدبود .(یعنی ولایات جنوبی افغانستان از کشور مجزا میگردید.)۳، علاقه های پشین و سیبی تحت تصرف حکومت انگلیس باقی خواهد ماند ٤۰ ، فیصله‌ئیکه با امیر محمد یعقوب خان در باره سر حدات مشرقی افغانستان بعمل آمده ، به اعتبار باقی خواهد ماند . (یعنی تمام معابر حیاتی افغانستان بولان و کرم و پیوار وخیبردردست‌دشمن گذاشته میشد.) در عوض این شرایط انگلیس سلطنت امیر عبدالرحمن‌خان را در بقیه افغانستان بشمول هرات میشناسد ، و ازتعیین نماینده گان انگلیسی نژاد در افغانستان۔ به استثنای یکنفر نماینده مسلمان درکابل منصرف میگردد، و اگر کدام دولت خارجی در افغانستان مداخله نماید ، انگلیس‌برای دفع آن به افغانستان‌کمك‌خواهد نمود .

این‌تنهانبود ،انگلیسها از امیر عبدالرحمن خان خواهش میکردند که قشون انگلیسی را از کابل و جلال آباد و قندهار سلامت تا سر حدات موجوده انگلیسی برساند . یعني ملت‌جنگاور افغاني‌را از حمله‌وانهدام‌دشمن باز دارد وتاهنگام رسیدن سپاه دشمن به‌سرحد،آذوقه و علوفه را از او باز ندارد . امیر عبدالرحمن خان باسپاه قوی که داشت و میتوانست شرایط فایقانه خود را بر دشمن تحمیل نماید ،برای‌حصول تاج و تخت تمام این شرایط را پذیرفت و حاصل‌فتوحات ملت‌را بر باد داد .وگرقندهار از افغانستان مجزا نگردید علت آن‌نیز پیروزی قشون ملی‌درجنگ میوندبر سپاه‌انگلیس بود. درهرحال امیر عبدالرحمن خان طبق در خواست کتبی انگلیسها ، عم خود سردار محمد یوسف خان را باجنرال کتال‌خان، قاضي عبدالرحمن خان، سید امیرالدین خان و نایب احمد امین خان بیات از چاریکار در شیر پور فرستاد تا در مجلس نظامی انگلیسی در ۲۲ جولائی ۱۸۸۰ شرکت نمودند . سردار در صدر مجلس قرار گرفت‌در حالیکه‌سردارولی‌محمدخان لاتی در کناری نشسته بود . این‌مجلس از افسران نظامی و نمایندگان سیاسی انگلیسی پر بود .جنرال ستوارت و جنرال رابرتس هر یك نطق هائی در انگلیسی نمودند که در دری‌و پشتو بواسطه گریفن ترجمه شد . در این نطق ها سلطنت امیر عبدالرحمن خان را از طرف دولت انگلیس تبریك گفتند و دم ازدوستی کذائی برتانیه باافغا نستان زدند .سردار محمدیوسف خان مختصراً گفت که : ملت افغانستان قبلا امیر عبدالرحمن خان را به پادشاهی کشور انتخاب کردند و دیگری را

منتی براو نیست ، با آن ، از اینکه دولت انگلیس این سلطنت را برسمیت شناخته است تشکر .

انگلیسها بعد از این مجلس رجعت خود را به هندوستان اعلان نمودند و امیر عبدالرحمن خان از چاریکار به استقامت کابل به حرکت افتاد . در این وقت تمام رهبران وقشون داوطلب ملی در معیت امیر حرکت میکرد . در ۳۰ جولائی امیر عبدالرحمن خان درموضع باغ‌سرای «شانزده میلی کابل» سیده بود که گریفن راباعدهٔ ازانگلیسها به استقبال خودیافت . گریفن بایك قشون محافظ بغرض مذاکره باامیر وارد شده بود. امیر عبدالرحمن خان جنرال غلام حیدر خان چرخی راموظف نمود که فوج گریفن را از حملات اردوی صد هزار نفری مجاهدین حفاظت نماید ، و خود در مجل «ذمه» مذاکره با گریفن را قبول نمود. این ملاقات زمه سه روز طول کشید (۳۰ جولائی تا اول اگست). درطی همین مذاکره بود که امیرعبدالرحمن خان در قبول شرایط سابق الذکر انگلیس عجله نشان داد ، در حالیکه یکروز پیشتر انگلیسهای کابل اطلاع تلگرافی از سمله گرفته بودند که خاطر نشان میکرد قشون انگلیس در جنگ میوند تباه شده و قشون قندهار تحت محاصره قرار دارد . لهذا انگلیسهای کابل از اضمحلال سپاه قندهار و ازدیدن اردوی بزرگ امیر عبدالرحمن خان بترس و اضطراب افتاده بودند . اگرامیرعبدالرحمن خان درچنین فرصتی مقاومت سیاسی را از دست نمیداد ، میتوانست که افغانستان را اقلاً بحالت دورهٔ امیرشیر علیخان برگرداند. در آنصورت نه استقلال سیاسی کشور از دست میرفت و نه راه های سه گانه حیاتی او در دست دشمن باقی میماند . مگر امیر عبدالرحمن خان نقشه مخصوص بخودداشت و او میخواست هر طوری است یکبار سلطنت شخصی خودرادر افغانستان مستقرسازد، خصوصاً که ازامکان سازش انگلیسها باسردار محمد ایوب خان فاتح میوند ورقیب بزرگ خودبیم داشت ، لهذا دربرابر انگلیس راه نرمش و سازش اختیارنمود و این به ضرر منافع ملی افغانستان منجر گردید . اینست که انگلیسها اسقلال افغانستان را سلب نمودند و عساکر شکست خورده خود را با آرامی از افغانستان نجات دادند .

گریفن که خلاف توقع خود این نرمش وسازش امیررابدید آنقدر جسور شد که در مجلس گفت: امیر در کابل از جنرال ستوارت بغرض وداع دیدن نماید . از شنیدن این خبر بود که اردوی مجاهدین سوگندبرداشتند که اگرامیر عبدالرحمن خان این خواهش انگلیس را بپذیرد، فوراً او را ترك خواهند نمود . لهذا امیر عبدالرحمن خان این خواهش گریفن رارد نمود وخود بجانب کابل حرکت کرد. هزاران نفر از مردم به استقبال این پادشاهی که جهاد را اعلام کرده بود ، در راه‌ها با فریاد های شورو شعف استاده بودند . برای توقف مختصرا میر عبدالرحمن خان باغ شهرارای کابل قبلا معین و آراسته شده بود . امیر عبدالرحمن خان دراینجا پانزده دقیقه توقف کرد تا جنرال ستوارت و گریفن و غیره انگلیسها رسماً به حضور امیرعبدالرحمن خان پیش شدند . انگلیسهاتحویل دادن ۳۰ ارابه توپ و يك مليون و نهصد هزارروپیه نقد را قبول نمودند. بیادگار همین تسلیم و تخلیه افغانستان از اردوی انگلیس بود که امیر عبدالرحمن خان برج محکم و قشنگ چهار طبقه ئی بنام «برج شهرآرا» بساخت. ولی این آبدهٔ تاریخی در اغتشاش دوره سقوی نیمه ویران گردید و تا امروز بشکل خرابه زار عبرت انگیزی باقیمانده است .

و اما انگلیسها که برای رجعت به هندوستان از طرف امیر عبدالرحمن خان تضمین گردیده بودند ، به عجله بار سفر بر بستند . جنرال فریدرك را برتس با دو فرقه سپاه متعلقه خود در ۱۸ اگست ۱۸۸۰ به خط قندهار حرکت نمود ، در حالیکه سردار محمد عزیز خان بن سردار شمس الدین خان باعدهٔ سواره وافسران افغانی ، از طرف

امیر عبدالرحمن خان مامور آذوقه رسانی و حفظ سپاه رابرتس گردیده بود . دو روز بعد (۱۰ اگست) جنرال‌دانلد ستوارت و گریفن باقیه سپاه انگلیس از کابل به خط جلال آباد و خیبر حرکت کردند . سردار محمد یوسف خان موظف بود که ترتیبات حفظ قشون‌ستوارت‌راتاسرحد وتهیه آذوقه وعلوفه آنانرا رسیده‌گی و نظارت نماید . همچنین امیر عبدالرحمن خان به تمام مردم عرض راه های عبور انگلیس، مناشیری فرستاد که راه های مراجعت قشون انگلیس رابه هندوستان‌بازگذارند.

به اینصورت جنگ دوم انگلیس و افغان بعد از یکسال و نه ماه رسماً پایان یافت : دولت‌انگلیس که بغرض پارچه‌پارچه کردن واشغال دایمی افغانستان با هشت فرقه عسکر (هر فرقه مساوی هفت و نیم هزار نفر) داخل کشور شده بود ، با دادن تلفات نصف اردوی خود ومصرف‌ملیون هاپوند از مردم افغانستان شکست خورده و ناکام برگشت . این تجربه دومین ، انگلیسها را متقاعد ساخت که دولت انگلیس از اشغال نظامی و تسخیر دایمی افغانستان عاجز است . لهذا از این بعد تا وقتیکه در هندوستان باقیماند ، دیگر یادی از تسخیر افغانستان ننمود . حتی در جنگ سوم افغان و انگلیس که چهل سال بعد بعمل آمد ، با آنکه سپاه انگلیس در مرحله‌اول قشون سرحدی افغانستان را در «دکه و قلعه جدید»(سر حد ننگرهار و قندهار)عقب زد وراه‌کابل‌وقندهار بروی اوبازماند ،باز سپاه انگلیس جرئت یکقدم پیشتر آمدن در داخل افغانستان نداشت .

چنانیکه سروالنتین چیرول سیاست مدار انگلیسی در این مورد چنین‌مینویسد:

«...ما (انگلیسها) نه تنها یکبار بلکه چندین بار با تحمل خسارت های سنگین جانی و مالی که برماوارد آمده است درس های مهمی در مورد افغانستان یاد گرفته‌ایم، ما از نیروی مقاومت نژاد افغانستان آگاه شدیم ، این ملت رسید و جنگی در دشت های خوفناک و کوه های‌صعب‌المروروطن‌موروثی خودشان ،نشان دادند که با چه فداکاری جنگیدند و از ان دفاع کردند . افغانها که درسالهای ۱۸٤۲ و ۱۸۸۰ با ما جنگیده بودند تعلیمات نظامی واسلحه حسابی نداشتند با این حال مردانه مقاومت کردند و قصد شان در این جنگ ها این بود که ا زهجوم کفار جلوگیری‌کنندومردانه جلوگیری کردند . امروز استحکامات طبیعی افغانستان بهمان اندازه سهمگین ومهیب است که همیشه بود ، امروز یك قشون تعلیم دیده زیاد در پشت همان سنگر های محکم وقابل اطمینان صف آرائی کرده سلاح جدید ومعرفت به‌جنگ های امروزی دارند و بسهولت قابل تسخیر نیست.» (۱)

البته افغانستان هم در طی جنگهای اول و دوم انگلیس خساره زیاد برداشت . اراضی قیمت داری راه های مهم نظامی و دریائی او در شرق و جنوب از دست رفت و استقلال سیاسی کشوردر خطرافتاد. زراعت و صناعت ، تجارت و پیشه‌وری کشور صدمه برداشت و سیاست درهای بسته ، دربرابر تکامل وتحولات اجتماعی افغانستان هشتادسال دیگر سد سدیدی کشیده داشت. این خود از بزرگترین عامل پسماندگی افغانستان از دنیای معاصر او گردید . یعنی با ختم جنگ دوم انگلیس و افغان ، مبارزۀ نظامی انگلیس از بین‌رفت،نه مبارزه سیاسی او ، در حالیکه مبارزه‌سیاسی انگلیس بمراتبی خطرناکتر از مبارزه نظامی او برای افغانستان تمام شد .

---

(۱) بنقل ازتاریخ‌روابط ایران وانگلیس ،تالیف محمودـمحمود ،جلد هفتم صفحه ۱۹٤۰